

اولو تانرىيىن آديلا

تورك ديل بىلگىسى

(مظھر ترکى)

دستور زبان ترکى براي فارسها

عبدالرحيم شيروانى اردبیلى

با فتاوى علماء خمسه

ملا جاجيم خان شاملو

ملا قراخان اوغلى قورت

ملا داش دمور قرا گۈزلو

ملا تانرييئردى شاهسئون

ملا يارادان قولى سيل سوپور

و ملا يول قولى

استنساخ قرن 13 هـ ق.

(حاضرلایان: محمد مجددی جبه دار (آذرباچ

تورك ديل-بىلگىسى/ دستور زبان ترکى براي فارسها

اولو تانرىيىن آدila

أؤن سۆز

الىزدە كى گوجلو "تورك ديل بىلگىسى" نىن اوقييانوسونون بير دامجى سى او لان بو كىتابىي فارسلارا اويرتمك اوچون مخدومزادە . "آغامحمد اسماعيل" ين اىستە گىلە "عبدالرحيم شيروانى اردبیلى" يازىيدىر

بو ال يازما كىتاب بير مقدمە، 4 رۇن و بىر خاتىمە دن عبارت دىر، بو رىكىلاردا فعل- اسم و حرف باشلىقى آلتىندا توركجه ديل بىلگىسى قىساجا اله آلىنىيقدان سونرا بير كىچىك سۈزلۈك يازىلمىشدىر. نىستعليق خط اىلە و هر صحىفە 12 سطير / 80 ورق / 21×14 ابعاددا دىر، سونو اكسىكىدىر. مرکز احىاء میراث اسلامى (قوم) كىتابخاناسىندا نمرە 686 ال ياز مادا پېرلە شن بو كىتابىين آدى «مظھر الترکى» دىر

عبدالرحيم شيروانى اردبیلى كىتابىندا اوز شعر و دوشونىجە سىنندىن سونرا "حضرت امير علشىر نوائى و ملا محمدىن سليمان الملقب بالفضولى" اشعارلارى و بويوك تورك دىلچى و ادبىاتچى عاليم لر

ملا جاجيم خان شاملو

ملا قراخان اوغلى قورت
 ملا داش دمور قرا گوزلو
 ملا تانريونردى شاهسئون
 ملا يارادانقولى سيل سوپور
 و ملا يولقولى دان دا قازانچ آلېب

تاسف له بو ال يازمادان اليميزه تكجه بير نسخه چاتىپ كى بونا گوره گئىش معلومات بو حاقدا يازارين مقدمه و خاتمه سينه اىكتىفا انتدىك.
 بو ال يازما بو گون ننجه اولدوغو كىمى يازىلېب بونا گوره كى تورك دىلى هانسى عصرده يازىلمىش اولا، آز دېقتە ئالانىر و بودا دىلين
 گوجونو گوسترىر

توركى آذربايجانى الفباسي عرب و لاتين

رسم الخط ايله

لاتين بويوك	لاتين كيچىك حروف	عرب حروف	لاتين بويوك حروف	عرب حروف	لاتين كيچىك حروف	عرب حروف	حروف
ق	q	Q	آ	a	A		
ل	l	L	ب	b	B		
م	m	M	ج	c	C		
ن	n	N	ڇ	ç	Ç		
اوْ	o	O	د	d	D		
اوْ	ö	Ö	اڭ	e	E		
پ	p	P	ا	ə	Ə		
ر	r	R	ف	f	F		
س.ص.ث	s	S	گ	g	G		
ش	ş	Ş	خ	ğ	Ğ		
ت.ط	t	T	ھ،ھـ	h	H		
او	u	U	خ	x	X		
اۋ	ü	Ü	ي	l	I		
و	v	V	اى	i	İ		
ى	y	Y	ژ	j	J		
ز.ذ.ظ.ض	z	Z	ك	k	K		

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب مظهر تركى

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه

محمد واله الطيبين الطاهرين اجمعين الى يوم الدين

اما بعد

نگارد، كە گەشتە ديار نادانى و صحرانورد خيالات پېشانى، عبدالرحيم شيروانى غفرالله تعالى ذنوبه و ستر عيوبه، بىر صفحە عرض مى
 اصل مسقط الراس اين غريب ذليل، از بلده جليل "ارده بىل" و ليكىن در مبدا كەھرىت و جوانى و مدتى در بلده طيبة شماخى شيروان، نشو و
 نما يافته، و روزگار اول شباب را در آن ولايت، با ياران و دوستان گذراندە بود، و اهالى آن ديار، از اعلى و ادانى، عموما، بالفاظ تركىيە

باشند، و بمرتبه ای کلام ترکی در آن مرز و بوم، وقوع و شیوع دارد که در هنگام طفولیت که در آن ولایت نوطن داشت، متکلم می شد که در بعضی از اوقات که مسافر و غریبی، از عراقی و یا فارسی و یا خراسانی، که وارد آن بلد و دیار، و تعدادی از آنها می ملاحظه نمودند اهالی آنولایت در تقریر جواب عاجز و بل محتاج بدیلماج، و از روی عبارات کتب فارسیه در نهایت بالفاظ فارسیه تکلم و گفتار می کردند، علی ای حال بعد از چندین سال این خاکسار حقیر بمتابعت تقدير خالق قدیر، بدست گردش صعوبت و اشکال، جواب سؤال ادا می زمانه گرفتار و اسیر و مذهبی متمادی، متوالی الایام در بوادی و شهرستان، غربت و کربت، در ولایات ترک و تاجیک، بمحنت و راحت، مدارا و بعد از انقضای مدت بسیار، بر هنمونی قضای کردگار، حسب الفرمان پادشاه جمجمه والاتبار عادل شاه نامدار، از صوب خراسان، مامور باین سامان، و وارد دارالعلم شیراز و بعد از چند گاه نظر باستیلاه فقر و درویشی و استیصال اوضاع و پریشانی روزگار، لابد و نناچار، در آن دیار رحل اقامت افکنده نوطن اختیار افتاد، الحمد لله رب العالمین علی کل حال و نظر بانکه از ابتداء طفولیت، الی آن، شوق تحصیل علوم در کانون خاطر فائز مزین، کالتقش فی الحجر قرار و استقرار داشت و پیوسته طالب و راغب حصول این معنی و مترصد بود و اگر چه بنابر کثرت مشاغل خسیسه دنیویه که سبب تحصیل معاش، ضروری صاحبان حیاتست، از آن سعادت اوقات فرصت می عظمی محروم و مایوس، باحوال خوشتن حسرت و افسوس میداشت، لیکن بقدر مقور و میسور، مضمون هدایت مشحون، ما لا يدرك کله فرمود در مجمع درس علمای ذوی القدر و المكان کثرا اللہ تعالی لا يترك کله را راعیت و در بعضی اوقات که توفیق ربانی معاونت می شد، و اللہ امثالهم وايسرا ما لهم حاضر و به صحبت کثیر السعادت شان فایز و فایض و ملاحظه مباحثه و مذاکرة عربی و فارسی ایشان می الحمد و منه با وجود نامساعدی روزگار غذار، فضل کامله الهی شامل حال و فیض خدمت با موهبت شان چون کیمیای احمر مؤثر و کارگر افتاده، از میامن انفاس شریفان اندک ربط و استحضار، در قواعد کلمات عربیه و فارسیه بهم رسانید و چون اصلا و مطلق رساله و کتابی در ضوابط و قواعد کلمات ترکیه که حقایق و دقایق آن کلام مهابت فرجام را، صاحبان ذهن و ذکا، متوجه گردیده رساله در آن خصوص ترتیب داده باشند بدست حقیر نرسید، این معنی را از غیرت و حمیت ترکیت بعيد و تمهید تالیف، و ترتیب تصنیف، چنین رساله، از خاطر حزین خطور نمود، و هر چند مضمون صدق مقرنون «و ان من شی الا یسیح بحمدہ و یسیح اللہ ما فی السّموات والارض و هو العزیز الحکیم» هر مخلوقی جناب احادیث جل شانه را بزبانی ستایش و ثنا خوانی نموده و مینمایند

لمؤلفه

از ازل تا با ابد خلق زمین و آسمان
متفق در وحدتش ور مختلف باشد زبان
هند و روم، ایران و توران و جمیع کالینات
هر یکی طرزی ستایندش بهر شهر و مکان
ترک و تازیک و عرب ار مومن ار کافر بود
است هریک از ایشان حمد حق ورد زبان کرده
کعبه و بتخانه و دیر و حرم هر جا که هست
عالی را رو بسوی اوست کش نبود مکان
مقصد و معبد او هر چیز شی صادق است
باشد نشان جمله را هستی از آن کو را نمی

راغب دانستن این کلام سیاست فرجام اما چون اکثر اعاظم و بزرگان و ارباب دول و اصحاب اقتدار اهل فارس و عراق را مایل فهمیدن و فرمودند، بناء علی هذا بر یافت و نیز جمعی از احباب و دوستان همین مطلب و مدعای را بکرات مرات ازین حقیر التمام و درخواست می نمی همت این بی بضاعت واجب و لازم آمد، که تقديم خدمت مرجع را شروع و مقدمه مذکور مسئول را بانجام و ظهور رساند، لهذا از حضرت آفریدگار جل جلاله و عظم شانه اعانت و توفیق طلب نموده، قواعد و ضوابط چند در کلمات ترکیه فراهم و مرتب داشته در آن آدم فرق و جوقه و ای قرار داده به مظهر الترکی موسوم گردانید و اگر چه خلق و آفریدگان پروردگار از بنی ای و چهار رکن و خاتمه مقدمه گروه بسیار و طایفه و جماعت بیحد و شمارند بمصدوقه آیه کریمه: «و جعلنا کم شعوباً و قبایل لتعارفوا» بنا بر حکمت الهی هر طایفه و گروه در اطراف و اکناف ربع مسكون ساکن و هر یک از ایشان باختلاف الفاظ و اقوال در میان طوایف بذکر و تسییح الهی اشتغال داشته و باشد که بزرگان و دانشمندان ترکی را در شجاعت و عربی را از فصاحت و میدارند و اما اظهر و اشهر آنها ترکی و عربی و فارسی می اند و کلام ترکی هم باعتبار کثرت ایل و اویماق اند و ما بقی الفاظ و اقوال را قابل دانستن و فهمیدن دانسته فارسی را بملاحت یافته و شمرده

شان اختلاف زیاد به هم رسیده و اگر چه در حقیقت همگی ترکیست اما در اغلب و اکثر الفاظ در معنی و و طایفه و گروه در الفاظ ترکیه لفظ مغایرت کلی دارد، هم چون ترکستان و چین و ماجین و خطا و ختن که اوزبکیه و قالماق طایفجات ایشانند که ترکی آنها که به جیغتهای مشهور و معروف است و در کلام ترکیت نهایت بلاعث و فصاحت آن اکمل و افضل است، بنا بر اقتضای موقع لازم دید که غزلی از افصح الشعرا نوائی بحیث تحریر در آورد

:بیت

اول پریوش ایرور اندق نازک
کیم قویش پرتوی دور جسمیغه یوک
گر چه قاتل کوزیدن اولسه تیرک
تیریلور نوش لبیدین هم اولوک
کونکلمه اوق اوزه اوق آتنی کوزنگ
نی عجب بولسه تیشوک اوزره تیشوک
قاتمانگیز لعلی اوزه آب حیات
گر چه بو شربت ایرور اسره چوچوک
تاشلاپ اوزلوکنی نوایی قدم اور
کیم یراق یول دور و بو آغر یوک

و دیگر بلاد روم است که طوایف عثمانلو و غیره در آن مرز و بوم خلق افزوون از شمار و بالتمام بتركی گفتار مینمایند و اندک عبارات نمایند، بخصوص ایلات و آنها با ترکی ایران تفاوت دارد و دیگر اترالک ولایات و ایلات ایران زمین است که آنها نیز مختلف گفتگو می احشامتات فارس که از بسیاری دخل و نصرفات ایشان در کلمات ترکیه عنقریب است که احدي ترکی گفتن و شنیدن را در این ولايت رغبت گویند که «دوی خاص دور» که فارسی آن این است که نه نموده بلکی گفتار ترکی را موقوف نمایند، مثل آنکه: در تعریف دو اسب می گویند، بنابرین لابد و ناچار دوش خوبست، که دو لفظ فارسی و خاص لغت عربی و دور حرف ترکیست و از این قبیل نامربروط بسیار می این خاکسار این رساله را بطرز و طور کلام «قیزبلباش» ایران که حقیقتاً ترکی فصیح مربوط مرغوب و کلام شیرین بود و بعضی دخل و شد که نیک و بد کلام امتیاز تصرفات در آن قرار داده، بتبیین قواعد و ضوابط آن پرداخت و چون در بعضی موقع و مقام مباحثه ضرور می های شهرستان تصور و تفکر و مدتھا در مدرس خیال، بهر نحو که بایست و شایست اوقات را زاده داده شود، لهذا علمای خمسه که از خانه صرف مباحثه کرده بودند، اسمای آنها را مرقوم و مباحث ایشان را چنانچه خواهد آمد، ایراد نمود، که ان شاء الله تعالی ناظران این رساله بدیده اختیار، در مبحث ایشان نگریسته، صحیح و سقیم، کلام را امتیاز دهن و آنچه را که به فصاحت ترکی اقرب و انسب یابند مقبول طبع عالی و از آنقرار عمل فرمایند، و علمای خمسه عبارتست از

ملا جاجیم خان شاملو
ملا قراخان اوغلی قورت
ملا داش دمور قرا گوزلو
ملا تانریوئردی شاهسیون
ملا یار ادانقولی سیل سوپور

:بدانکه

الفرمان عصر و زمان است و تکلم کلام ترکی بسیار خوب و مرغوب و بخصوص جزو استقلال صاحبان فرامین و سلاطین و حکام ذوی باشد و چنانچه ایشان از لباس این معنی عاری شان افضل و اکمل می فواید بی حد و پایان در گذران امورشان دارد و بلکه در امور دنیویه باشند و در انتظار اهل روزگار از برای ایشان تمکین و وقاری و شکوه و اعتباری باشند، هر آئینه مستحق توبیخ و مستوجب سرزنش می حقه ندارد، نهایت آنچه بدون تأمل و تدقق به خاطر فاتر خطور هوماند و هر چند که این مختص رساله گنجایش ذکر تفصیل آن کماباقی نمی نماید در این رساله بحیث تحریر و تقریر در آورده، معروض ضمایر ارباب فهم و دانش و مکثوف خواطر اصحاب فطنت و بینش می میدارد. و با الله التوفيق و الاعانه

باشد، اوّل نظر بانکه قواعد و ضوابط این در بیان نکات و رموز چند است که قبل از شروع در این رساله دانستن آنها واجب و لازم می‌رساله که بلا تشبیه مانند کلمات عربیت مرتب داشته ایم، لهذا شارع در مباحثت این رساله را، لابد و ناچار است از بلدیت و استحضار فی الجمله در علم صرف و نحو که چنانچه از آن معنی معرّی و میرّی باشند، حظ کامل و لذت شامل از فهمیدن و ادراک آن حاصل خواهد شد و بلکه اکثر دقایق که قرار داد گردیده، به مدرکه شان خواهد رسید

اوّل آنکه

کلمات ترکیه نیز مثل کلام عربیت یا فعل است و یا اسم است و یا حرف و فعل چیزی را گویند که بخودی خود معنی داشته باشد و متقرن از منه ثلاثة، ماضی و حال و استقبال باشد، و اسم چیزی را گویند که بخودی خود معنی مستقل داشته باشد و متقرن به از منه ثلاثة نباشد و بخش و اگر بخشد تمام الفایده نیست و بعد از آنکه حرف را با اسم یا فعل منضم ساخته حرف بخلاف این هردو و بخودی خود معنی نمی‌شود و حقیقت حال بعد از این حسب الواقع معلوم و مفهوم خواهد شدرا باطه بخشنده فایده آن عاید می‌دیگر

شود که ان شاء الله می‌کل افعال ترکیه اعم از مصدر و ماضی و مستقبل و امر و نهی و استفهام و جحد بال تمام در کلام ترکی با مر گفته تعالی بذکر تفصیل آنها خواهد پرداخت و از اینجاست که "کلام ترکی مهابت تمام و سیاست تمام می‌پاشد" و پر ظاهر است که هر کلام که نماید و علامات ماضی و مستقبل و غیر مجموع الفاظ و عبارات آن از روی تحکم و امر و فرمان باشد، البته در نظرها مهیب و سهمناک می‌باشد هر یک از آنها را شود امتیاز می‌که داخل آن کلمه می‌باشد

دیگر

همچنانکه کلمات عرب را علامات جداگانه از برای ماضی و مستقبل و اسم فاعل و اسم مفعول و مذكر و مومنث و حاضر و غایب و مفرد و مجموع است در کلمات ترکیه نیز علامات معینه از برای هر یک هست، لیکن در ترکی از واحد که تجاوز شد جمع میدانند و علامت باشد و علامت معینه جهت تذکیر و تائیث جدا نمی‌باشد و از قرینه کلام او را تشخیص و تعیین مینمایند، ملا بولقولی مشخصه جهت تثیی نمی‌اند این قول خان و علمای دیگر با آن موافقت نورزیده و گفته‌فرموده: که مستحب است که تصريح ذکوریت و اثاثیت باید بشود و ملا جاجیم اند و این را بسی بغايت ضعیف و بلکه تصريح در آن بسیار رکیک و نا مربوط است، لیکن در بعضی مواضع بنابر رفع اشتباه تجویز داشته شاذ میدانند

دیگر

علمای خمسه متفق اللفظ سنت مؤکد میدانند، که در تکلم کلام ترکی فی الجمله حزمیتی باید داخل کرد که دانسته و عمد از روی حزمیت باید گفتار واقع شود که اگر سهو شود یا ترک نمایند حق کلام ترکی را ادا نکرده خواهند بود و مکروه است که کلام ترکی از روی عجز گفته نامند و آن گویندگان را داخل سلسله علیه عالیه اتراکیه شود و ملا قراخان او غلی اینمعنی را حرام مؤبد و متکلم را خاطی و بلکه تات می‌نمیدانند

دیگر

نماید بخلاف عربی و فارسی که این رعایت مرعی نشده بنابر التقاء ساکنین است، اگر چه التقاء ساکنین در کلام عربیت ذکر نموده و می‌باشد این بر ناظران این رساله نیز همین معنی واجب و لازم می‌باشد

دیگر

باشد و چون دانستن و شناختن آنها قبل از شروع همچنانکه در افعال عربیه ضمایر در استئارند در افعال ترکیه نیز ضمایر مستور می‌که در عربیت هو، (biz)، بیز (bən)، بن (sən)، سیز (sən)، سن (anlar)، آنلار (an) گردد: آن ضرور است لهذا تفصیل آنها مذکور می‌باشد: که او گویند و ملا داش دمور فرموده‌هم، انت، انت، نحن باشد و در فارسی: آن، آنها، تو، شما، من، ما می‌باشد و متكلم مختار است در گفتن آنها و گویا حقیقتاً این هر دو یکی باشد و از کثرت استعمال مغایرت در الفاظ ضمایر مذکوره راه هم آمده

یافته

دیگر

اند که: گوینده ترکی مستحب است که صاحب مناصب و یا صاحب گله و رمه و یا لاقل سواره و ملازم بر کار دیوان علمای خمسه فرموده باشد و اگر هیچیک از اینها در متکلم ترکی نباشد مکروه است که بتركی تکلم نماید و بلکه « ملا یارادانقولی » اینمعنی را حرام میداند.

رکن اول

در ذکر افعال و آن مشتمل است بر دو فصل

شود و یک مفهولی حساب استفصل اول: در افعالی که بخودی خود گفت و شنید می شودمیشود و دو مفعولی یافته و دانسته‌میفصل دویم: بخودی خود و یاری غیر و دیگری گفته

فصل اول

بایست موافق تقاضای علم ترکی شروع در امر شود و تعریف امر نموده در علامات معینه افعال هر چند اصل کلام ترکی امر است و می شددانند بنابر آن متابعت قاعدة عربیت کرده‌آید بنابر آنکه در کلام عربیت مصدر را اصل کلام می

مصدر

اند: که علامت مصدریت در کل کلمات ترکیه میم مفتوحه و قاف ساکنه در آخر کلمات ترکی خان و ملا یارادانقولی فرموده‌ملا جاجیم
اندباشد مثل آنکه فضولی علیه الرحمه فرموده‌می

بیت

دشت دوتنق عادتین دوتمشی مجnoon عشقدن
شهره شهر او لمقنتگ رسمنین بن ایتدوم اختراع

که به معنی گرفتن و بودن است هر دو مصدر ترکیست و مضمون معنی فارسی بیت آنکه: (olmaq) و اولماق (dutmaq) که دوتنمک ام. و باید میم مفتوحه ما قبل قاف ساکنه عادت دشت گرفتن را مجnoon از عشق فرا گرفته بود و رسم شهره شهر شدن را من اختراع کرده و (almaq) واقع شده و ما قبل آن میم مفتوحه نیز باید البته ساکن و ما قبل آن ساکن یا مفتوح و یا مضموم و یا مكسور بوده باشد مثل: آلماق (içmaq) به معنی زدن و ایچماق (vurmaq) معنی گرفتن و وورماق به (almaq) باشد که آلماق (içmaq) و ایچماق (vurmaq) وورماق معنی آشامیدن است بحیثیتی که هر گاه از اواخر معانی فارسی آن نون را حذف نمایند معنی ماضی فهمیده شود، ملا قراخان اوغلی به

اند: که در مصدر ترکی شرط است که هر گاه میم مفتوحه و قاف ساکنه را از اواخر کلمه حذف نمایند از کلمات ترکی امر باقی ماند فرموده ماند و هر سه لفظ به معنی امر ، باقی می (iç)، ایچ (vur)، وور (al) و خوانده شود مثل مثالهای مذکوره که بعد از حذف میم و قاف آن ترکیست که یعنی بگیر و بزن و بیاشام و این قول در نزد باقی علاما بغايت اقوی و اصح است و علمای خمسه شروط مذکوره را واجب و لازم میدانند، نه آنکه هر کلمه ترکی که میم مفتوحه و قاف ساکنه در آخر داشته باشد البته حکماً باید مصدر باشد، باعتبار آنکه باشماق به معنی (başmaq) اند و میم و قاف مشروطه در آنها موجود و مصدر نیستند که باشماق که دو اسم (yaşmaq) و یاشماق (yaşmaq) اسما پارچه رنگینیست بسیار نازک عروسان ژرک در شب زفاف و بلکه در اوایل ایام عروسی بعنوان (yaşmaq) کفش است و یاشماق نمایند، چون در این دو لفظ معنی مصدریت موجود نیست استحباب از روی شرم و حیا بر لب و دهن بسته، از روی نزاکت بندرت تکلم می تواند بود و در این قول خلافی واقع نشده‌می‌باشد که در آخر معنی فارسی آن مشروط مذکور بعمل نیامده لهذا مصدر نمی شده مثل آنکه فرمایند: که علامت مصدر ترکی در بعضی کتب بمیم مفتوحه و کاف ساکنه ملاحظه‌خان و ملا یارادانقولی می‌ملا جاجیم فرماید فضولی می

نظم

صحف دیمک خطادور اول صفحه جماله
بو بر کتاب سوزدور فهم ایدن اهل حاله

و معنی فارسی بیت آنست که: مصحف گفتن خطاست بر آن صفحه جمال، این یک کتاب سخن است بر فهم کننده اهل حال. الحق این قول باشد و گویا این قول موافق استعمال است لیکن مخالف قیاس است و ممکن است به سبب قرب مخرج قاف و کاف بر شنونده گان مشتبه شده كالصّحیح باشد. والله اعلم بدقائق العلوم

ماضی

اند و هیچیک بهیچوچه در این مقام علمای خمسه علامت ماضی را در کل کلمات ترکیه دال و یا ساکنه در اوخر کلمات یافته و شناخته اندطريق مخالفت نپیموده.

شعر

یارم کیجه کلدى ینه یارم کیجه کیتدی
بیللم ینه عمرم نیجه کلدى نیجه کیتدی

که معنی فارسی بیت چنان است که: که یار من شب آمد باز نصف شب رفت، نمیدانم عمر من چه گونه آمد و چه گونه رفت و (vurdi)، ووردی (gəldi) و ما قبل دال باید حتماً و حکماً ساکن و ما قبل آن ساکن یا مفتوح و یا مضموم و یا مكسور باشد مثل: گلدى به معنی کرد است و عده شرط در اینجا (qıldı) یعنی زد و قبلی (vurdı) یعنی آمد و ووردی (gəldi) باشد، که گلدى (qıldı) قبلی آن است که هر گاه دال و یا ساکنه را از آخر کلمات حذف نمایند معنی امر ترکی فهمیده شود مثل مثالهای ثالثه منکره، که بعد از حذف بزن و (vur) بیا و وور (gəl) ماند که هر سه به معنی امر ترکیست، که گل باقی می «(qıllı)، قبل (vur)، وور (gəl) دال و یاء؛ «گل معنی گذشته آمده که علامت ماضی ترکی همان لفظ فارسی است، که به (dil) فرمایند: که گویا دیگر باشد و ملايادانقولی می (qıllı) قبل منضم ساخته ماضی بنا نهاده است و اين قول در نزد علمای دیگر بغايت اقوی و اصح (dil) واضح کلام ترکی، لفظ امر ترکی را با آن دی است. والله اعلم بالصواب و اليه المرجع والمأب

گردد دو مغایب را بود و دو مخاطب را و دو گردد از ماضی ترکی شش وجه باز می چنانچه از کلام عربی از ماضی چهارده وجه باز آورند اول مفتوح و اول مضموم و اول متكلم را که یکی متكلم وحده و یکی متكلم مع الغیر بوده باشد و فعل ماضی در ترکی بر سه گونه می مكسور.

، گلدونز (gəldünüz)، گلدنز (gəldünər)، گلدلر (gəldi)، گلدوزن (gəldilər) و اما آنچه اول مفتوح است مثل آنکه صرف: گلدى الخط ترکیست و دخای بقاعده و قیاس ترکی لفظی و کاف در مخاطب خواه مفرد و خواه جمع رسم (gəlnuq)، گلدوچ (gəldüm) گلدم متكلم مع الغیر را بکاف هم بگویند و (gəlduq) اند: که گلدوچندارد و بلکه در تکلم انداختن آنها را سنت میدانند ملا يارادانقولی فرموده این نحو است علمای دیگر این قول را از فصاحت هر چند مدار گفتار اهل روزگار در اغلب به (gəldük) بنویسد صحیح است مثل: گلدوک صیغه مفرد مغایب است خواه مذکر و خواه مونث باشد از فعل ماضی ترکی و (gəldi) اند. گلدى ترکی دور و آن تکلم را مکروه شمرده صیغه جمع مغایب است از فعل ماضی ترکی خواه مذکر و خواه مونث (gəldilər) باشد، گلدیلر (an) ضمیری در آن مستتر است که آن باشد و لام مفتوحه و راء ساکنه علامت جمع است و خواه در فعل و خواه در ضمیر، (anlar) باشد و ضمیری در آن مستتر است که آنلار صیغه مفرد مخاطب است از فعل ماضی ترکی خواه مذکر و خواه مونث باشد و ضمیری در آن مستتر است که (gəldün) گلدون صیغه جمع مخاطب (gəldüñüz) باشد و نون ساکنه مع الكاف علامت مخاطب است و کاف در تلفظ حذف میشود گلدونز (sən) سن باشد و کاف رسم الخط ترکی و زاء (siz) است از فعل ماضی ترکی خواه مذکر و خواه مونث باشد و ضمیری در آن مستتر است که سیز (ben) صیغه متكلم وحده است از فعل ماضی ترکی و ضمیری در آن مستتر است که بن (gəldüm) بعد از کاف علامت جمع است، گلدوچ صیغه متكلم مع الغیر است از فعل ماضی ترکی و ضمیری (gəlduq) باشد و دال مضمومه و میم ساکنه علامت متكلم وحده است، گلدوچ اند: که متكلم مع الغیر که با کلمات عربیه و فارسیه منضم گردیده باشد قاف یا باشد، ملا يارادانقولی فرموده (biz) در آن مستتر است که بیز: استشود مثل آنکه فضولی گفته‌می کاف مذوف و زاء آورده

نظم

بولدی کوینده دوا درد دل بیمار مز
در تیمار مزسن آفاسن بیز قولز کوینده

اند: که خان فرموده معنی بیت فارسی آنکه: در کوی تو یافت دوا دل بیمار ما، تو آقا و ما غلامیم در کوی تو است تیمار ما. و ملا جاجیم گردد و این علامات که در شش صیغه معین و مشخص گردید معنی ما فارسی است نهایت تفاوتی دارد و از تامل حل می این میم و زاء به باید حتم و حکم بعد از دال و یاء ساکنه باشد همچنانکه در مثالهای منکوره شناختی و یا در مخاطب و متكلم بدون قیاس حذف و دال باقی یعنی آمد، (gəldi) میماند و سایر افعال اول مفتوح را بهمین ضابطه و قاعده قیاس کن و معانی صیغ مذکوره بین مثال است: گلدى

يعنى آمد، (gəldüm) يعني آميد گلدونم (gəldüñüz) يعني آمدن گلدون (gəldilər) گلديلر
 يعني آمديم (gəlduq) گلدوq (vurduñuz)، ووردونز (vurdilar) اما فعل ماضى كه اول آن مضموم باشد: ووردى
 به الف مضمومه آورده و بواو (urdı)، ووردى (vurdi)، ملا تانريوردى: ووردى (vurduq)، ووردوق (vurdum) ووردوم
 آورد گويها فصيح باشد، چون از اصطلاح و كه مى (urdı) مضمومه نميداند و علمای ديجر با آن موافقت ندارند و مؤلف گوييد: كه اوردى
 ان، لهذا تكلم آن اشذ شذوذآ خواهد بود و ممکن است كه در ولايات تركستان و جيغتاي به اوردى استعمال اهالى اين بلاد خارج يافته
 يعني زدى، (vurduñ) يعني زدن، ووردون (vurdilar) (vurduq) يعني زد، ووردپلار (vurduq) تكلم مينمايند و صحيح هم است. و الله اعلم ووردى
 يعني زديم، و شرائيط و قواعد و ضمائر و ساير (vurduq) يعني زدم، ووردوق (vurdum) يعني زديد، ووردوم (vurduñuz) ووردونز
 شد بال تمام در اول مضموم و اول مكسور نيز مقرر و بر قرار علامات همچونكه بتقسيل در فعل ماضى اول مفتوح بشرح و بسط بيان كرده
 است و از خوف اطناب و طول کلام اندشه و در اينجا مختصر شد و هر کس را دقى و ضرورتى رو نماید از اول مفتوح رجوع آرد
 ؛ (qıldıuq)، قيلدوq (qıldum)، قيلدونز (qıldıuñ)، قيلدون (qıldılar)، قيلدپلار (qıldı) اما اول مكسور: قيلدي
 يعني كرديد، (qıldıuñuz) يعني كردى، قيلدونز (qıldılar) يعني كردن، قيلدون (qıldılar) يعني كرد، و قيلدپلار (qıldı) قيلدي
 يعني كرديم (qıldıuq) يعني كردم، قيلدوq (qıldıuñ) قيلدوq

مستقبل

و علامات مستقبل در كل كلمات تركيه الف ممدوذه و يا واو مضمومه باراء ساكنه است در اواخر كلمات و در بعضى مقام الف و يا واو
 استحبابا حذف ميشود و اكتفا بمقابل راء ساكنه مينمايند و شرط عمه آنست كه اين علامات باز بعد از امر تركى آورده شود و الا مستقبل
 گردد؛ دو مى ايم و از مستقبل نيز شش وجه بازتواند بود و از مستقبل به سه مثال اول مفتوح و اول مضموم و اول مسکور اكتفا نموده
 مغایب را بود و دو مخاطب و دو ضمير بنحوike در ماضى استثار دارد، در مستقبل نيز بهمان قاعده مستور است
 ، آچارسبز (açarsan)، آچارلار (açarlar) اما فعل مستقبل كه الف ممدوذه در اوایل دارد مثل: آچار
 آچاروq (açaram)، آچاروq (açaruq).

، (gəlürsəñ)، گلورسن (gəlür) شود مثل: گلورمى اما فعل مستقبل كه اوایل آن مفتوح و بواو و راء آورده
 صيغه مفرد مغایب است از فعل مستقبل خواه مذكر و (gəlür)، گلور (gəluruq)، گلوروق (gəlürəm)، گلورم (gəlürsiz) گلورسيز
 (gəlürsəñ) صيغه جمع مغایب است از فعل مستقبل خواه مذكر و خواه مؤنث بوده باشد، گلورسن (gəlürler) خواه مؤنث باشد، گلورلر
 صيغه متكلم وحده از فعل (gəlürəm) جمع مخاطب است از فعل مستقبل، گلورم (gəlürsiz) صيغه مفرد مخاطب است، گلورسيز
 (açarlar) كند، آچار لاروا- مى (açar) صيغه متكلم مع الغير است از فعل مستقبل و معانى آنها آنكه: آچار (gəluruq) مستقبل، گلوروق
 كنم، يعني وا مى (açaram) كنيد، آچارا يعني وا مى (açarsan) كنى، آچارسيز يعني وا مى (açarsız) كنند، آچارسان وا مى
 كني يعني وا مى (açaruq) آچاروq.

آبيد، يعني مى (gəlürsiz) آبي، گلورسيز يعني مى (gəlürsəñ) آيند، گلورسن يعني مى (gəlürler) آيد، گلورلر يعني مى (gəlür)
 آبيم، و اين افعال همگى به قاعده مذكوره ضمائر در بردارند و صلاحيت يعني مى (gəluruq) آيم، گلوروq يعني مى (gəlürəm) گلورم
 ان: كه در علامت متكلم مع الغير كه قاف ساكنه است كه تلفظ ميشود حال و استقبال هر دو دارند
 ملا قراخان اوغلى فرموده: گوييشود هم صحيح است همچنانكه فضولي مى مى گردد، در بعضى مواقع زاء ساكنه هم عوض قاف گفته و نوشته و يا مرقوم مى

بيت

يوز شام و سحرساكن خاك در ميخانه
 ارتقانع قدر ايچون باب سعادت بكلىز

معنى بيت بفارسى آنكه: ساكن در ميخانه ايم در شام و سحر بجهت ارتقانع قدر درب سعادت نگاهبانى ميكنيم، كه موافق ضابطه و قرارداد
 بياليد، اگر چه قول ملا قراخان اوغلى خالي از قوتى نيست نهايت ملا (bəkləruq) بكاروq

اند که این خان در مقام عذر جواب بدین گونه داده که از اصطلاح این بلاد دور است در آن قول با وی موافقت تمام متمسک با آن گردیده‌جاییم اصطلاح عثمانلویه و نسبتی بترکی قزلباشیه ندارد و در نزد مؤلف نیز این قول خالی از قوت نیست ، وورارسیز(vurarsən))، وورارسن(vurarsın)، وورارلار(vurarlar) اماً اوّل مضموم مثل آنکه: وورار يعني میزند، وورارسن(vurarlar) زند، وورارلار يعني می(vurar-)، ووراروق(vuraram) وورارام يعني(vuraruq) يعني میزنم، ووراروق(vuraram) زنید، وورارام يعني می(vurarsız) يعني میزنى، وورارسیز(vurarsən) يعني زنیمی.

، قبلارام(qıllaram)، قبلارسیز(qıllarsız)، قبلارسان(qıllarsan)، قبلارلار(qıllarlar) و اماً اوّل مكسور مثل آنکه: قبلار کنی، قبلارسان يعني می(qıllarsan) کند، قبلارسان يعني می(qıllarlar) کند، قبلارلار يعني می(qıllar) قبلاوق(qıllaruq) قبلارسیز يعني می(qıllaruq) کند، قبلارسیز يعني می(qıllarsız) کند، قبلارسیز يعني می(qıllaram) کند، قبلارسیز يعني می(qıllursan)، قبلاورلار(qıllurlar) شود مثل آنکه: قبلاورمی اند: در اوّل مكسور هم به واو آورده‌ملا داش دمور فرموده کند و کند اما در معنی مطلقاً تغییر نمی، هر چند در لفظ تفاوت و تغییر می(qılluruq)، قبلاوروق(qılluram) و قبلاورسیز(qıllursız) سایر قواعد و شرایط و ضمایر بنحویکه در سابق بتفصیل ذکر یافته در اینها هم بهمان ضابطه برقرار است: نکته

فرماید: که اصل مستقبل در افعال می ملا قراخان او غلی که گوی سبقت در مضمار فصاحت و بلاغت ترکی از سایر فضای اترایکیه ربوه کند شود که بیا می‌باشد که معنی فارسی چنین می(qıl eylər) و قبل ائیلر(vur eylər) و وور ائیلر(gəl eylər) ترکیه گویا گل ائیلر کند و حال و استقبال را هر دو صلاحیت دارد و بسبب آنکه طبایع اهالی روزگار در کلام قلت پسند و مرور دهور کند و بکن می و بزن می مرفوض و متروک و بلکه زواید کان لم(qıl eylər) و قبل ائیلر(vur eylər) و وور ائیلر(gəl eylər) از کثرت استعمال زیاده گل ائیلر اند و هر چند که سایر علما این معنی را قاتل نیستند و بسیار بسیار این نکته را دقیق و رقیق یافته یکن شده و اکتفا بمامقی نموده تکلم ورزیده نماید، بنابرین هرگاه اینمعنی را اغماض و چشم اعتبار از آن پوشند بصواب اند، لیکن در انتظار اهل روزگار غریب و عجیب می و شناخته اقرب و انسب خواهد بود و مصنف را نیز قول سایر علما مستحسن افتاده. والله اعلم بالصواب

اسم فاعل

گردد یکی موضوع از برای مفرد و یکی جمع و تثیه ندارد و تذکر و تانیث در آن تساوی دارند مثل می و از اسم فاعل ترکی دو وجه باز و (qilan) از اوّل مضموم و قبلان(vuranlar)، وورانلار(vuran) که از اوّل مفتح و ووران(gələnlər)، گلنلر(gələn) آنکه: گلن گان و کننده گان و همچنین گان و زننده و زننده‌تر ترتیب چنان است: آینده، آینده‌از اوّل مكسور و معانی آنها به (qıllanlar) قبلانلار و (vuran) و ووران(gələn) اند که: گلنخان فرموده‌می‌باشد مجموع اسم فاعل ترکی و خلاف این صورت امکان ندارد و قبل ائیلین(vur eyləyən)، وور ائیلین(gəl eyləyən) در اصل روزی که واضح کلام ترکی بنا نهاده: گل ائیلین(qılan) قبلان بوده که معانی فارسیه آنها چنین می‌شود که بیا کننده و بزن کننده و بکن کننده، که به مرور از منه و ایام میل و کلام بقلت و (qıl eyləyən) در السنّه و افواه دایر و سایر گردید، هر چند که این معنی (qilan) و قبلان(vuran) و ووران(gələn) زواید حذف گردیده و به گلن باشد و علامت جمع در آنها راء ساکنه کند و از غرض دور و بعيد می‌کالصحيح است اما عاری از وثوق و طبع مردم قبول این معنی نمی را منفصل و متصل بكلمه اسم فاعل بنویسند در هر دو شق (IAr) است که مقابل راء باید لام مفتوحه باشد حتماً و حکماً و این لفظ لر یا لار نیکوست.

و (vurmiyan)، وورمیان(gəlməyən) اماً گاهی که خواهد که نفی بکنند فعل را از فاعل، رسم اترایکیه آنکه در مثالهای مذکوره: گلمیین ترتیب کلمات چنین است: نیاینده و نزننده و نکننده، بنا بر استدلال و شاهد برین مقال یک بیت از باشد و معانی آنها به (qılmıyan) قیلمیان دیوان فضولی مرقوم خامه مشکین عمامه شد

بیت

ویرمین جان سنکا بولمز حیات جاودان
زنده جاود آنکا دیرلر که قرباندور سنکا

یابد حیات ابدی، زنده جاوید او را گویند که قربان تو است. و در این مقام تامل و معنی فارسی بیت آنکه: نداد هرکس جانش را به تو نمی دقیق ضرور و در کار است و این قاعده در کل کلمات ترکیه برقرار است

اسم مفعول

گردد یکی مفرد را بود و دیگری برای جمع است و تثنیه جدا ندارد و تکنیر و تائیث در آن و از اسم مفعول ترکی هم دو وجه باز می و (vurunmuş) و از اول مضموم: وورونمپش (gəlinmiş) و گلینمیشلر (gəlinmişlər) مساوات دارد مثل آنکه اول مفتوح: گلینمیش و معانی آنها به ترتیب چنانست: (qılınmış)، قیلینمیشلار (qılınmışlar) و از اول مكسور: قیلینمپش (vurunmışlar) وورونمیشلار آید کل افعال و گان، و مثالهای مذکوره اسم مفعول و بهمین ضابطه و قاعده می‌شدشده، کرده‌گان، کرده‌شده، زده‌گان، زده‌شده، آمدآمده (mış) تی میم مكسوره و شین ساکنه در آخر کلمات و اصل معنی میش کلمات ترکیه و اسم مفعول هم مثل اسم فاعل است، بعلاوه و زیاد آند: که در اغلب و اکثر است. و کیفیت آن در موقع خود خواهد آمد. ان شاء الله تعالى و استادان لغات ترکیه فرموده‌ر فارسی شده آورند مثل آنکه: وورونمپش موضع بعوض نون ساکنه که حتم و حکم باید بر میم مكسوره و شین ساکنه مقدم میدارند لام ساکنه می باشد و آن (vurunmuş) دانند اما آصح و اولی اولی است که وورونمپش گویند و صحیح می‌می (vurulmuş) را وورولمپش معنی از قاعده و قیاس دور و موافق استعمال است. والله العلیم الخیر

امر

و قاعده و قانون کلیه امر ترکی آنست که فعل امر خواه اول مفتوح و خواه مضموم و خواه مكسور که باید آخر آن کلمه ساکن باشد مثل: گل ای در آن مستمر و برقرار است که محال ترتیب بیا، بزن، بکن، است اما شرط عمدباشد که معانی آنها به (qıl) و قبل (vur) و وور (gəl) علامت ماضی بر آن فعل امر ملحق شود معنی ماضی حاصل آید و اگر معنی (dil) است آن شرط منتفی تواند شد و او آنست که هرگاه دی باشد که این هر سه لفظ که شروط مذکوره را دارد و اگر لفظ دی (ip) و کول (kül) و ایپ (ət) ماضی یافت نشود امر نیست مثل: آت (kül) یعنی گوشت و کول (ət) اند و امر نیستند و معانی آنها آنست: آتالحاق شود معنی ماضی یافت نمیشود و این هر سه لفظ اسم (dil) اند در این معنی ریسمان است و چون شرط اخیره که عده دانسته‌باء فارسی که سه نقطه باشد به (ip) بکاف عربی به معنی خاکستر و ایپ خان و ملا قراخان او غلی شرط آخر را واجب میدانند مثالهای نیست و سایر شرایط در آن موجود است امر نیست، اینست که ملا جاجیم و از بعضی کلمات و افعال ترکیه که امر بنا کنند، زیاده بر دو حرف و آخر آن ساکن و بلکه ما قبل آخرش هم ساکن است که در عربیت این و (saxla)، ساخلا (apar) مدعای النقاء الساکنین و غیر جایز و بلا ممدوح است بخلاف کلام ترک که جایز و ممدوح میدانند مثل: آپار بردار و (götür) نگاه دار و گوتور (saxla) به معنی بیرون (apar) باشد که آپار (itir) و ایتیر (iç) و ایچ (iç) و گوتور (götür) کن است و از این قبیل امثاله‌ای غیر التهایت است و در این موقع تأمل دقیق باید، اما اغلب امر ترکی دو گم (itir) بیاشام و ایتیر (iç) ایچ گردد یکی مفرد و یکی جمع و تذکر و تائیث در آن مساویست و ضمایر می‌حرف است مثل مثالهای اول و از امر حاضر ترکی دو وجه باز ، قیلونوز (qıl)، قبل (qıl)، وورونوز (vur)، وور (gəl)، گلتونز (gəl)، گلتونز (vuruñuz)، قبلونوز (qılun)، و قبلون (vurun)، وورون (gəlün)، وورون (qılun) باشد و کاف و زاء ساکنه در جمع رسم الخط ترکیست و گلون (qıluñuz) کنند، اما ملا تانریبوردی کاف و زاء را در تلفظ به اعتبار غلط و شدت کلام ترکیت بحد وجوب میداند و بلکه تکلم بدون آنها را حرام و می گان او را مخ اند، اما نزد مؤلف این قول بسیار معتبر و گویندنداند، هر چند سایر علماء قول او را خالی از صحت یافته متكلم را کالاث می ترک و شاه ترک میداند.

که هر دو کاف فارسیست، مقدم بر لفظ امر آورده و (gərək) و اما امر غایب در کلام ترک قاعده و قانونشان چنان است که باید لفظ گرک ، گرک وورا (gərək vura)، گرک گله (gərək qələ) گوید: گرک گله گفته شود، بعلاوه هاء ملحقه در آخر فعل امر ترکی، مثل آنکه می گردد؛ دو مغایب می و از امر غایب شش وجه باز (içə)، گرک ایچه (gərək apara)، گرک آپارا (gərək qıla) گرک قبلا است و دو مخاطب و دو متكلم را بود و ضمایر در آنها مستتر است بضابطه و قراردادی و وانمودی که ذکر شده سیز، گرک گله (gərək qələsən)، سَن، گرک گله (gərək qələlər)، لر، گرک گله (gərək qələ) مفتوح: گرک گله (gərək qələsiz)، گرک گل (gərək qələm)، گرک گل (gərək qələq).

سیز، گرک وورا(gərək vura) سان، گرک وورا(gərək vurasan) مضموم: گرک وورا
 گرک وورا(gərək vuralar)، گرک وورا(gərək vurasız)، گرک وورام(gərək vuram)، گرک ووراق(gərək vuraq).
 سیز، گرک قبلا(gərək qıla) سان، گرک قبلا(gərək qılalar) مكسور: گرک قبلا(gərək qılasan)، گرک قبلا(gərək qılam)، گرک قبلاق(gərək qılaq).
 اند: که اگر ضمایر را ظاهر و بنابر این قیاس است سایر افعال از امر غایب و شرایط و ضمایر در آن مستتر است، ملا داش دمور فرموده سازند و مستور ندارد هم جایز است لیکن نظر به آنکه در کلام قلت مطلوب و مرغوب است مستور دارند اولی و اصح خواهد بود مثل:
 سیز، گرک گله(gərək gelələr) سن، گرک گله(gərək gelələr) لر، گرک گله(gərək gelələr) گرک گله اوز
 این و امثله باقیه هم به(gərək geləsiz)، گرک گلم من(gərək geləm mən)، گرک گلم بیز(gərək geləq biz) قیاس است.

نهی

و علامت نهی در کل کلمات ترکیه میم مفتوحه در اواخر کلمات است بعلاوه ها که آن، هاء استراحته است مثل آنکه اول مفتوح: گلمه نویسنده باشد ملا تانریوئردى که از معتبرین علماء اتراکیه است که میم منکوره را به الف می (qılmə)، وورمه(vurmə)، قبلمه(qılma) ترتیب آنکه میا و مزن و مکن و باشد و معانی فارسیه آن به (vurma)، قبلمما(gəlma)، وورما(gəlma) گویند، مثل آنکه: گلماو می و گچمه(içmə) و ایچمه(götürmə)، گوتورمه(kötürmə)، گوتورما(aparma) همچنین است بوای افعال منهیه مثل آنکه: آپارما و معانی آنها آنکه: مبر و مبر و میاشام و مگذر و قس على هذا و الف و يا هاء بعد از افعال ترکی بكلی حذف و ترك(geçmə) اند: این ماء خان و ملا قراخان او غلی که افضل الفضالی اتراکند دقت بسیار دقیق فرموده و گفته میشود و در تلفظ مدخلی ندارد ملا جاجیم شده و مدعانهی و باز داشتن از کار است که اتراک به ضد عربیت به اوخر ناهیه است که در عربیت در اوایل افعال اورده و گفته گویند: میا و مزن و مکن، باشد، مثل آنکه میا و نیز گفته که این ماء ناهیه در کلمات فارسیه هم میا و بجهت منهیات ایراد ساخته اند احتمله فرماید: که در اینجا نکته دقیق به خاطر رسیده نهایت در نظرها بسیار غریب و عجیب خواهد نمود و او چنانست که ملا یارادانقولی می فرموده در فارسی هم همان ماء ناهیه است که افعال منکوره چنین باشد ماکن و مازن و مایا باشد که از کثرت استعمال الف را محذف و نماید و سایر علماء این قول کالحسن شمرده در اند هر چند که خالی از قوتی نیست لیکن بسیار بعد می متکلمان تلفظ به مکن و مزن و میا کرده اند و از آن نیز دو وجه باز میگردد یکی مفرد و یکی جمع و تذکیر و تائیث علامت جدا ندارند و مثل آنست رد و قبولش به سکوت باز گذاشته که فضولی سه قسم از فعل ترکی را در یک بیت آورده

بیت

كونک تا وار اللنه جام می تسیحه ال اورمه
 ره مسجد دوتوب زاهدلر ایله دورمه اوتورمه

و معنی فارسی بیت آنکه: دلا تا هست در دستت جام می بر تسیح دست مزن، راه مسجد مگیر با زاهدان بر مخیز و منشین

نفي

کند فعل را از ماضی و علامت آن میم مفتوحه است و میم را با الف هم تحویز علامت نفی در کلام ترکی بر دو قسم است اول آنکه نفی می اند و اند و اعتقاد ملا تانریوئردى و ملا یارادانقولی آنست که بدون الف صورتی ندارد و این ماء را مثل ماء نافیه عربیه گرفته کرده گوید که این قول خالی از قوت و صحت نیست لیکن سایر علماء با ایشان در این عقیده موافقت ندارند، به هر تقدیر این میم نافی بر مؤلف می شود منفی میسازد، مثل آنکه فضولی گفته فعل مثبت ماضی که لاحق می

بیت

کیجه لر تا حالمه کردون تماشا ایتمدی
 ترک ایدوب بیدانی بر مهر پیدا ایتمدی

یا اینمادی، که معنی فارسی بیت آن است که: شبهنا تا حال مرا گردون تماشا نکرد، ترک بیداش و مهری پیدا نکرد. که لفظ انتمدی نکرد و منفی شد و از افعال (etmədi) بود یعنی کرد و مثبت بود و ماء نافیه داخل شد و انتمدی (etdi) پیش از دخول میم انتدی (etmədi)

، گلمدۇن(gəlmədün) ، گلمىلەر(gəlmədilər) گىردد مثلىكى: گلمىمىتىنىمى باشىش و جە باز باشد و معنى آنها بىر وفق توالى در فارسى آنکە: نىامدى، نىامندى، نىامدى، گلمدۇم(gəlmədüm) ، گلمدۇق(gəlməduq) ، گلمدۇز(gəlmədüñüz) گلمدۇم(gəlmədüm) ، گلمدۇق(gəlməduq) ، گلمدۇز(gəlmədüñüz) نىامدىد، نىامدىم، نىامدىم و ضمایر در آنها به ضابطە مستمرە مستور است و بىر اين قىاس است اول مضموم و اول مكسور ھم كە وورمادى آيد و مثل اول باشد و بە همان دستور مغايىب و مخاطب و متكلم و مفرد و جمع بدون تغيير و تبدل مى (qılmadı) ، و قېلمادى(vurmadı) مفتوح است.

شودمی معنی نمی در فارسی باشد بدون کم و زیاد و از این بیت فضولی خوب استدر اک کرده: **maz** (ماز) یا **maz** (ماز) و اما علامت نفی از افعال مستقبل در ترکی میم مفتوحه بستور مذکور در ماضی است بعلاوه زاء ساکنه که لفظ ماز، **gelməz** (گلمز) ، **gelməzsəz** (گلمز سیز) ، **gelməzsəzən** (گلمز سن) ، **gelməzlər** (گلمز لر) **gelməzəm** (گلمز ام) مثل آنکه: گلمز در ترکی به **mAz** (آزم و گویا مز آیم، نمی آئید، نمی آیی، نمی آیند، نمی آیی) ، معانی فارسیه آنها به ترتیب آنکه: نمی آید، نمی آیی (gelməzuq)

بیت

نی پتزمسن فریادینه هیچ کیمسه
فریاد که فریاد سنگا کار ایتمز
که معنی بیت آن است که: به فریاد هیچکس نمی‌رسی، فریاد که فریاد ترا کار نمی‌کند
و باز اول مضموم و اول مكسور بر این قیاس و ضمایر در آنها مستور و شرایط در آنها کلیتاً موجود و مقدور است و علمای خمسه
که سین مُعجمه و زاء ساکنه باشد به معنی نفی است اگر چه ذکر و بیان آن در رکن سیم در تحت (size) اند که لفظ سیز اللفظ فرموده منطق
شود چون در این موضع مباحثه در منفیات ترکیه است شاهدی از قول فضولی بر سبیل نمثال ایراد کرد همی حروف به تفصیل آورده
بسودمی

بیت

سیز اولمam آیری محتدن بلدن الامان سن
الامان هجران و محتدن الامان
شوم از محتن و بلا الامان، الامان از محتن و بلای هجران الامان. و اصل معنی سیز تو جدا نمی و معنی بیت در فارسی آنست که: بی را (sIz) ترکی در فارسی بجای بی است نهایت فرق و امتیاز در تقدم و تاخر آن است که فارسی زبانان بی را در اول و ترکیه سیز (sIz) بر اسماء داخل و میم و یا ماء (sIz) تو است و این لفظ سیز که معنیش در فارسی بی (sonsiz) سیز سازند مثل سن در آخر کلمه وارد می شودنافیه بر افعال ترکیه داخل می

استفهام

توانند شود که هر یک آورده شود همان معنی استفهام مفهوم و هر یک از آنها قائم مقام یکدیگر می‌و عالمت استفهام در ترکی به سه لفظ می‌شود و ضمیه و مستقبل و منفی و مثبت همگی داخل می‌باشد و این الفاظ در افعال ما (aya) و آیا (ola)، اولا (mI) شد و آن سه لفظ؛ می‌شود و چون استفهام ترکی سه لفظند و مثالهای ما در همه جا سه می‌گردد که به ذکر نفاصیل آنها پرداخته همان معنی استفهام حاصل می‌آوریم که مابقی را از آن قرار قیاس نمایندقسم، بنابر این در هر یکی یک مثال می-

۱۱۷

بنه، حاندان او صاندري ده، حفادن بار او صانمز مه

فلکلر یاندی آهمند مرادم شمعی یانمز می

سوزد. و اول مضموم و معنی آن است: مرا از جاتم سیر گردانید آیا یار از جفا سیر نمی گردد، فلکها سوخت از آه من آیا شمع مرادم نمی
الی آخره یعنی آیا کرد، از اول مفتوح مثبت آنکه: گلورمی (qıldımı) الی آخره یعنی آیا زد، قپلرمی (vurdımı) آنکه: ووردمی
کندیعنی آیا می (qılurumi) آبد و قپلورمی یعنی آیا می (galürmi)

وورارسان (vurarsan ola) ، وورارلر افلا(vurarlar ola) است در مثبت ماضی آنکه: وورار افلا (ola) و لفظ دویم از استفهام ترکی افلا (vurarsan ola) افلا (vuraruq ola) ، ووراروق افلا(vuraram ola) ، وورارام افلا(vurarsız ola) ، وورارسیز افلا(vurarsız ola) افلا (vuraruq ola) ، آیا (aya) ، آیا قیلارسان(aya qılsan) ، آیا قیلارلار(aya qıllar) و لفظ سیم از استفهام ترکی آنکه: آیا قیلار (aya qıllarlar) ، آیا قیلاروق(aya qıluq) ، آیا قیلاروq(aya qıluq) ، آیا قیلارام(aya qılaram) قیلارسیز (aya qılsız) و بوافق امثاله هم بر این قیاس است و آید و آیا میزند، الی یعنی آیا می (aya vurar) و آیا وورار (aya gelür) همچنین است اول مفتوح و اول مضموم هم بنحو آنکه آیا گلنر شد هر چند که به معنی باشد فارسی است لیکن که در مقام استفهام آورده (ola) اند: که اصل معنی لفظ افلا آخر هما و ملا داش تمور فرموده اند و اینمعنی حق و مطابق واقع و خلافی ندارددر محل استفهام استعمالش کرده.

فصل دویم

[افعال متعدد]

شود و فهمیدن و دانستن آن خالی از می شود که حقیقت^۲ دو مفعولی حساب و شمردمی در علامت افعال ترکیه که بیاری و خودی دیگری کرده به معنی مُرد است و لازم است او (öldi) دقیق نیست لهذا تأمل زیاد ضرور است و این افعال را در عربیت متعدد گویند مثل اینکه: اولدی (oldi)، اولدزوردون (oldürdön)، اولدزوردیلر (oldürdilər) متعدد گردانید، مثل آنکه از ماضی: اولدزوردی (dUr) را به لفظ دور که معانی فارسیه آنها به ترتیب آنکه: کشتناید، (oldıldıq)، اولدزوردوq (oldürdüm)، اولدزوردوm (oldürdünüz) اولدزوردونز (oldürdüñiñ)، گلدزوردون (goldürdön)، گلدزوردیلر (goldürdilər) کشتنایند، کشانیدی، کشتانید، کشتانیدم، کشتانیدیم. و گلدزوردی باشد و معانی آنها به ترتیب آنکه: آمدانید، (goldürduq) و گلدزوردوq (goldürdüm)، گلدزوردوm (goldürdüñüz) گلدزوردونز (içdürdüñiñ)، ایچدزوردون (içdürdön)، ایچدزوردیلر (içdürdilər) آمدانایند، آمدانیدی، آمدانید، آمدانیدم، آمدانیدیم باشد. ایچدزوردی و معانی آنها آنکه: بیاشامانیدند، بیاشامانید، (içdürdüñiz)، ایچدزوردوq (içdürdüm)، ایچدزوردوm (içdürdüñüz) ایچدزوردونز (oldürürler)، اولدزوررلر (oldürür)، اولدزوررلر (oldürürler)، بیاشامانید، بیاشامانیدم، بیاشامانیدیم و در مستقبل اولدزورر و معانی آنها به ترتیب است: (oldüreruq)، اولدزورروق (oldürerəq)، اولدزوررَم (oldürərəm)، اولدزوررسیز (oldürürsən)، اولدزوررسن (oldürürsən)، می-کشتانند، می-کشتانی، می-کشتانید، می-کشتانم، می-کشتانیدم.

گویند مثل آنکه: اولدۇرَمكىند و مىفرمايند: که در بعضی مواضع در چنین افعال راء را در راء ادغام می‌ملا قراخان اوغلو می‌تواند نمود که بعضی دون بعض است و قس علی هذا نهایت در کل افعال ترکیه متعدد دخل نمی. (oldürruem) ، اولدۇرۇق (oldürruq) تواند شد و ملا داش دمور ادغام را در ترکی واجب میداند که باعتبار آنکه کلام شود و بعضی متعدد نمی‌که بعضی افعال لازم متعدد می‌نماید مؤلف گوید: چنانچه صورت امکان داشت که کل کلمات ترکیه را مدغم مدغم خصوص ترکی غلظت و شدت زیاده از حد حاصل می‌رسید شرایط و ضمایر در این افعال موافق قاعده و قرار داد برقرار و نمود و کلام ترکی به حد کمال می‌کرده گویند، اولی و انسب می‌مستور است و علامات در اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی و نفی بالکلیه با شرایط و قواعد دیگر ب衲حیست که در فصل اول ذکر و بیان شد. فتامل

رکنِ دویم

مشتمل است بر دو فصل:

فصل اول

[اسماء در معنی افعال]

و معانی آنها در فارسی: بود، (iduq) ، ایدوق(idüm) ، ایدونز(idüñüz) ، ایدون(idüñ) ، ایدیلر(idilər) اول: ایدی بودند، بودی، بودم، بودیم، باشد که دو مغایب است و دو مخاطب و دو متکلم را و ضمایر مذکوره در این اسماء هم مستتر است و معانی آنها در (olduq) ، اولدوق(oldum) ، اولدونز(olduñuz) ، اولدون(oldılar) ، اولدیلار(oldı) دویم: اولدی ترتیب آنکه: شد، شدند، شدی، شدید، شدم، شدیم، باشد و ضمایر در هر یک از اینها به دستور مستور است و میم مفتوحه در آن که فارسی به (olmadılar) ، اولمادبلار(olmadı) سازد مثل مثالهای مذکوره: اولمادی شود مثبت را منفی می‌داخل می ترتیب آنکه: نشد، نشدن، نشده، و معانی فارسی آنها به (olmaduq) ، اولمادوق(olmadum) ، اولمادوم(olmaduñuz) اولمادونز نشید، نشدم، نشده، باشد و به دستور در هر یک از آنها ضمیری مستتر است آیدمعنی: باشد، نباشد، می‌دو اسمند در ترکی که در فارسی آنها به (olmasun) ، اولماسنون(olsun) سیم: اولسون معنی: است، نیست، آمده و است به معنی هست استو اینها هم دو اسمند که در کلام فارسی به (dəgül) ، دگول(dür) چهارم: دور ترتیب هم از جمله اسماء افعال ترکیست و به (olaq) ، اولاق(olam) ، اولونوز(ol) ، اول(olur) ، اولور(ola) اولا به معنی بود (ola) خان فرموده که: اولاشود، باش، باشید، باشم، باشیم و ضمایر نیز به دستور، ملا جاجیم معنی آنها چنان است: شده، می نماید است و این قول اصح می

فصل دویم

[اسم]

، این دو (gərүü) ، گرۇ(ög) ، اوڭ(sol) ، ساق(saq) ، س ل(alt) در بیان سایر اسماء ترکیه او لا اسماء شش جهات: اوست یمین و س ل(saq) تحت و ساق(alt) هم آمده و آلت(üst) معنی فوق است و اوسته(üst) اسم اخیر به کاف فارسی است و اوست اندهم گفته (solə) را س له (sol) پس را گویند و لفظ س ل(gərүü) پیش و گرۇ(ög) پیسار و اوڭ(sol) شود. که هر دو بکاف فارسی تلفظ می (soňra) ، ص نرا(əñsə) ، انسه(qarşu) ، قارشو(irəlü) دیگر چهار اسمند که عبارت: ایرلۇ پس سر و پس کار و هر چه مانند این باشد (əñsə) برابر را گویند و انسه(qarşu) به معنی پیشتر فارسی آورده و گفته و نوشته(soňra) گویند و ص نرا را به (əñsə) شود ملا یارادانقولی؛ انسه می بعد عربی و به معنی پس فارسی آورده و گفته و نوشته(soňra) ایرلۇ است معنی دنبال را آوردمه(ardına) و آردپنا(ardı) معنی دنبال میدانند و قولش كالصحيح است و ملا داش دمور در تصنیفات خود آرد اند: خان فرموده اند و ملا جاجیم معنی میان و میانه فارسی آورده باشد که هر دو به (orta) و اورتا(ara) دیگر: دو اسمند در ترکی که: آرا لازم دارد که دور تا دورش احاطه شود فرق است میانه این دو اسم تفاوت (orta) و سط را گویند که جنین داشته باشد و اورتا(ara) آرا کمی بتامل دریاب. و الله اعلم ما بالصواب ، است که هر سه هاء استراحته دارند و در فارسی به معنی آنجا و اینجا و کجا (handa) ، هاندا(bunda) ، بوندا(anda) دیگر: آندا شودمی آورده

آید ملا داش دمور؛ سه اسمند و هر سه بجیم فارسی آنگاه و اینگاه و کی، می (haçaq) ، هاچاق(buçaq) ، بوچاق(oçaq) دیگر: اوزچاق شده اما مخالف قیاس است و ملا بنون میداند هر چند قول او موافق استعمال یافته (haçan) را هاچان(haçaq) هاچاق میداند اگر (qaçan) و یا قاچان(qanda) را قاندا(haçan) و یا هاچان(haçaq) و هاچاق(handa) خان؛ هانداجیم و قاچان(qanda) است لیکن از استعمال قبز بلباشه بعد میداند مؤلف گوید که: قاندا(haçan) چه در لفظ ترکیت مناسبتش زیاده بر هاچان اصطلاح عثمانلویه است اگر چه صحیح است در میان قبز بلباش متلفظ نگردیده اند. و الله اعلم و ملا داش دمور در رساله خود آن (qaçan) باشد، لیکن هر سه معنی یکی است و اصح با قاف و مصطلح با هاء و دور (xaçan) و خاچان(xanda) دو اسم را بخاء آورده که؛ خاندا از فصاحت با خاء است

، چهار اسمند موضوع از برای بالا و پایین و آنطرف (bu yan) ، بو یان(o yan) ، او یان(aşaqa) ، آشاقا(yuxaru) دیگر: یوخارو باشد و معنی تغییر (yuxarı) در بعضی کتب ترکیه به یاء ملاحظه شده که یوخاری(yuxaru) شد و یوخارو ترتیب گفتمو اینطرف که به ندارد.

و در این بیت فضولی خوب ایراد ساخته (yaman) و یامان(yaxşı) دیگر و دو اسمند بجهت نیک و بد که عبارت است از: یاخشی بیت

زمانه ایچره مجرّب دور انتقام زمان
همیشه یخشی به یخشی ایرور یمانه یمان

بقال هم ملاحظه مانع و قصوری ندارد و بعضی از علماء خمسه که (yaqṣı) که به معنی نیک است یاقشی (yaxṣı) و این لفظ یاخشی
دانندکه یاء مفتوحه و کاف فارسی باشد را هم به معنی نیک می (yeg) راوی دقایقش معلوم نیست لفظ پئنگ
معنی زیاد باشد به (çoq) بمعنی کم و چ ق (az) و این دو اسم ترکی در فارسی بمعنی کم و زیاد آمده که آز (çoq) و چ ق (az) دیگر: آز
آورده که خاء باشد اگر چه احتمال دارد که قولش حسن باشد اما از اعتبار خالی و مناط (çoq) را به چ خ (çoq) و ملا داش دمور؛ چ ق
کاف اول عربی و (əksüg) دانند و دو اسم دیگر نیز بهمین معنی باندک تفاوتی وارد شد و آنها آنست: آرتوقنمی
شودکاف ثانی فارسی باشد و شاهد بر این معنی بیتی از فضولی قلمی می
بیت

جسمی پاندرمه پامال ایتمه کونگلمن سقн
گلخنم اکسوک دکل خاکسترمه اخگرم

و معنی بیت در فارسی آنکه: جسم مرا مسوزان و مرا پامال مکن و از دلم پرهیز کن، که گلخنم کم نیست و در خاکسترمه اخگرم
(az raq) گویند: آز راق را داخل اسماء چهار گانه می (raq) معنی تراست یعنی مبالغه در کم و زیاد بگویند راک که به (raq) و لفظ راق
معنی به (raq) که معنی آنها کمتر، زیادتر، باشد و این راق (əksügraq) راق، اکسوگ (artuqraq) راق، آرتوق (çoq raq) چ ق راق
شودتر در آخر کلمه فارسی است و از این بیت چگونگی مبالغه آن معلوم و مفهوم می
بیت

مدہ سن بر سعی قبیل گل بنم تدبیر بیهوده
راق گرفتار ای حکیمکیم اولام بو درده آرتوق

و معنی بیت در فارسی آنکه: بیبا در تدبیر بیهوده من یک سعی بکن، که شاید به این درد زیادهتر گرفتار شوم ای حکیم. ملا قراخان او غلی
آید و این قول از صحت بعيد است مکن می کن و زیاده یعنی زیاده (artırma) و آرتبرما (artır) اند: آرتبر فرموده
و از این مضمون این بیت حقیقت آن معلوم (yoq) یه ق (var) دیگر: دو اسم به معنی هست و نیست وضع شده که ترکی آن آنکه: وار
شودمی
بیت

دهن ایسترم ای عشق یوق ایت وارقام
که یوق اولمقده بو کون بر غرضم وار بنم

یعنی دهنش را می خواهم ای عشق نیست بکن هستیم را، که در نیست بودن امروز غرضی دارم
سازدمعنی که و کس موضوع است و معنی بیت مفهوم می اند که در فارسی بدو اسم ترکی (kim) و کیمسه (kim) دیگر: کیم
بیت

بر فقیرم دور مسون کیمسه بنگا تعظیم ایچون
قانده وارسم ای کوزم سو سپ غبار راهمه

و معنیش آنکه: فقیری هستم که کسی بر نخیزد بجهت تعظیم من، هر جا بروم ای چشم آب پاش بغار راه من
معنی درون و برون فارسی است گویند بهم می (dişqaru) که دېشقارو (dişqarə)، دېشره (içrə) دیگر: دو اسم که عبارت است از: ایچره
بیت

پریتمنگر عرقی مجلس ایچره باده ایلن
حرامزاده نی قویمنگ حلالزاده ایلن

(iç) که ایچ زاده باشد. و ملا داش تمور فرموده زاده با حلال یعنی مگر دانید در اندرون مجلس باده عرق را و مگذارید که حرام
یعنی توه باغ و در میان باغ و علماء در این (bağ içində) گویند: باغ ایچینده است و صحیح است مثل آنکه می به معنی توه آمده
اندمعنی خلافی نکرده.

به کاف (yüngül) معنی سنگین و سبک وضع نموده و یونگول، دو اسم ترکی است که واضح به (ağır)، یونگول (ağır) دیگر: آغبر معنی سنگین است به (ağır) فارسی است به معنی سبک است و آغبر، گرکمز (gərək) است: گرکمنی خواهی آمددهیگر: دو اسم ترکی که اصل معنی آنها باید و نباید است اما در فارسی به است که هر دو به کاف فارسی است و فضولی در مقام مناجات با قاضی الحاجات ادای آن دو اسم بر اینگونه کرد (gərəkməz) بیت

بن بیلزم بنگا کرکین سن حکیم سن
منع ایله ویرمه هر نه کرکمز سنگا بنگا

دانم چه بایدم یا چه خواهم تو خود حکیمی، منع کن و مده هر چه نباید و یا نخواهی مرامعنی بیت در فارسی آنکه: من نمی و بلند و قیسا (uzun) اند به معنی بلند و کوتاه که اوزون هم بگویند دو اسم ترکی (qıssıga) که قیسا (qıssı) ، قیسا (qıssı) دیگر: اوزون شود بر اینها به جهت مبالغه و زیادتی اصل معنی داخل می (raqı) فرماید: که لفظ راق خان می به معنی کوتاه است و ملا جاجیم (qıssı) که بلندتر و کوتاهتر است (qıssaraq) راق و قیسا (uzunraq) راق گویند اوزون مثل آنکه می شود و مبالغه داخل آن می (raqı) است و باز لفظ راق، دو اسم ترکی است به معنی بلند و پست آمده (alçaq)، آچاق (uca) دیگر: اوجا که به (alçaq) یعنی بلندتر و آچاق (ucaraq) راق که به معنی بلند است گوید اوجا (uca) رساند مثل آنکه او جامعنی را به حد کمال می شود بمعنی پست تر می (alçaqraq) داخل که شد، آچاق راق (raqı) معنی پست است و راق به معنی چون و چگونه آمده است (necə) که اسماء ترکی است و به معنی چون و چند است که نتجه (neçə) و نتجه (necə) دیگر: نتجه به جیم فارسی به معنی چند است (neçə) و نتجه

بمعنى دور و يأووق (iraq) معنى دور و نزديك است كه ابراق، دو اسمند كه به (yavuq) و يأووق (iraq) دیگر: ابراق نزديك است.

دیگر: از جمله اسماء ترکیه اسماء عدد است بطريق عربیت و فارسی و قاعده و ضابطه تعداد ترکی آن است که اول آحاد است از يك تا نه ، ط قوز (səkkiz)، سگیز (yeddi)، يئدی (altı)، آلتی (bes)، بنش (dört)، دوزرت (üç)، اوج (iki)، يکی (bir) بترتیب: بير ، آلمپش (elli)، اللی (qırılx)، قبرخ (otuz)، اوتوز (igirmi)، ايگیرمی (on) و از ده تا نود را به ترتیب عشرات گویند: اون (toqquz) (ikı)، ايکی يوز (yüz) و از يکصد تانه صد را مات گویند: يوز (dogsan)، دوغسان (səksan)، سكسان (yedmiş)، يئمیش (yeddi yüz)، يئدی يوز (altı yüz)، آلتی يوز (beş yüz)، بنش يوز (dört yüz)، دوزرت يوز (üç yüz)، اوج يوز (yüz) و به طاء و دال هر دو صحيح است و دیگر از هزار تانه هزار را الوف گویند: (doğğuz yüz)، دوغوز يوز (səkkiz yüz)، يوز (səkkiz min)، يئدی (altı min)، آلتی مین (bes min)، بنش مین (dört min)، دوزرت مین (üç min)، اوج مین (iki min)، يکی مین (min) مین و این حساب در عقود مفرده بود و بعد از آنکه ترکیب (doğğuz min)، دوغوز مین (yeddi min) مین يوز (on dört)، اون دوزرت (üç on)، اون اوج (iki on)، اون يکی (bir on) دهد آحاد را با عشرات بدین نحو است: اون بير يعني؟ (on doğğuz)، اون دوغوز (on səkkiz)، اون سگیز (on yeddi)، اون يئدی (on altı)، اون آلتی (on beş) بنش ، يوز يکی (yüz bir) ترتیب و همچنین است هرگاه آحاد را با مات ترکیب کنند مثل آنکه: يوز بیریازده و دوازده و سیزده و الى آخره به ، مین (min bir) الى آخره و نیز همچنین است هر گاه آحاد را با الوف ترکیب نمایند مثل آنکه: مین بیر (yüz iki)، يوز اوج (yüz üç)، يوز (yüz üç iki)، يوز اچ (min üç)، يوز اچ (min iki) و مین اچ (min üç) ایکی (min yüz on dört) ترتیب پیش است و علمای خمسه را در اینجا مخالفتی بهیچوجه که هر يك در مرتبه بیش است در تلفظ و کتابت به شود و می اللطف و الرأیند و هر چه شماره از این زیادتر آورده باز به همین ضابطه و دستور الى غير النهاية گفته نیست و در این حکم متفق تخلف را در آن مجالی نیست و مثل آنکه گوید: اون بنش مین دوغوز يوز يگیرمی يئدی (on beş min doğğuz yüz igirmi ترتیب و رویه که در فوق در آحاد و عشرات و مات و الوف مفرد و مرکب یعنی پانزده هزار و نهصد و بیست و هفت که به (yeddi) باید بشود شود و آنچه محتاج به تعداد و شمار است در مبلغ و مقدار و خروار و من و عدد و نفر و غير ذلك که شماره می تفصیل یافت گفته شود می به همین ضابطه شمرده.

، اوزون(özi) آید در ترکیه نیز امثال آنها هست که: اوزی دیگر: همچنان که در کلام فارسی لفظ خودش و خودت و خودم می معنی خودم است به (özüm) خودت و اوزوم (özi) خودش و اوزون (özi) ، باشد که اوزی (özüm) اوزوم
معنی این را باشد که (buña) یعنی او را، بونا (aňa) یعنی مرا، آنا (baňa) یعنی تو را، بانا (saňa) دیگر: از اسماء ترکیه: سانا شود تکلم می (bunə)، بونه (anə)، آنه (bənə)، بنه (sənə) شود ستمشود و در تلفظ کاف حذف می می چهار اسمند به کاف فارسی نوشته اند که: بنابر و صحیح است و عمل بر قسم آخر مصطلح و عمل به الفاظ سابقه مقرون بفصاحت ترکیه است و ملا تانریوئردى فرموده رسد بهتر و بلکه مستحبات آنکه هر کاف اسماء مزبوره را چنان تلفظ شود که کاف ظاهر گردد غلط و شدت کلام ترکیت بحد کمال می است است و بدون این را مکروه شمرده و ملا داش تمور بدون اظهار کاف را اشذ کراهنا شمرده کلام اتراکیه بعمل آمده، بونلار(bu) و بو (onlar)، اونلار(o) دیگر: از اسماء ترکیه اسماء اشاره است و دو به جهت مفرد و دو جمع است مثل: او باشد که در فارسی معنی آنها: او، آنها و این، اینها، می آید و میان علماء خلاف در این اسماء نشده (bunlar)

رکن سیم

[حرف]

خان که اعلم و افضل علماء ترکیست فرموده اند: که حروف ترکیه به خودی خود معنی ندارند و اگر دارند مستقل در معنی ملا جاجیم بخشند کلمه را بر کلمه و کلام تمام می شود و نظر به آنکه حروفات ترکیه را نیستند و بر افعال و اسماء که ملحق و داخل گردند ربط می شد بناء علی آمد و قطع نظر از تطبیق فهمیدنش بسیار مشکل می مطابق با حروف عربیت ساختن بسیار صعوبت داشت و بلکه مطابق نمی گردد که ادر اکش آسان گردد هذا بر وفق الفاظ فارسیه ایراد می

ربط (dA) شود و در فارسی معنی در است و این دمی شود و در کتابت به هاء نوشته می که تلفظ دال به فتحه بدون هاء نوشته (dA) ده در دو جا ایراد گردیده (dA) دهد کلام را و در این بیت فضولی، دمی بیت

اوقدر ذوق شفاعت جوهر ذاتگده وار

کیم کلور عرض خطأ معنیده بر احسان سنگا

و معنی بیت خطاب به حضرت رسالت مآب صلی الله عليه و آله آنکه: آنقدر ذوق شفاعت خواهی در جوهر ذات تو است، که عرض است و هر که در معنی است آمده (mənidə) یعنی در ذات و یکجا معنیده (zatuñida) خطأ در معنی احسان است تو را. که یک جا ذاتوندا دو جا به معنی در است و کل علماء خمسه بر این قول قائلند. والله اعلم
استشود مثل آنکه استاد فرموده است و در آخر کلمات ترکیه الحق می معنی از فارسی آمده حرفی است از ترکیه که به (dAn) دن بیت

دن دوکولن قطره اشکم گوهری کوزلرُم

بلرنگن ساچلن لوءلوء شهواره فدا

دن معنی بیت موافق ترتیب حروف آنکه: از چشمانت پاشان قطره اشک گوهرم، از لبانت پاشان لوءلوء شاهوار را فدا. که یکجا گوزلرُم واقع شده و هر دو جا به معنی از فارسی است (leblərüñdən) و یکجا لبلروندن (gözlərümđən)

شود و مثل می شود و با هاء نوشته می معنی بر فارسی است و افاده بر از همان نون مفتوحه کرده حریفیست از حروف ترکیه که به (nA) نه اندالارباب فرموده آنکه فضولی خطاب به جانب بیت

جهان اهلینه تا اسرار علمنگ قالمیه مخفی

قیلوپدور حکمتگ کفار ایچنده انبیا پیدا

در آخر (nə) است حکمت تو در میان کفار انبیا پیدا. و نهو معنی بیت در فارسی آنکه: تا اسرار علم تو بر اهل جهان مخفی نماند، کرده است به معنی بر فارسی آمده (əhline) اهلینه

شود شود و کیفیت آن از این بیت مفهوم می، در آخر کلمات ترکیه به معنی نش فارسی و اغلب در اوآخر کلمات واقع می(gün) غبن لمؤلفه

بیت

ایسترم وصف ایلیم کاکل پریشان اولدیغین
بیلمزم نیلیم کونگل فکر ایله حیران اولدیغین

دانم چه کنم خاطر با فکر او حیران بودنش را. و این غبن خواهم وصف کنم کاکل پریشان بودنش را، نمی و معنی بیت در فارسی آنکه: می یئدِبغن(geyduğin) شود مثل: گنید و غبن شود و صحیح است و در کل کلمات داخل می‌بیاء و بدون یاء هر دو قسم کتابت می (ğın) که معانی آنها در فارسی آنکه: پوشیدنش، خوردنش، زدنش، باشد ملا تانریوئردی فرموده که: غبن(yedîn)، ووردِبغن(vurdığın) باشد (vurdigin)، ووردِدیگن(yedügîn)، یئدِدیگن(gedügîn) نویسنده مثل: گندزگن گویند و می‌را به کاف فارسی می (ığın) المخرجند هر دو هر چند این قول موافق استعمال است، مخالف قیاس است و مؤلف گوید که حقیقت حال آنکه کاف و غین نظر به آنکه قریب یکی باشد.

ترکی دارد که در (luq) که به معنی نی و گی که در فارسی گویند مژدگی و مژدگانی که این گی و نی در فارسی همان معنی لبق(lıq) لبق مضموم است نه مكسور و این معنی (luq) اصحش لوق(lıq) خان فرموده: لبق گویند و ملا جاجیمی(müjdəliq) لبق ترکی مؤژده شود لمؤلف بصحبت اقرب است و چگونگی معانی آن از این بیت مفهوم و ظاهر می

بیت

عبث قلمه هوس ال اورمه زلف عنبر افشنانه
پرشانلۇ زىياد ايتىمە سەن اى شانە پرېشانە

و معنی فارسی بیت آنکه: عبث هوس مکن و دست مزن زلف عنبر افشنان را، و پریشانی زیاد مکن تو اى شانە پریشان را. و بعضی از خان این معنی را حرام اند و این قول بغایت ضعیف و خالی از رکاکت نیست و ملا جاجیمداشت و گفته (lik) را لیک(lıq) علمای ترک؛ لبق میداند.

گردد، میم مكسوره و شین ساکنه به معنی هاء فارسی است و از مضمون بیت فضولی که نیکو تامل کنی مفهوم میش

بیت

تاب کورمیش تتم اول طرە طراره فدا
درد چکمش باشم اول خال سیه قربانی

در دیده و (mIş) و معنی فارسی بیت آنکه یعنی: تن تاب دیده ام با آن طرە طرار فدا، درد کشیده سرم قربان آن خال سیاه. که معنی میش است و همچنانکه در دو جا در این بیت فارسی ایراد شدمکشیده همان ارتباط هاء در آخر دیده و کشیده

نظم

ای. که در دو جا در این بیت ایراد شده که معنی ترکی آن چنین استای چنانکه مگر دیده بود محل دلم که هیچکس آگه نبود از آن، فهمیده کونکلم حالین هیچ کیم آگه دکلدى آندن
بیلمش سن ایله کم که مگر کورمیش ایدنگ

شود مثل آنکه گوید: گفته و نوشه می (mIş) بعد از میش(imiş) خان فرموده: که لفظ ایمیش در هر دو جا همان معنی دارد ملا جاجیم است و که معنی فارسی آنها پوشیده بوده (vurmuş imiş) ایمیش، وورمیش(demiş imiş)، دنمیش ایمیش(geymış imiş) ایمیش گئیمیش ممکن نیست که گفته و نوشته شود و بعد از (mIş) بدون میش(imiş) است، مؤلف گوید: که این لفظ ایمیش است و زده بوده گفته بوده شود استحضار کلی در تکلم کلام ترکی چگونگی این نقطه کما هو حقه معلوم و مفهوم نمی

یعنی (bu kişi aslana bəñzər) این مرد به شیر ماننده است و ملا یارادنقولی به حذف راء آخر آورد داند و از قول فضولی شاهد بر مدعای خود می می (bəñz) بیلمش سن ایله کم که مگر کورمیش ایدنگ

اگر چه کالحسن است نهایت در قولش صحتی و وثوقی نمیباشد

بیت

تنمده زخم نیغنگ چشم خون افسانه بنگزئم
اوقدنگ کیم صف صف اطرافنده در مزگانه بنگزئم
و معنی فارسی بیت آنکه

در تنم زخم تیغت را به چشم خون فشان شبیه کرد، تیرش را که در اطراف او هستند به مژگان شبیه کرد
شودمی، این دو حرف هم در شبیه آورده(təki)، نکی(tək) نک

بیت

شاهد مقصود نوای چنگ تک پرده نشین

ساغر صهبا عشرت حباب صاف صهبا نک نگون

و معنی فارسی بیت آنکه: شاهد مقصود چون نوای چنگ پرده نشین، و ساغر عشرت چون حباب صاف صهبا سرنگون. و ملا داش دمور و ایله(eylən) خان در بعضی مواضع لفظ ایلن معنی چون فارسیست و ملا جاجیمه (təki) و نکی(tək) فرموده که: اصل معنی تک: اند لمولفه‌اند و علمای دیگر نیز تجویز داشت‌های هم در شبیه جایز دانسته (eylə)

بیت

وار بر دوغری سوزی سویلسم ار قان اولمز

گوهر اشکم ایلن در ایله مرجان اولمز

گوید که معنی فارسی بیت آنکه: گوهر اشک مرا مانند مرجانی نیست، سخن راستی دارم اگر بگویم خون نخواهد شد. و ملا یولقولی می‌یعنی چنانکه (eylə kim səndə dövlət var məndə də var). ائیله کیم سنده دولت وار منده ده وار

تو دولت داری من هم دارم، و اما این معنی بسیار شاذ است

شود آید و گاهی بنا بر ضرورت مقام و یا شعر الف حذف و به مابقی تلفظ می‌معنی مع عربی و باء فارسی می‌حرف ترکیست به (ilə) ایله معنی باء استگردد و به که هر دو قسم با حذف الف و بدون حذف از این بیت مفهوم می‌شود

بیت

ای دمام رشك تیغیله بنم قائم توکن

می ایچوپ اغيار ایله سیر گلستان ایلين

یعنی با اغیار و معنی فارسی بیت آنکه: ای دمام با تیغ رشك (ilə ilə) باشد که با تیغش و اغیار ایله(tiğilə) که با حذف در تیغیله خون مرا ریزنه و می‌را خورده با اغیار سیر گلستان کننده. و در هر دو جا به معنی با است

حروف تحریر است که در عربیت رجیل و در فارسی و به اصطلاح فارسی زبان مردکه و مردک (cuqaz)، جوق(cuqaz) جوقاز به جیم (cīq) آورند و بندرت جیق جیم مضمومه و قاف مفتوحه با زاء ساکنه در ترکی بجهت تحریر می‌به (cuqaz) گویند و جوقاز می‌شود و در افعال ترکیه مدخلی آورند و به همین معنی است و این تحریر بر اسماء داخل می‌مکسره و قاف ساکنه هم جهت تحریر می‌دارند

است و گچن (dün) آید و مختص زمان دومن معنی گذشته می‌در ترکی دو حرفند که هر دو به (geçən) و گچن (dün) دومن و دومن گون (dün gecə) گوید: دومن گچه معنی گذشته است همچنانکه در ترکی می‌توان گفت و بهدر زمان و غیر زمان هر دو می‌ادا سازند مثل آنکه (geçən) یعنی شب گذشته و روز گذشته و هرگاه زیاده بر یک روز و یک شب باشد باید بلطف گچن(gün) یعنی در ماه گذشته و سال گذشته (geçən ildə) و گچن ایده (ayda) گچن آیدا

مختص فرداست و (ərtə) صلاحیت حال و استقبال هر دو دارد و ارته (ar)، این حروف از برای آینده است که آر(ərtə) و ارته (ar) آر یعنی ماه آینده و سال (gələn ildə) و گلن ایده (ayda) گلن آیدا (gələn) بس و گاهی آینده را گلن انداسم فاعل لیکن در این موقع به این رسم هم اجازت تکلم داده (gələn) آینده و اصل گلن

به جیم مفتوحه و قاف ساکنه در اخبارات کلام ترکی داخل و لاحق می‌گردد و معنی نی فارسی در آخر کلمات دارد مثل آنکه (caq) جاق، یعنی بفارسی گرفتنی بودم، و دادنی بودم، در نهایت این (alacaq idüm) جاق ایدوم گوید: آلا گوید پوشیدنی و خوردنی و امثال ذلك که در آخر عبارات نی فارسی دارد و شود و سبب شبهه آنکه در فارسی می‌ای حاصل می‌موقع شبهه نیست اگر چه نی تانی تقاضت دارد اما تانی در تکلم ضرور است که متكلم این نی تا (caq) معنی جاق، ترکیست و به(lu) به معنی لو آورند مثل که به ضم لام و سکون واو است به جهت نسبت می (lu) هم به معنی نی است و همچنین لو (lu) آن نی را غلط و خطأ نکند و لو شود مثل مثالهای مذکور: ایصفاهانلو می‌آورده (lu) در فارسی گوید: اصفهانی و شیرازی و یا بغدادی که در ترکی این یا نسبت به لو آید مثل آنکه در فارسی معنی مند و دار فارسی می‌آید و در جای دیگر بهمی (bağdadlu) و با بغدادلو (şirazlu) و شیرازلو (isfahanlu)

و (saadətlü) گویند: سعادتلۇ اورنۇ مىنىڭ (lu) گۈيد؛ سعادتمىندۇ يا دولت دار در ترکى بە آن معانى ھەر دو را لومى و امثال ذلك و در جای دېگەر اين الفاظ بە اين عبارت و بە اين معنى را كە در فارسى بگويد شمشير بىست و زره (dövlətlü) دئولتلۇ ، بە (çəkmələ) و چىكمەلۇ (geyimlə) و گىيىملى (eli) پوشىدە و چىخىدە در پا، در ترکى اين مثالاها را گويد: الى قېلىجىلو شودمىي ترکى بە اقسام ثالثە گفته و آورده (lu) ھەر تقدىر اين لو كران است» و اين رساله کە مختصرى است گنجايىش پاييان و بحر بى اند: «علم ترکى دربای بىخان و ملا قراخان اوغلى فرمودىملا جاجيم گردد و طول زياده بر اين ندارد مؤلف گويد: كە تا اين كس با اتراک مكرر تكلم ترکى كرده نشود از حقاقيق آن فيض كامل حاصل نمى شود كە رساله طولانى نگردد. والله اعلم بحقاقيق الامور در اين رساله از ھەر گونه مباحث نمونه ايراد مى معنى اگر فارسى است و نظر بە آنکە فهمىدىن آورنۇد و بەكە سين مفتوحە و هاء استراحت باشد در كلمات ترکىدە در مقام شرط مى (SA) سە اي پى بە و فهمانىدىن آن خالى از اشكال نبود دو بيت از فضولى از منفى و مثبت ايراد و معنى آنها را در رشته بيان كشيد كە از ملاحظە مقصد برند

بيت

داش باغرلو اولمىسىدى بىستون فرەد اىچون
سو يىرنىن كوزلەرنىن آقوردى سيل خون
ھەر كەمېنگ وار ايسە ذاتنە شراتت كفرى
اصطلاحات علوم ايلە مسلمان اولماز

بود بە جەت فرەد بجاي آب در چىمانش سيل خون بايىست روان بىند. و معنى بىت ثانى و معنى بىت اول آنکە: بىستون اگر سنگل نمى آنکە: كسى كە اگر در ذاتش شراتت كفر است به اصطلاحات علومى مسلمان نخواهد شد آناسى (anası) سى و آنا (anasi) آيد مثل آنکە گويد: آناسى در لفظ ترکى بجاي اش فارسى مى (sInA) و سينا (sI) و حرف سى در حرف دويم (nA) ترتيب آنکە: پدرش و مادرش، بە پدرش و بە مادرش و نھو در فارسى معنى آنها بە (anasına) و آناسپنا (atasına) آيد هر چند در ترکى بە معنى بايىست هم مى (si) اند: كە اين سى آيد پىس نيكو تأمل كن و بفهم و ملا داش دمور فرمودىمچاى بە فارسى مى يعني (gedəsi idüm) سى ايدۇمو گىنە (gələesi idüm) سى ايدۇم موقۇق استعمال است ليكىن در قىياس موافق نىامدە مثل آنکە گويد: گەنگە كە گۇيا خان كە اعلم و افضل علمائى ترك است كە انكار صريح از اين معنى دارد مؤلف مىآمدنى بودم و رفتى بودم و ملا جاجيم خان باشىدق بجانب ملا جاجيم

باشد مختص قربىب (əy) و اى (ə) شود دو تا كە آمى، اين حروف نداشت و بە سە قسم گفته (hay) و هاى (əy) بە الف مفتوحە و اى (ə) اى يعني اى مرد و هاى كىشى (əy kişi) و اى كىشى (əy kişi) باشد خاخص از براى بعيد است مثل آنکە گويد: اكىشى (hay) و يكى كە هاى و اين حروف (hay hay hay kişi) شود و هر قدر مكرر كرده شود مستحسن است هاى هاى كىشى مى در بعيد گفته (hay kişi) شودمىي منادى بر جمبع اسماء تركىه لاحق مىشود و بە همين ضابطە گفته گويند كە: باز آميدىم، باز آميدىم، از راه شيراز آميدىم، در ترکى گويد مثل آنکە لوطيان شيرازى مى معنى باز مى در فارسى بە (genə) گەنگە شود: گەنگە گلدوق گەنگە گلدوق شيراز يولوندان گەنگە گلدوق مى چىنىن گفته و معنى (poxa görə genə təzək) اند: كە در ترکى مثل مشهور است پ خا گۈرە گەنگە تۈركو ملا تانرى يۈردى فرمودە (gəldələq) شدبوضوح و ظھور گذاشتە

گويد كە: داخى نە دئىدى گويد: دېگەر چە گفت، در ترکى مى آيد مثل آنکە مى معنى دېگەر فارسى مى حرفيست تركى و بە (daxı) داخى بقااست نە بە خاء، مؤلف گويد: كە اشتباھ در آن نظر بقرب مخرج خواهد (daqı) و بعضى از علمائى ترك بى آندى كە داقى (ne dedi) تفاوت است بود و معنى تغيير و تفاوتى ندارد و بى گويد: كە معنى كە فارسى است مثل آنکە در فارسى مى شود و بهمى در اواسط كلمات تركى بە جەت ارتباط بسیار آورده و گفته (kim) كيم ، اولدى كيم گلمىدى (getdi kim su gətürə) رفت كە آب بىارد مۇد كە نىامد، در ترکى چنان است كە: گەنتى كيم سو گۇرە شودمىي در كلام تركى بسیار گفته (kim) و اين كيم (gəlmədi)

سازد که در حالت ترتیب حروف تهجی مرقوم می‌در نکر و بیان صیق و لغات و الفاظ ترکیه اعم از افعال و اسماء و تفصیل آنها را به رجوع پیدا کردن آن بر ناظران رساله سهل و آسان باشد و نظر به آنکه در اول کتاب بیان شد که مدار کلام ترکی به اوامر است بنابر آن اولاً افعال را پیش اندادته صیق امر را فرداً فرداً مذکور و نظر به آنکه در ماضی و مستقبل اغلب و اکثری اختلافات لفظی بود ناچار امر و ماضی و مستقبل آن با معانی ذکر و سایر را از آن قیاس نمایند و از اسماء نظر به آنکه اسماء افعال و اسماء زمانی و مکانی را در رکن نماید. و بالله التوفيق و عليه التکلان دویم بیان کرده و سایر اسماء را به ترتیب مذکوره بیان می

[الف... افعال]

آیدمی (oxur) و مستقبل آن اوخر (oxıdı) یا اوخبدی (oxudi) امر است یعنی بخوان و ماضی آن اوخودی (oxı) اوخی.

آیدمی (alur) و مستقبلش آبور (aldı) امر است یعنی بستان و ماضی آن آلدی (al) آل.

آیدمی (əgər) و مستقبلش اگر (əgdi) کاف فارسی امر است یعنی کج و خم کن و ماضی آن اگدی به (əg) اگ.

آیدمی (əkər) و مستقبلش اگر (əkdi) کاف عربی امر است یعنی بُکار و ماضی آن اکدی به (ək) اک.

آیدمی (urar) و مستقبل آن اورار (urdı) امر است یعنی بزن و ماضی آن اور

آید و این امر خطاب به مایع با لذات مثل می (ax) و مستقبل آن آخر (axdi) امر است یعنی روان شو و ماضی آن آخه شودشود و به حیوانات و غیره چنین به این معنی امر نمی‌می‌آب و غیر آن گفته.

آیدمی (asar) و مستقبل آن آسار (asdı) امر است یعنی بیاویز و ماضی آن آسدی (as) آس.

آیدمی (öpər) و مستقبل آن اوپر (öpdi) به پاء فارسی امر است یعنی ببوس و ماضی آن اوپدی (öp) اوپ.

آیدمی (içər) و مستقبل او ایچر (içdi) به جیم فارسی امر است یعنی بیاشام و ماضی آن ایچدی (iç) ایچ.

آیدمی (itər) و مستقبل آن ایتئر (itdi) امر است یعنی گم شو و ماضی آن ایتدی (it) ایت.

آمده هم (eylər) و اتلر (etər) و مستقبل آن اتلر (etdi) امر است یعنی بکن و ماضی آن انتدی (et) انت.

آیدمی (atlanur) و مستقبل آن آتلانور (atlandı) امر است یعنی سوارشو و ماضی آن آتلاندی (atlan) آتلان.

آیدمی (açar) و مستقبل آن آچار (açdı) به جیم فارسی امر است یعنی واکن و ماضی آن آچدی (aç) آچ.

آیدمی (usanur) و مستقبل آن اوصانور (usandı) امر است یعنی بس کن و ماضی آن اوصاندی (usan) اوصان.

آیدمی (oldürür) و مضارع آن اولدورر (oldürdi) امر است یعنی بگش و ماضی آن اولدوردی (oldür) اولدور.

آیدمی (ölür) و مستقبل آن اوللور (öldi) امر است یعنی بمیر و ماضی آن اوللدی (ö) اول.

آیدمی (azar) و مستقبل آن آزار (azdı) به الف مددوه امر است یعنی گمراه شو و ماضی آن آزدی (az) آز.

آیدمی (umar) و مستقبل آن اوamar (umdı) امر است یعنی متوقع باش و ماضی آن اوتمدی (um) اوام

دال که را به (eşit) آید و این ائشیتمی (eşitür) و مستقبل آن ائشیتور (eşitdi) امر است یعنی بشنو و ماضی آن ائشیتدی (eşit) ائشیت

گویندهم می (eşid) ائشید

آیدمی (isınur) و مستقبل آن اپسینور (isındı) به همزه و سین مكسوره امر است یعنی گرم شو و ماضی آن اپسیندی (isın) اپسین.

آیدمی (istər) و مستقبل آن ایستر (istədi) امر است یعنی درخواه و ماضی آن ایستدی (istə) ایسته.

آیدمی (örtər) و مستقبل آن اورتر (örtdi) امر است یعنی بپوشان و ماضی آن اورتدی (ört) اورت.

آیدمی (atar) و مستقبل آن آتار (atdı) به الف مددوه و سکون تاء امر است یعنی بینداز و ماضی آن آتدی (at) آت.

آیدمی (üzər) و مضارعش اوزر (üzdi) معنی وابر است و ماضی آن اوزدی به الف مضمومه به (üz) اوز.

میآید (işlər) و مضارعش ايشلر (işlədi) امر است یعنی کار کن و ماضی آن ايشلدي (işlə) ايشله.

آیدمی (aparur) و مضارعش آپارور (apardı) به الف مددوه امر است یعنی ببر و ماضی آن آپاردی (apar) آپار.

این هر دو به (əglən) آید، اگلن می (əglənmı) و مضارعش اگلشور (əgləşdi) امر است یعنی بنشین و ماضی آن اگلشیدی (əgləş) اگلش

است (əgləş) معنی اگلش هم به (əglən) کاف فارسی و اگلن.

آیدمی (uzadur) و مضارعش اوزادور (uzatdı) امر است یعنی دراز کن و ماضی آن اوزاتدی (uzat) اوزات آیدمی (ölçer) و مضارع آن اولچر (ölçdi) به جیم فارسی امر است یعنی بیمانت و ماضی آن اولچدی (çı) اولچ آیدمی (uçar) و مضارعش اوچار (uçdı) به جیم فارسی یعنی بازی کن و ماضی آن اوچدی (uç) اوچ آیدمی (oynar) و مضارعش اوینار (oynadı) امر است یعنی بازی کن و ماضی آن اوینادی (oyna) اوینا آیدمی (oğurlar) و مضارعش اوغورلار (oğurladı) امر است یعنی دزدکن و ماضی آن اوغورلادی (oğurla) اوغورلا آیدمی (ögər) و مضارعش اوگر (ögdi) معنی تعریف کن است و ماضی آن اوگری به کاف فارسی به (og) اوگ آیدمی (uzanur) و مستقبل آن اوزانور (uzandı) امر است یعنی دراز شو و ماضی آن اوزاندی (uzan) اوزان آیدمی (azalur) و مضارع آن آزالور (azaldı) به الف ممدوه یعنی کم شو و ماضی آن آزالدی (azal) آزال آیدمی (aqarur) و مضارعش آقارور (aqardi) هر دو به الف ممدوه امر است یعنی سفید شو و ماضی آن آقاردی (aqar) و آغار (ağar) آغار آیدمی و مضارعش آسر (əsdi) به الف مفتوحه و سکون سین امر است خطاب به باد و نسیم سحری یعنی بُوَز و ماضی آن آسدی (əs) آس آیدمی و مضارعش آیلر (iyılər) به کسر الف و سکون یاء و فتح لام امر است یعنی بوکن و ماضی آن ایلی لدی (iyılə) ایلی له آیدمی (əyərlər) و مضارعش آیرلر (əyərlədi) امر است یعنی زین کن و ماضی آن آیرلدی (əyərlə) آیرله آیدمی (inanur) ماضی آن و اینانور (inandı) امر است یعنی باور کن و ایناندی (inan) اینان آیدمی (oyanur) و مضارعش اوینانور (oyandı) به الف مضمومه امر است یعنی بیدار شو و ماضی آن اویناندی (oyan) اویان آیدمی (utanur) و مضارع آن اوتانور (utandı) به الف مضمومه امر است یعنی شرم کن و ماضی آن اوتاندی (utan) اوتان آیدمی و مضارعش اپسلات (islatlı) به الف مکسوره و صاد ساکنه امر است یعنی نر کن و بخیسان و ماضی آن اپسلاتدی (islat) اپسلات آیدمی (ıslatur) اپسلاتور آیدمی (ünlaşdır) و مضارع آن اونلشفور (ünlaşdı) امر است یعنی هم آواز شو و ماضی آن اونلشدی (ünlaş) اونلش آیدمی (anqırur) و مستقبل آن آنقربرور (anqırındı) به الف ممدوه امر است خطاب به خر یعنی صدا کن و ماضی آن آنقربدی (anqır) آنقر آیدمی (ağclar) و مضارعش آغلار (ağladı) به الف ممدوه امر است یعنی گریان شو و ماضی آن آغلادی (ağla) آغلا آیدمی (öksürür) و مضارعش اؤکسورر (öksürdi) به الف و او مضمومه امر است یعنی سرفه کن و ماضی آن اؤکسوردی (öksür) اؤکسور آیدمی و مضارعش اوسور (ossur) به الف و او مضمومه و سین مشدده امر است یعنی گوز کن و ماضی آن اوسوردی (ossurdi) اوسور آیدمی اوسورور (ossurur) اوسورور آیدمی (eylər) ماضی آن و مضارعش ائیلر (eylədi) به الف مفتوحه امر است یعنی بکن و ائیلدی (eylə) ائیله آیدمی (əzər) و مضارعش ازز (əzdi) به الف مفتوحه امر است یعنی حل کن و ماضی آن ازدی (əz) آز آیدمی (əgirdir) و مستقبل آن اگوررور (əgirdi) به الف مفتوحه و کاف فارسی امر است یعنی ریسمان بریس و ماضی اگیردی (əgir) اگیر آیدمی (oturur) و مضارع آن اوتوررور (oturdı) به الف و او مضمومه امر است یعنی بنشین و ماضی آن اوتوردی (otur) اوتور آیدمی (iyələndi) و مضارعش ابیلنور (iyələndi) به الف مکسوره و حرکات یاء و لام امر است یعنی صاحب شو و ماضی آن ابیلنندی (iyələn) ابیلن آیدمی (iyələnür) ابیلنور آیدمی (uzaqlaşdır) و مضارعش اوزاقلاشور (uzaqlaşdı) امر است دور شو و ماضی آن اوزاقلاشدی (uzaqlaş) اوزاقلاش آیدمی (örgədür) و مستقبل اورگدور (örgətdi) امر است یعنی یادش ده و ماضی آن اورگندی (örgəd) اورگ آیدمی (ürkütür) و مضارعش اورکوتور (ürkütdi) به الف و او مضمومه امر است یعنی رم ده و ماضی آن اورکوتدی (ürküt) اورکوت آیدمی

و مضارع آن (öpüşdi) به الف و واو مضمومه و پاء فارسی امر است یعنی هم را بوسه دهید و ماضی آن آپوشدی (öpüşdi) آپوش

آیدمی (öpüşür) آپوشور

آید و آدانترمی (aldadur) و مضارعش آداندر (aldatdı) به الف ممدوده امر است یعنی گوش زن و ماضی آن آداندی (aldat) آدان

هم آمده (aldatur).

آیدمی (əridi) و مضارعش آریبور (əridi) به الف مفتوحه امر است یعنی بگذار و آب شو و ماضی آن آریدی (əri) آری

آیدمی (üzüldi) و مضارع آن آوزولور (üzüldi) به الف مضمومه امر است یعنی بریده شو و ماضی آن آوزولدی (üzül) آوزول

آیدمی (açıldı) و مضارع آن آچپلور (açıldı) به الف ممدوه و جیم فارسی امر است یعنی واشو و ماضی آن آچپلی (açıl) آچپل

آیدمی (əgilur) و مستقبل آن اگیلور (əgilur) به الف مفتوحه و کاف فارسی امر است یعنی خم شو ماضی آن اگیلی (əgil) اگیل

و مضارعش (arıtdı) آید امر است یعنی پاکش کن و ماضی آن آرتندی به الف ممدوه و تاء و دال هر دو می (arıd) و آرد (arıt) آربت

آیدمی (arıdur) آردور

آیدمی (acıxur) و مضارعش آجخور (acıxdı) امر است به الف ممدوه یعنی گرسنه شو و ماضی آن آجخدی (acıx) آجخ

آیدمی (acıqlanur) و مضارعش آچپلانور (acıqlandı) به الف ممدوه یعنی قهرآلد شو و ماضی آن آچپلاندی (acıqlan) آچپلان

آیدمی (artar) و مضارع آن آرتار (artdı) به الف ممدوه امر است یعنی زیاده شو و ماضی آن آرتندی (art) آرت

آیدمی (arturur) آرتورور (artırıcı) به الف ممدوه امر است یعنی زیاده کن و ماضی آن آرتبردی (artır) آرتبر

آیدمی (ayırur) و مضارعش آیپرور (ayırıcı) به الف ممدوه امر است یعنی از هم واکن و ماضی آن آیبردی (ayır) آیپر

آیدمی (əsnər) و مضارعش آسنر (əsnədi) به الف مفتوحه امر است یعنی خمیازه کش و ماضی آن آسنندی (əsnə) آسنده

و مضارع آن آشورور (aşur) به الف ممدوه امر است یعنی چیزی بدربر و بالاترکن و ماضی آن آشوردی (aşur) آشور

آیدمی.

آیدمی (alışur) و مضارعش آلبشور (alışdı) به الف ممدوه امر است یعنی آتش بگیر و بسوز و ماضی آن آلبشدی (alış) آلبش

و (udqundi) به الف مضمومه چیزی که در گلو گره خورده را امر میکند که فرو بر و ماضی آن اوقدوندی (udqun) اوقدون

آیدمی (udqunur) اوقدونور

آیدمی (üzləşür) و مضارع آن آوزلشور (üzləşdi) امر است یعنی مواجه شو و ماضی آن آوزلشدی (üzləş) آوزلش

و مضارع آن (axsadı) به الف ممدوه و خاء و قاف هر دو آمده امر است یعنی بلنگ و ماضی آن آخسادی (axsa) و آقسا (axsa) آخسا

آیدمی (axsar) آخسار

و مضارعش اینجیدور (incitdi) به الف متحرک به یاء امر است یعنی رنجه کن و برنجان و ماضی آن اینجیتدی (incit) اینجیت

آیدمی (incidür)

و مضارعش اوچورت (uçurtdı) به الف مضمومه امر است یعنی بپران و به جیم فارسیست و ماضی آن اوچورت

آیدمی (uçurdur) اوچوردور

آیدمی (ötürdü) و مستقبل آن اوتوردور (ötürtdi) امر است بگذران و ماضی آن اوتوردندی (ötürt) اوتورت

آیدمی (utuzur) و مضارعش اوتوزور (utuzdı) به الف مضمومه امر است یعنی بیاز و ماضی آن اوتوزدی (utuz) اوتوز

آیدمی (əler) و مضارعش آللر (elədi) به فتح الف و لام امر است یعنی بییز و ماضی آن الالدی (əle) الله

آیدمی (ucalur) و مضارع اوجالور (ucaldı) به الف مضمومه امر است یعنی بلند و دراز شو و ماضی آن اوجالدی (ucal) اوجال

آیدمی (avlar) و مضارعش آولار (avladı) به الف ممدوه یعنی شکار کن و ماضی آن آولادی (avla) آولا

و ائندیردی (əndirdi) به الف مكسوره و مفتوحه امر است یعنی فرود آر و ماضی آن ائندیردی (ənir) و آندیر (endir) ائندیر

آیدمی (əndirur) و مضارعش آندیرور (endirdi)

و مضارع آن (örgətdi) هر دو قسم آمده امر است یعنی تعلیم کن و ماضی آن اورگت (örgət) اورگت

آیدمی (örgətür) اورگتور

و مضارعش (aňladi) افتند و ماضی آن آنلادی به الف ممدوه امر است یعنی بفهم و هاء رسم الخط و کاف در تکلم می (aňla)

آیدمی (aňlar) آنلار

به الف مضمومه و قاف و خاء هر دو قسم آمده امر است یعنی وادر بخواند و ماضی آن اوقوتدي (oxut) ، افخوت(oqud) اوقود
آیدمی (oqudur) و مضارعش اوقودور (oqutdı) آیدمی (oqudtı) و مضارع آن افینادور (oynatdı) به الف مضمومه امر است یعنی به بازی وادر و ماضی آن افیناتdi (oynatdur) آیدمی

آیدمی (ayılur) و مضارعش آیپلور (ayıldı) به الف ممدوده امر است یعنی بهوش بیا و ماضی آن آیبلدی (ayıl) آیپل
آیدمی (oyadur) و مضارع آن اویادور (oyatdı) به الف مضمومه امر است یعنی بیدارش کن و ماضی آن اویاندی (oyat) اذیات
آیدمی (asılur) و مضارعش آسپلور (asıldı) به الف ممدوده امر است یعنی آبیزان شو و ماضی آن آسپلدی (asıl) آسپل
و (axıtdı) است امر است یعنی جاری کن و ماضی آن آخچتی به الف ممدوده و دال و تاء هر دو آمده (axıt) و آخبت (axıd) آخبد
آیدمی (axıdur) مضارعش آخبدور و مضارعش (unutdı) به الف مضمومه و دال و تاء امر است یعنی فراموش کن و ماضی آن اونوتدی (unut) و اونوت (unud) اونود
آیدمی (işər) و مضارعش ایشر (işədi) به الف مكسوره امر است یعنی بول کن و ماضی آن ایشدی (işə) ایش
آیدمی (üşür) و مضارعش اوشور (üşidi) امر است یعنی سرمایی شو و ماضی آن اوشیدی (üşi) اوشی
آیدمی (əyışər) و مضارع او ایپلر (əyışdı) امر است یعنی بتاب و ماضی آن ایپلندی (əyış) ایپل
آیدمی (axdarur) و مضارعش آخدارور (axdardı) به الف ممدوده امر است یعنی بکاو و ماضی آن آخداردی (axdar) آخدار
آیدمی (oxşar) و مضارعش اوخشار (oxşadı) امر است یعنی نازش کن و ماضی آن اوخشادی (oxşa) اوخشا
آیدمی (odlanur) و مضارعش اوذلانور (odlandı) امر است یعنی آتش بگیر و ماضی آن اوذلاندی (odlan) اوذلان
آیدمی (aqsırur) و مضارع آقسبیرور (aqsırdı) به الف ممدوده و کسر سین امر است یعنی عطسه کن و ماضی آن آقسبردی (aqsır) آقسبر
آیدمی (əmər) و مضارعش امر (əmdi) به الف مفتوحه و میم ساکنه امر است یعنی بمک و ماضی آن آمدى (əm) ام
آیدمی (ögrənur) و مضارعش اوگرنور (ögrəndi) به الف مضمومه امر است یعنی بیاموز و ماضی اوگرنندی (ögrən) اوگرلن
و آنچه بدیهتاً از صیق به خاطر فاتر رسید قلمی شد

[الف...اسماء]

به الف ممدوده اسب (at) آت

به الف مفتوحه و تاء ساکنه گوشت (ət) آت

کسر الف یعنی سگبه (it) ایت

هر دو به الف ممدوده جوی آب روان (axar) و آخر (arx) آرخ

یعنی جوان (igit) ایگیت

به الف ممدوده یعنی سبب (alma) آلما

به الف مضمومه و کاف عربی به معنی گاو است (öküz) اوکوز

هر دو به الف ممدوده فرج زن (amcuq) و آمچوق (am) آم

یعنی فرزند (oğul) او غول

یعنی پسر (oğlan) او غلان

یعنی طفل و بچه (uşaq) او شاق

به الف ممدوده پدر (ata) آتا

به الف ممدوده یعنی مادر (ana) آنا

به الف ممدوده نام و اسم (ad) آد

به الف ممدوده قسم (and) آند

به الف ممدوده شیر درنده (aslan) آصلان

به الف مكسوره سال (il) ايل

به الف ممدوده يعني ماه (ay) آي

معنی انگور استبه (üzüm) اوزروم

به الف ممدوده يعني سفید (aq) آق

به کاف فارسي يعني پوشن و بالاپوش (örtüg) اورتوق

يعني لب (ord) اورد

يعني اندرون (iç) ايج

معنی تير استبه قاف و خاء هر دو به (ox) و افخ (oq) افق

يعني جوان نر (erkak) اركك

فتح الف دستبه (ə) ال

به فتح الف پاي (əyaq) اياق

زرداڭو (ərük) ارۇك

يعني كج به کاف فارسي (əgri) اگرى

به الف ممدوده دهان (ağız) آغىز

به پاء فارسي يعني ريسمان و بند (ip) ايپ

يعني دزد (oğrı) اوغرى

به الف ممدوده يعني خرس (ayu) آيو

به الف مضمومه هيمه (odun) اودون

است (əmrud) معنی امروده ر دو به (əmrud) و امرود (armud) آرمود

معنی خر استبه الف مكسوره و شين مشدده به (eşşek) ائشىك

به الف مفتوحه و کاف فارسي دامان (ətəg) آئڭ

به ضم الف و پاء فارسي يعني بوسه (öpüş) اوپوش

به الف ممدوده و حيم عربي چوب و درخت (ağac) آغاچ

به کاف فارسي ماده گاو را گويند (inəg) ايئڭ

به فتح الف و پاء زين اسب (əyər) آير

به ضم واو و الف يعني ستاره (ulduz) اولدوز

استمعنی روشنانيي آمدبه (ışıq) اېشىق

به كسر الف کار (iş) ايش

به ضم الف بزرگ (uli) اولي

يعني مرده (öli) اولى

کاف عربي نان هر دو به (əkmək) اكمك

يعني خانه (ev) ائو

يعني درگاه (eşik) ائشىك

يعني مرد و به معنی نر هم آمده (ər) آر

به الف ممدوده و پاء فارسي جو (arpa) آرپا

يعني مرگ و مردن (ölüm) اولۇم

کاف فارسي سوزن به (ignə) ايگنه

جیم فارسی باریکبە (inçə) اینچە

معنی عورت یعنی زن به الف ممدوده به (arvat) آروات

یعنی بازى (oyun) اویون

به الف ممدوده تلخ (acı) آجى

به الف ممدوده یعنی قهر (acıq) آجق

به الف ممدوده یعنی لاغر (arıq) آرپى

یعنی ایل و احشام (ulus) اولوس

به الف ممدوده مشت (avuc) آوج

مول و مصاحب زن (oynaş) اویناش

به الف ممدوده یعنی لنگ (axsaq) آخساق

ریسمان بلند پشمی (ölkən) اولگن

یعنی آبگوشت (işkənə) ایشکنە

كسر الف یعنی مار گزندمه (ilan) ایلان

فتح الف و جیم یعنی پستان به (əmcək) امچەك

كاف فارسی یعنی دستکش به (əlcək) الچەك

به الف ممدوده و سکون قاف ماهتاب است (aydınluq) آیدېنلوق

كاف فارسی معنی نصیحت است به بە (ögüt) اوڭۇت

معنی میرواریدبە (incü) اینچۇ

معنی آب نیمگرمە (ılıq) اېلىق

معنی دل استبە (ürək) اۆزىك

معنی آتش بە (od) اۇد

معنی علغبە (ot) اوت

معنی گرم استبە (istii) ایستى

پاء فارسی و کاف فارسی یعنی ابریشمە (ipəq) اېپىڭ

به پاء فارسی و کاف فارسی معنی ریسمان پنبە (iplig) اېپىلەڭ

به الف ممدوده و خاء هم آمده معنی شام است (açar) آچار

به الف ممدوده و خاء هم آمده معنی شام است (aqşam) آقشام

معنی میر شکار استفتح الف و جیم فارسی بە بە (avçı) آوچى

معنی بیدار بە (oyaq) اوپىاق

به الف ممدوده هم اسم و همنام (adaş) آداش

معنی انگشتىرى بە (üztük) اۆزۈك

به الف ممدوده پول و زر و سيم مسکوك (aqça) آقچا

كاف فارسی مرغابى استبە (ördəg) اۇردىڭ

معنی کشتزار و زرع استفتح الف و کاف عربى بە بە (əkin) اکىن

به ضم الف صدا و صوت (ün) اون

به الف ممدوده آھستە (astə) آستە

معنی زهر استبە الف ممدوده بە (ağu) آغۇ

معنی کول استبە الف ممدوده بە (aldaq) آلداق

به ضم الف روزه و روزه دار را هر دو گویند (oruc) افروج

یعنی پرسش و سؤال (urqu) اور قو.

به الف ممدوه یعنی پاک و پاکیزه (ari) آری

کاف فارسی لجام اسببه (ögən) اوگن.

معنی سرفه است کاف عربی ببه (öksürük) اوکسوروك

معنی گوز است به الف مضامون و سین مشدّد به (ossuraq) اوسوراق

به الف ممدوه ماهتاب است (aydın) آیدین

به الف ممدوه زنبور (ari) آری

به ضم الف روی (üZ) اوز

است به یاء هم آمده (atlı) به الف ممدوه سواره است و در بعضی نسخ آتلی (atlu) آتلو

به الف ممدوه گرسنه (ac) آج

معنی پی و جای پای به (iz) ایز

معنی بوی است اعم از خوب یا بد به (iy) ای

معنی ماه است به الف ممدوه به (ay) آی

به الف ممدوه گیرنده است (aluci) آلوچی

معنی ایل و حشمبه (oba) او با

به الف ممدوه و جیم فارسی گشاده است (açılıq) آچپق

معنی سرخاب که زنها رو میمالند کاف فارسی بهفتح الف و ببه (ənnug) اوگن

به الف ممدوه پشت (arxa) آرخا

به ضم الف توقف و نشستن در مکانی (otraq) اوتراتق

معنی مغز استخوان به (ilik) ایلیک

[باء...اعمال]

آیدمی (bilür) و مضارعش بیلور (bildi) کسر باء امر است یعنی بدان و ماضی آن بیلدی به (bil) بیل

آیدمی (bağırur) و مضارعش باعبرور (bağırdı) امر است یعنی فریاد کن و ماضی آن باعبردی (bağıır) باعبر

آیدمی (basar) و مضارعش باسار (basdı) امر است یعنی به زمین بزن و ماضی آن باسدی (bas) باس

آیدمی (baqlar) و مضارعش باقلار (baqladı) معنی ببند امر است و ماضی آن باقلادی به (baqlə) و باقله (baqla) باقلا

و مضارع آن بیچر (biçdi) معنی ببر و قطع کن هم آمده و ماضی آن بیچدی کسر باء و جیم فارسی یعنی درو کن و ببه (biç) بیچ

آیدمی (biçər) بیچر

آیدمی (bügər) و مضارع آن بیوگر (bügdi) کاف فارسی امر است یعنی ته کن و ماضی آن بیوگدی به (büg) بیوگ

آیدمی (böler) و مضارعش بولر (böldi) امر است حصه و رسد و قسمت کن و ماضی آن بولدی (böl) بول

آیدمی (baxar) و مضارعش باخار (baxdi) معنی نگاه کن و ماضی آن باخدی امر است و به خاء نیز در اغلب نسخ دیده شده به (baq) باق

آیدمی

آیدمی (bəslədi) و مضارعش بسلر (bəslər) امر است یعنی بپوران و ماضی آن بسلدی (bəslə) بسله

آیدمی (bəgəndi) و مضارعش بگنور (bəgəndi) کاف فارسی امر است یعنی پسند کن و ماضی آن بگندی به (bəgən) بگن

آیدمی (pozdar) و مضارعش پ زار (pozdı) شده برهم زن و محو کن و ماضی آن پ زدی پاء فارسی امر است یعنی آنچه نوشته شده (poz) پ ز

آیدمی

آیدمی (bacardı) و مضارعش باجارور (bacarur) امر است یعنی سرپرستی و نگاهداری کن و ماضی آن باجاردی (bacar) باجار

آیدمی (büzər) و مضارعش بوزر (büzdi) امر است یعنی در هم کش و ماضی آن بوزدی (büz) بوز

آیدمی (bəklər) و مضارعش بکلر (bəklədi) کاف عربی یعنی نگاهبانی و پاسبانی کن و ماضی آن بکلدي به (bəklədə) بکل.
آیدمی (bərkitdi) و مضارعش برکيتور (bərkitür) کاف عربی امر است یعنی محکم و قایم کن و ماضی آن برکيتدی به (bərkit) برکيت.
آیدمی (bağışla) و مضارعش باغېشلار (bağışladı) امر است یعنی ببخش و ماضی آن باغېشلادي ((bağışla) باغېشلا)
آیدمی

آیدمی (bəzər) و مضارعش بزر (bəzədi) دی امر است یعنی آرایش و زینتش ده و ماضی آن بزه (bəzə) بزه.
آیدمی (bular) و مضارعش بولر (buldı) امر است پیدا کن و ماضی آن بول (bul) بول.
آیدمی (batar) و مضارعش باتار (batdı) امر است یعنی فرو شو و ماضی آن باتدی (bat) بات
به ضم باء، و قاف و خاء هر دو دیده شده امر است یعنی رها کن و بر ده و ماضی آن بوراقدی (burax) و بوراخ (buraq) بوراق
آیدمی (buraqur) و مضارعش بوراقدور (buraqdu) بارېش

آیدمی (barışur) و مضارع آن بارېشور (barışdı) یعنی آشتی کن امر است و ماضی آن بارېشدي (barış) بارېش
آیدمی (bular) و مضارعش بولار (buladı) امر است یعنی آلدوه و آغشته کن و ماضی آن بولادی (bula) بولا
غين هم صحيح است آيد و بهمی (boqar) و مضارع آن ب قار (boqdı) امر است یعنی خفه کن و ماضی آن ب قدی (boq) ب ق

آیدمی (burar) و مضارع آن بورار (burdı) امر است یعنی بېیچان و تاب ده و ماضی آن بورادي (bur) بور
آیدمی (bulanur) و مضارع آن بولانور (bulandı) امر است یعنی گل آلد شو و ماضی آن بولاندي (bulan) بولان
آیدمی (buyurur) و مضارعش بوپورور (buyurdu) به ضم باء امر است یعنی بفرمای و ماضی آن بوپوردي (buyur) بوپور

آیدمی (bitər) و مضارع آن بیئر (bitdi) امر است بروی و ماضی آن بیتندی (bit) بیت
آیدمی (boyar) و مضارع آن ب بار (boyadı) امر است یعنی رنگ کن و ماضی آن ب يادي (boya) ب ياد
آیدمی (bıçaqlalar) و مضارع آن بېچاقلار (bıçaqladı) به جيم فارسی امر است یعنی کارداش زن و ماضی آن بېچاقلادي (bıçaqla) بېچاقلا
آیدمی

آیدمی (bildürür) و مضارع آن بیلدورر (bildirdi) امر است یعنی تفهیم کن و بفهمان و ماضی آن بیلدیردی (bildir) بیلدیر
آیدمی (bişürür) و مستقبل آن بیشورر (bişirdı) امر است بیز و پخته کن و ماضی آن بیشیردی (bişir) بیشیر
آیدمی (boşar) و مضارع آن ب شار (boşadı) امر است یعنی خالی کن و ماضی آن ب شادي (boşa) ب شا

آیدمی (binər) و مضارعش بیئر (bindi) امر است یعنی سوار شو و ماضی آن بیندی (bin) بین
آیدمی (bular) و مضارعش بولار (buladı) امر است یعنی چیز مایعی را بهم بر زن و ماضی آن بولادی (bula) بولا
آیدمی (boşlat) و مستقبل آن ب شلاتور (boşlatdır) امر است یعنی سست کن و ماضی آن ب شلاتدی (boşlat) ، ب شلات(boşad) ب شاد
آیدمی

آیدمی (bürür) و مستقبلش بورر (büridi) به ضم باء امر است یعنی چیزی را در هم کش و ماضی آن بوریدی (büri) بوری
آیدمی (baturur) و مضارعش باتورر (batırıldı) امر است یعنی به گل فرو کن و يا امثال ذلك و ماضی آن باتبردی (batır) باتبر
آیدمی (boyadur) و مضارعش ب یدور (boyatdı) امر است یعنی چیزی را به رنگ کنند و ماضی آن ب یادنی (boyat) ب یات
آیدمی (boğazlar) و مضارعش ب غازلار (boğazladı) امر است یعنی گلویش بیر و ماضی آن ب غاز لادی (boğazla) ب غازلا

آیدمی (bölcər) و مستقبل آن بولچر (bölcədi) امر است یعنی پیمانه کن و ماضی آن بولچ دی (bölcə) بولچ
آیدمی (başlar) و مضارعش باشلار (başladı) امر است یعنی سر کن و ماضی آن باشلادي (başla) باشلا
آیدمی (bitlənür) و مضارع آن بیتلنور (bitləndi) امر است شپش بجو و ماضی آن بیتلندی (bitlən) بیتلن
آیدمی (bəzəetur) و مضارعش بزتور (bəzətdi) امر است مشاطت کن و ماضی آن بزندی (bəzət) بزت

[باء...اسماء]

يعنى سر (baş) باش

کاف عربى كلاه استبه (börk) بورك

يعنى عسل (bal) بال

يعنى ماهى (balıq) باللغ

يعنى كفش (başmaq) باشماق

يعنى قرض (borc) بـ رج

پاء فارسى يعنى پنبه (panbuq) پانبوق

يعنى انگشت (barmaq) بارماق

يعنى دل (bağır) باغبر

يعنى آبگوشت (bozbaş) بـ زباش

يعنى ران (bud) بود

به باء و حيم فارسى يعنى ساق پا (paça) پاچه

يعنى پنير (pendir) پندير

يعنى گوساله (buzav) بوز او

يعنى بخ (buz) بوز

معنى حلقوم استبه (boğaz) بوغر

معنى آبستن استبه (boğaz) بـ غاز

معنى روده استبه (ağırısaq) باغبر ساق

يعنى خاکستری رنگ (boz) بـ ز

معنى خواهر استبه (bacı) باجي

معنى ابر و سحاب استآمده به هر دو (bulut) و بولوت (bulud) بولود

معنى شپش استبه (bit) بيت

يعنى گل و شل (palçıq) پالچيق

يعنى كيك (birə) بيره

يعنى روزنه (baca) باجه

پاء فارسى رخت و ملبوس به (paltar) بالتار

يعنى ران پا و ساق (baldır) بالدبر

كاف عربى يعنى سخت و صلب به (bərk) برك

استجيم فارسى و كاف عربى يعنى زلف آمد به (birçek) بيرچك

معنى چشمہ آب استبه (bulaq) بولاق

معنى سبيل استبه (bıq, bıyıq) ببق

كسر باء و حيم فارسى کارد استبه (bıçaq) ببچاق

معنى گربه استباء فارسى و عربى و كاف عربى به (pişik) پيشيك

معنى شاخ و شاخه درخت به (budaq) بوداق

معنى دماغ و بیني استبه (burun) بورون

معنى درفش استبه (biz) بيز

معنى قد و قامت به (boy) بـ ى

يعنى گل آلد (bulanıq) بولاندق

معنى سست به (boş) بـ ش

كاف فارسى يعنى بزرگ به (böyük) بويوگ

يعنى كلوك و بلونى (bəsdi) بـ سدى

معنى گردن استبه (boyun) بـ يون

معنی کمر است به ((bel) بدل

کاف فارسی یعنی گهواره است به ((beşig) بنشیگ

یعنی گندم است (buqda) بوقدا

یعنی خالی است و تهی هم آمده (boş) ب ش

معنی رنگست و روناس هم گویندبه (boyaq) ب یاق

معنی نجاست و غایط است پاء فارسی و خاء و باء عربی و قاف هر دو به به (boq) و ب ق (pox) ب خ

اسم و نام جانوریست (pürüz) پوروز

معنی گلستان و بوستان به (bağ) باغ

معنی رسمنان به (bag) باغ

معنی جغبه (bayquş) بايقوش

[تاء... افعال]

آیدمی (tökər) و مستقبل آن توکر (tökdi) کاف عربی امر است یعنی بریز و ماضی آن توکدی به (tok) توک

آیدمی (tapar) و مضارعش تاپار (taparı) پاء فارسی امر است یعنی پیدا کن و ماضی آن تاپدی به (tap) تاپ

آیدمی (tikər) و مضارعش تیکر (tikdi) کاف عربی یعنی بدوز و ماضی آن تیکدی به (tik) تیک

آیدمی (tapşurur) و مستقبل آن تاپشور (tapşurdu) پاء فارسی امر است یعنی بسپار و ماضی آن تاپشور دی به (tapşur) تاپشور

آیدمضارع آن می (talar) ماضی و تالار (taladı) امر است یعنی تاخت کن تالادی (tala) تالا

است به شده (tükür) بوده باستعمال ایام توکور (tükür) خان فرموده: که گویا این لفظ در اصل توف کور، ملا جاجیم (tükür) توکور

آیدمی (tükürür) و مضارعش توکر رور (rukürdü) هر تقیر امر است یعنی نف کن و ماضی آن توکر دی

آیدمی (tanır) و مستقبل آن تانور (tanıdı) امر است یعنی بشناس و ماضی آن تانبدی (tanı) تانی

و مضارعش (taxdı) سوراخ دانه تسییح و امثال آن کن و ماضی آن تاخدی هر گونه امر است یعنی رسمنان به (taq) و تاق (tax) تاخ

آیدمی (taxar) تاخار

آید و ملا تانریوئردی می (turar) و مضارعش تورار (turdi) معنی بایست هر دو آمده و ماضی آن تور دی معنی برخیز و به به (tur) تور

گویند مؤلف گوید که گویا صحیح و درست باشدمی (durar) را به ابدال دال دورار (turar) اند: که

آیدمی (titrər) و مضارعش تیتر (titrədi) یعنی لرز کن و ماضی آن تیتر دی (titrə) تیتره

می آید (terpədər) و مضارع آن ترپ دور (terpətdi) یعنی حرکت ده و بجنبان و ماضی آن ترپتندی (terpət) ترپت

و مضارع آن توز دور (tüzətdı) یعنی درست کن و بساز و ماضی آن توزندی (düzət) اند دوزرت و بعضی گفته (tüzət) توزرت

آیدمی (tüzədər)

آیدمی (tələsür) و مضارع آن تلسور (tələsdi) امر است یعنی دستپاچه و مضطرب شو و ماضی آن تلس دی (tələs) تلس

آیدمی (turqızdır) و مضارعش turqızdır (turqızdı) امر است یعنی برخیزان و ماضی آن تور قبز دی (turqız) تور قبز

آیدمی (tirilür) و مضارعش تیریلور (tirildi) امر است یعنی زنده شو و ماضی آن تیریلدی (tiril) تیریل

آیدمی (tirildur) و مضارع آن تیریلدور (tirildi) امر است یعنی زنده اش کن و ماضی آن تیریلتندی (tirilt) تیریلت

و مضارع آن تانوش دور (tunuşdur) امر است یعنی بشناسان و ماضی آن تانوش دور دی (tunuşdur) تانوش دور

آیدمی

و مضارع آن تپر نور (təprəndi) در هر دو صورت امر است یعنی بجنب و ماضی آن تپرندی (tərpən) و تپن (təprən) تپن

آیدمی (təprənür)

و (taradı) همان معنیست و ماضی آن تارادی اند بهر حال بهم آورده (dara) دال هم دار امر است یعنی شانه کن و به (tara) تارا

مضارعش

آیدمی (tarar) تارار

آیدمی (tablar) و مضارعش تابلار (tablacı) اند امر است یعنی تابش بده و ماضی آن تابلاجی هم گفته (tovla) ، ده ولا (tabla) تابلا
دال که آید و ملا داش دمور به مضارع آن می (tərlərə) ماضی و ترلر (tərlədi) امر است یعنی عرق کن و ترلدی (tərlə) ترله
آرد و اینمعنی دور از فصاحت مینماید باشد می (dərlə) عبارت از دارله

آیدمی (təpər) و مستقبل آن تپر (təpdi) بهباء فارسی یعنی بطیان و ماضی آن تپدی (təp) تپ

آیدمی (tükən) و مضارعش توکنور (tükəndi) کاف عربی است و ماضی آن توکنندی امر است یعنی تمام شو به (tükən) توکن
آیدمی (tükəndi) کاف عربیست یعنی تمامش کن و ماضی آن توکدی است امر است و هر دو به‌آمد (tükət) تاء هم توکتو به (tükəd) توکد
آیدمی (tükəddür) بادغام دال در دال و مستقبل آن توکدزور

آیدمی (təpdırır) و مضارعش تپدیرر (təpdirdi) باء فارسی امر است و ادار بطیان و ماضی آن تپدیردی به (təpdir) تپدیر

آیدمی (tikdürür) و مضارعش تیکدزورر (tikdürdi) امر است یعنی بوزان و ماضی آن تیکدزوردی (tikdür) تیکدزور

آیدمی (tələsdürür) و مضارع آن تلسدزورر (tələsdirdi) اش کن و ماضی آن تلسدیردی امر است یعنی دستپاچه (tələsdir) تلسدیر
و مضارعش ترپدی (tərpəddi) باء فارسی یعنی حرکت ده، بجنبان و ماضی آن ترپدی هر دو به (tərpəd) و ترپد (terpət) ترپت
آیدمی (tərpədür) ترپدزور (terpədür) ترپدزور

آیدمی (tükəndürür) و مضارع آن توکندزورر (tükəndürdi) یعنی تمامش کن امر است و ماضی آن توکندزوردی (tükəndür) توکندزور

آیدمی (tərpəşür) و مضارع آن ترپشور (tərpəşdi) باء فارسی یعنی بجنب و ماضی آن ترپشندی به (tərpəş) ترپش

آیدمی (tozlanur) و مضارعش تزلانور (tozlandı) امر است یعنی غبار و گرد بر انگیزان و ماضی آن تزلاندی (tozlan) تزلان

آیدمی (toplar) و مضارع آن تپلار (toplacı) امر است یعنی گردش کن و ماضی آن تپلادی (topla) تپلا

آیدمی (taşlıar) و مضارع آن تاشلار (taşladı) امر است یعنی بیفکن و بینداز و ماضی آن تاشلادی (taşla) تاشلا

و مضارعش تولاندورور (tovlandurdı) معنی آنکه بتابان و ماضی آن تولاندوردی امر است به (tovlandur) ده ولاندور

آیدمی (tovlandurur)

[تاء...اسماء]

شود و بدون کاف مستحسن معنی اسم خدای تعالی است و کاف در تلفظ حذف می‌هر دو به (tarı) کاف فارسی و تاری به (tañrı) تاری
است و با کاف ترکیت بعمل آورده می‌شود

معنی مرغ استبه (tavuq) تاوق

معنی خاک است هر دو به (topraq) و تپاق (topraq) تپاق

معنی خار است کاف عربی به به (tikan) تیکان

معنی روباه است کاف عربی به به (tülki) تولکی

معنی تپاله گاو است کاف فارسی به به (təzəg) ترگ

معنی دود است به (ütün) توتون

معنی شناخت و آشنابه (tanış) تانیش

معنی گرد و غبار به (toz) تز

کاف عربی موی است به (tük) توك

معنی سیر است یعنی احتیاج خوردنی ندارد هر دو به (tox) و ته خ (toq) ته ق

معنی عروسی است به (toy) تی

معنی تنور نان پزیست به (təndir) تندر

معنی شلوار و زیر جامه است هر دو به (tunban) و تونبان (tumma) توما

معنی حلقه دماغ زنان است به (tana) تانا

معنی خوک است هر دو به (tonquz) و نقوز (tonqız) تاقبز	
معنی غله است یعنی گندم و جو است به (taxıl) تاخبل	
اندطاء هم آورده شده و صحیح است و مؤلف گوید: که بمباشد دیده (daş) دال هم که داش یعنی سنگ و به (taş) تاش	
یعنی زود (tez) تنز	
معنی نقل است به (talaş) تلاش	
معنی جفت و طاق به (tay) تای	
اند و صحیح است هم گفته (doşqan - davranış) معنی خرگوش و دوشقان به (toşqan-tavışqan) تاشقان	
معنی بره بزرگ که یکسال بیشتر داشته باشد به (toqlı) تقلی	
معنی ترکه چوب و درخت به (tobarqa) تبارقا	
معنی زاغیست که مشهور است که ابلق، سیاه و سفید است به (toğança) تغانچه	
معنی دام است که جانور میگیرنده (tele) تله	
طبق چوبی را گویند (təknə) تئکنه	
آنکه رگ مردی و غیرت ندارد (tat) تات	
شخصی که بی غیرت و بی درد باشد (tənbəl) تنبیل	
معنی دریاست به (dəniz-təñiz) تئنیز، دنیز	
معنی مضطرب و دستپاچه به (tələşkən) تلمسکن	
شده دال هم ملاحظه به (düğün) معنی عقد و گره که بر چیزی زنند و دوگون به (tügün) توگون	
همین معنی است شده و به هم دیده (deşüg) دال دنشوگ کاف فارسی سوراخ چیزی را گویند و بعه (teşüg) نتشوگ	
معنی بال و پر مرغ که یکتا باشد گویند و اغلب خارجیان بر سر میزند به (təyl) تیل	
است دال هم آمدبه (dil) معنی زبان است و دیل به (til) تیل	
علاقه بندی که بر قبا و غیره گذارند (düğmə)، دوگمه (tügəmə) توگمه	
بالا پوش خاصی است معروف (tikmə) تیکمه	
پاء فارسی صفت زده پهلوی هم ایستاده باشد به (tip) تیپ	
معنی تابه نان پز و غیره به (tava) تاوه	
وارونه و بر عکس (tərsa) ترسا	
ای است که از پشت بام میچکد معنی چکمه (tamci) تامچی	
معنی خروار در فارسی است به (taqar) تاقار	
بچیزی بزرگ از ظرف گویند که در میان آن شست و غیر آن نمایند (tağar) تغار	
ای است از قبیل قاز و کلنگ جانور پرنده (turna) تورنا	
بچیزی از شال و کمر بند جهت پارچه تابیده باشند و معروف است (turna) تورنا	
معنی بلندی از زمین است باء فارسیست به هر دو به (təpə) و تپه (tüpə) توپه	
[جیم... افعال]	
بر سنگ زدن و ماضی آن (çaqmaq) جیم فارسی امر است یعنی دو چیز را بر یکدیگر بزن از قبیل چاف مقابه (çax) و چاخ (çax) چاق	
آیدمی (çaxar) و مضارعش چاخار (çaxdır) چاخدی	
آیدمی (çəkər) و مضارعش چکر (çəkdi) چک	
آید و می (çalar) و مضارعش چالار (çaldı) امر است به جیم فارسی یعنی بزن چیزی که از ساز زدن باشد و ماضی آن چالدی (çal)	
است هم آمده (çalır) بندرت چالبر	

آید و می (çapər) و مستقبل آن چاپر (çapdı) معنی بتاز است و امر است و ماضی آن چاپدیجیم و باء فارسی هر دو بهه (çap) چاپ است هم آمده (çapar) چاپار.

آید می (çiqar) و مضارعش چپار (çiqarlı) جیم فارسی امر است یعنی بیرون شو و ماضی آن چپدی هر دو به (çix) و چپخ (çiq) چپ السلام مأمور به اخراج بهشت گردیده ملائک به هر زبان که بعتری و سریانی و مشهور است که در روزی که حضرت ابوالبشر آدم عليه داد عاقبت چاره را در آن ورزید و گوش نمی عربی و غیره که گفتند حکم است از بهشت قدم شریف بیرون گذار حضرت آدم اطاعت نمی دیگر حضرت تاب توقف نیاورده از سیاست این کلام (çiq) دیدند که بترکی آنحضرت را حکم به اخراج از بهشت نموده با این لفظ که چپ مهابت فرجام بیرون خرامیدند.

آیدمی (cumar) و مضارع آن جومار (cumdıl) جیم عربی یعنی به زمین باتلاق فروشو و ماضی آن جومدی به (cum) جوم.

آیدمی (çöömər) و مضارع آن چومر (çöömdi) جیم فارسی امر است یعنی سر پا بنشین و ماضی آن چومدی به (çööm) چوم.

آیدمی (çövürür) و مضارعش چووژرور (çövürürdi) جیم فارسی امر است یعنی بگردان و ماضی آن چووژردنی به (çövür) چووژر.

آیدمی (çimər) و مضارع آن چیم (çimdi) جیم فارسی امر است در آب فرو شو و ماضی آن چیمدی به (çim)) چیم.

آیدمی (çeynər) و مضارعش چینیر (çeynədi) جیم فارسی یعنی چیزی را بجاو و ماضی آن چینندی به (çeynə) چیننه.

آیدمی (caladı) و مضارعش چالار (calar) جیم عربی امر است یعنی چیزی از قبیل بند و ریسمان را به چیز دیگر ببند و پیوند کن و وصل ساز و ماضی آن جالادی به (cala) جالا.

آیدمی (cılpat) اش کن و ماضی آن چالپات (çılpatlı) اش کن و ماضی آن چالپات.

آیدمی (çılpadur) چالپادور (çılpadur) چالپادور.

آیدمی (çırıqırtı) و مضارعش آن چیقیرت (çırıqırtı) جیم فارسی امر است یعنی به فریادش در آور و ماضی آن چیقیرتندی به (çırıqırt) چیقیرت.

آیدمی

آیدمی (çırıxartı) و مضارعش چیخارت (çırıxardı) جیم فارسی و امر است یعنی بیرونش کن و ماضی آن چیخارتی هر دو به (çırıxardı) و چیخارد (çırıxardı) چیخارت.

آیدمی (çırıxardur) چیخاردور (çırıxardur) چیخاردور.

آیدمی (çağırıur) و مضارعش چاغبرور (çağırdı) جیم فارسی امر است یعنی آوازش کن و ماضی آن چاغبردنی به (çağırı) چاغبر.

آیدمی (çırıqırı) و مضارعش چیقیرور (çırıqırı) جیم فارسی امر است یعنی فریاد کن و ماضی آن چیقیرتندی به (çırıqır) چیقیر.

آیدمی (çökük) و مضارعش چوکر (çökük) جیم فارسی و کاف عربی امر است یعنی شترووار به زانو در آی و ماضی آن چوکدی به (çökük) چوک.

آیدمی (çökər) چوکر (çökər) چوکر.

آیدمی (çökərdür) و مستقبل آن چوکردو (çökərdür) زانو در بیار و ماضی آن چوکرتدی جیم فارسی و کاف عربی امر است یعنی بهه (çökərt) چوکرت.

آیدمی (çökərdür) چوکردو (çökərdür) چوکردو.

آیدمی (çırmandı) و مضارعش چیرماندی (çırmandı) معنی دامان رخوت را بالا زن و ماضی آن چیرماندی (çırman) چیرمان.

آیدمی (çırmanur) چیرمانور (çırmanur) چیرمانور.

آیدمی (çəkkdir) و مضارعش آن چکدزور (çəkkdir) جیم فارسی و کاف عربی امر است یعنی بکشان و ماضی او چکدیردنی به (çəkdir) چکدیر.

آیدمی (çəkddürür) چکدزور (çəkddürür) چکدزور.

آیدمی (çürüdü) و مضارعش آن چورودور (çürüdü) جیم فارسی یعنی بپسان و ماضی آن چوروتندی به (çürüdü) چوروت.

آیدمی

آیدمی (çulladı) و مضارعش آن چولار (çulladı) جیم فارسی و لام مشدد امر است یعنی چاروا را جل کن و ماضی آن چولادی به (çulla) چوله.

آیدمی

آیدمی (çalışıur) و مضارعش آن چالپشور (çalışıur) جیم فارسی امر است یعنی تلاش کن و ماضی آن چالپشدنی به (çalışı) چالپش.

آیدمی (çuqulladı) جیم فارسی و لام مشدد امر است یعنی بد گوئیش کن و واسپارش که تنبيه کنند و ماضی آن چوقولادی به (çuqulla) چوقوله.

آیدمی (çuqullar) و مضارعش چوقولار (çuqullar) چوقولار.

آیدمی (çular) و مضارعش آن چولار (çular) جیم فارسی یعنی چیزی به کهنه و چیزی واپیچ و ماضی آن چولادی به (çula) چولا.

آیدمی

آیدمی (çaşar) و مضارعش چاشار (çaşdı) جیم فارسی یعنی مضطرب و دستپاچه شو و ماضی آن چاشدی به (çaş) چاش و (çimiglədi) جیم و کاف فارسی امر است یعنی اصطلاح زنان نیشگونش بگیر و ماضی آن چیمیگلدی به (çimdigə) چیمیگله آیدمی (çimdiglər) مضارع آن چیمیگلر.

و (çəkmələn) چکملندی به (çəkmələn) چکملن آیدمی (çəkmələnür) مضارعش چکملنور.

آیدمی (çəkinür) و مضارعش چکیننور (çəkindi) جیم فارسی و کاف عربی یعنی بکشش آی و ماضی آن چکینندی به (çəkin) چکین و مضارع آن (çalxadı) جیم فارسی امر است یعنی آبی در میان ظرف کن و بجنبان و ماضی آن چالخادی به (çalxa) چالخا آیدمی (çalxar) چالخار.

و (conbalatdi) جیم عربی امر است یعنی چیز گرد را بینداز و اجنبان و ماضی آن چ نبالاتدی به (conbalat) جذ بالات آیدمی (conbaladur) مضارع آن چ نبالادر.

[جیم... اسماء]

معنی نان استجیم و کاف فارسی به به (çörəg) چورگ

جیم عربی یعنی آهوبه (ceyran) جئیران

جیم فارسی یعنی گل و شل هر دو به (çanbur) و چانبور (çamur) چامور

معنی شغال استجیم فارسی و قاف مشدد به به (çaqqal) چاقال

معنی کورکوره استجیم فارسی به به (çalaqan) چالاقان

است (löt) معنی برنه و لوطجیم فارسی به هر دو به (çılpaq) و چیلپاق (çiplaq) چیلپاق

معنی پوسیده جیم و کاف فارسی به به (çürtüg) چورؤگ

جیم فارسی و کاف عربی ته پارچه و رختبه (çürük) چورؤک

معنی ترکه چوب را گویندجیم فارسی و باء عربی به به (çubuq) چوبوق

جیم عربی به معنی نیزه و سنان استبه (cida) جیدا

جیم فارسی رودخانه را گویندبه (çay) چای

جیم فارسی دشت و بیابان را گویندبه (çöl) چول

جیم فارسی خیمه به (çadır) چادیر

جیم فارسی چیز کهن و مندرس به (cında) جینده

جیم فارسی چیز دشوار و مشکل را گویندبه (çətin) چتین

جیم فارسی شراب به (çaxır) چاخبر

جیم فارسی چونه حیوان را گویندبه (çənə) چئنه

جیم فارسی گوشت سست و نشت را گویندبه (çındır) چېندر

معنی گوچال استجیم فارسی به هر دو به (çuxur) و چو خور (çuqur) چوقور

معنی مگس استجیم فارسی به به (çibin) چیبین

معنی موزه و مشهور استجیم فارسی به به (çəkmə) چکمه

اسم ساز و مشهور و معروف است و از جمله اختراعات "کور او غلی" است (çögür) چؤگور

معنی شبانتجیم و پاء فارسی به به (çopan) چ پان

معنی دنبل استجیم فارسی به به (çıban) چیبان

جیم فارسی پیله چرمی آبخوری و مشهور استبه (çalma) چالمه

معنی جاروب استجیم و باء فارسی بدلر هر دو صورت به (çöpkürgə) و چوپورگه (çöpkürgə) چۈپكۈرگە

جیم و هر دو کاف فارسی ملخ را گویندبه (çəgirtgə) چىگىرتىگە

معنی قبا و معروف اهل روزگار استجیم و باء فارسی بهه (çəpkən) چپگان
جیم فارسی و باء فارسی خار و خاشاک را گوینده دو به (çörçöp) چورچوپ
استجیم فارسی آمدہاز قبیل کاسه و پیاله را گویند و به (çanaq) چاناق.

[داد...افعال]

آیدمی (diyər) و مضارعش دییر (dedi) امر است یعنی بگوی و ماضی آن دئدی (de) دل
آیدمی (danışur) و مضارع آن دانیشور (danışdı) امر است یعنی گفتگو کن و حرف بزن و ماضی آن دانیشیدی (danış) دانیش
آیدمی (dəgər) و مضارع آن دگر (dəgdi) معنی آنکه برخور و به آنجا خود را بزن و ماضی آن دگدی کاف فارسی امر است بهه (dəg) دگ
آیدمی (dələr) و مضارعش دلر (dəldi) امر است یعنی سوراخ کن و ماضی آن دلدي (dəl) دل
آیدمی (dutar) و مضارعش دوتار (dutdı) امر است یعنی بگیر و ماضی آن دوتندی (dut) دوت
آیدمی (dolanur) و مضارع آن دولانور (dolandı) امر است یعنی بگرد و ماضی آن دولاندی (dolan) دولان
آیدمی (dönər) و مضارعش دونر (döndi) امر است یعنی برگرد و ماضی آن دوندی (dön) دون
آیدمی (döndərür) و مضارعش دوندرور (döndərdi) امر است یعنی برگردن و بازش بیاور و ماضی آن دوندردی (döndər) دوندر
آیدمی (dinər) و مضارعش دیئر (dindi) امر است یعنی بسخن درای و ماضی آن دیندی (din) دین
آیدمی (dözər) و مضارعش دوزر (dözdi) امر است یعنی طاقت و تاب بیاور و ماضی آن دوزدی (döz) دوز
آیدمی (düzər) و مستقبل آن دوزر (düzdi) امر است یعنی چیزهای دانه دانه را راست و ترتیب هم کن و ماضی آن دوزدی (düz) دوز
آیدمی (dögər) و مضارعش دوگر (dögdi) کاف عربی یعنی بکوب و ماضی آن دوگدی بهه (dög) دوگ
آیدمی (olar) و مضارعش دولار (doldı) امر است یعنی پرشو و ماضی آن دزلدی (dol) دزل
آیدمی (dişlər) و مستقبل آن دیشلر (dişlədi) امر است یعنی دندان بگیر و ماضی آن دیشلیدی (dişlə) دیشله
آیدمی (damar) ماضی آن و مضارعش دamar ((damdı) امر است یعنی چکه کن دامدی (dam) دام
آیدمی (dərər) و مضارعش دَرَر (dərdi) امر است یعنی میوه و امثال آن را بچین و ماضی آن دردی (dər) در
و مضارعش (daqıtdı) شده امر است یعنی پخش و پهن کن و ماضی آن داقبتی دال و تاء هر دو دیده بهه (daqıt) و داقبت (daqıtçı) داقبت
آیدمی (dağıtıcı) یا داغپتور (dağıtıcı) داغپتور
آیدمی (dilər) و مضارعش آن دیلر (dilədi) امر است سوال و درخواست کن و ماضی آن دیلدی (dile) دیله
شود و ماضی آن دینلی خلط کاف مذبور نوشته می حذف کاف جائز است و در رسم امر است یعنی بفهم و درک کن و به (diñlə) دینله
آیدمی (diñlər) و مضارعش دینلر (diñlədi) دینلر
آیدمی (doğar) و مضارع آن دوغار (doğdı) امر است یعنی بزای و ماضی آن دوغدی (doğ) دوغ
آیدمی (düğünler) و مضارع آن دوگونلر (düğünlədi) کاف فارسی یعنی گره بزن و ماضی آن دوگونلیدی بهه (düğünlə) دوگونله
آیدمی (düşər) و مضارعش دوشر (düşdi) امر است یعنی بیفت و ماضی آن دوشدی (düş) دوش
آیدمی (dayar) و مستقبلش دایار (dayadı) اش بده و ماضی آن دایادی امر است یعنی چیزی را به چیزی تکیه (daya) دایا
آیدمی (dağlar) و مضارع آن داغلار (dağladı) امر است یعنی داغش کن و ماضی آن داغلادی (dağla) داغلا
و مضارعش داشپیور (daşıdı) شده به دفعات بکش و بیاور و ماضی آن داشبدی امر است چیزیکه در جایی نهاده (daşı) داشی
آیدمی (daşıyıcı) (daşıyur) و مضارعش دولاش (dolaşdı) امر است یعنی به آن بیچ و ماضی آن دولاشیدی (dolaş) دولاش
آیدمی (dartar) و مضارعش دارتار (dartdı) امر است یعنی چیزی را وا کن کن و ماضی آن دارتندی (dart) دارت
آیدمی (doyar) و مضارعش دویار (doydı) امر است یعنی سیر شو و ماضی آن دویدی (doy) دوی
آیدمی (dağışlar) و مضارعش داغپشلار (dağışladı) یعنی وابازان و ماضی آن داغپشلادی (dağışla) داغپشلا

يا (dadár) و مضارعش دادار (daddı) است يعني مزه چیزی را بچش و ماضی آن داددیدال و تاء هر دو آمدبه (dat) و دات (dad) داد آیدمی (datař) داتار.

آیدمی (dutdürü) و مضارعش دوتدور (dutdırı) آن دوتبردي امر است يعني بگیران و ماضی (dutdır) دوتپر.

آیدمی ((dağladur) و مضارع آن داغلادر (dağlatdı) امر است يعني به داغش کنند و ماضی آن داغلات (dağlat) داغلات.

آیدمی ((doldürtür) و مضارع آن دلورت (doldürt) امر است يعني به تا سوراخش کنند و ماضی آن دلورت (doldürt) دلورت.

و مضارعش ((dayandur) اش باز ده و ماضی آن دایاندور (dayandur) دایاندور آیدمی ((dayandurur).

آیدمی (dedürür) و مستقبلش دندور (dedürdi) امر است يعني چنان کن که بگويد و ماضی آن دندور (dedür) دندور.

و مضارع آن دادبپرور (daddırdı) امر است يعني واچشان و ماضی آن دادبپردي (dadızdır) و دادبپر (daddır) دادبپر.

آیدمی (daddırur))

آیدمی (dögdürür) و مضارعش دوگزور (dögürdi) امر است يعني بکوبان ماضی آن دوگزور (dögür) دوگزور.

آیدمی (doldurur) و مضارعش دزلور (doldurdı) امر است يعني پرش کن و ماضی آن دزلور (doldur) دزلور.

و مضارع آن دگوشدرور (dəgündürdi) امر است يعني آيش و مبادله کن و ماضی آن دگوشدرور (dəgüşdür) دگوشدرور.

آیدمی (dəgüşdürür)

دورقیزور (durqızdı) امر است يعني برخیزان و ماضی آن دورقیز (durqız) دورقیز آیدمی (durqızur) و مضارعش.

[دال... اسماء]

يعني سنگ (daş) داش.

يعني کوه (dağ) داغ.

يعني آهن (dēmür) دمور.

يعني شتر (dəvə) دَوَه.

يعني خایه (daşşaq) داشّاق.

يعني گره (düğün) دُوكُون.

معني دندان به (diş) ديش.

يعني خواب (diş) ديش.

يعني زبان (dil) ديل.

يعني لب (dodaq) دُذِدَاق.

يعني آسيا و طاحون (dəgirman) دَكْيَرْمَان.

يعني زانو (diz) ديز.

يعني قبا (don) دون.

يعني نمک (duz) دوز.

كاف عربى سوراخ به (dälük) دَلُوك.

يعني ناخن (dirnaq) دېرناق.

يعني جنگ و کارزار (dögüş) دُوكُوش.

معني چكه که از پشت بام آب باران فرود آيد به (damcu) و دامجو (damcı) دامجي.

پزندمعنى برنج است که طعام مىكاف عربى بجهه (düki) دوكى.

معنى ارزن است به (darı) و دارو (darı) داري.

کنند يعني نوره که استعمال مى (darı) دارو.

بە دریا گویند (dəñiz) دنیز	
معنی خوک استبه (donquz) دۇنقولۇز	
يعنى پوست (dəri) دەرى	
يعنى زنده (diri) دىرى	
معنی شانه ريش استبه (daraq) داراق	
معنی مجنون و ديوانube (dəli) و دلى (dəlü) دەلۈ	
معنی چىز پر به (doli) و دۇلى (dolu) دۇلۇ	
معنی عرق استبه (dər) دەر	
معنی تىگىگ استبه (doli) دۇلى	
استمعنی كېتىگۇ آمدەبە (danişiq) دانپىشىق	
معنی دود كور بە (duman) دومان	
معنی عميق و گود استبه (dərin) درين	
معنی ماده استبه (dişî) دىشى	
اسم است پارچە دهن بند عروسان يعنى روبند (duvaq) دوواق	
معنی چوچولى كە در ميان فرج زنان استبه (dillaq) دېلاق	
معنی تىكمە استبه (dügme) دۆگمە	
معنی تە و بىخ آمدەبە (dib) دىب	
معنی ياغى يعنى كسى كە به حىكام اطاعت نكىنۋە (dönüük) دۇنۇك	
استمعنی پىچىدە آمدەبە (dolaşıq) دۇلاشىق	
پىچ و دىماڭە كوه را گويند (dolay) دۇلای	
معنی خرگوش بە (dovşan) دۇوشان	
هر چە بدتر جانور را گويند (durqun) دورقۇن	
پاشنه پاي (daban) دابان	
معنی انبانە كە از پوست است كە چىز در ميان آن كىنندە (daqarcuq) داقارجوق	
معنی گوسلە گاو استبه (dana) دانا	
خواهش و آرزو (dilek) دىلەك	
سېر ز حيوان را گويند (dalaq) دالاڭ	
يعنى پاتابە پاي (dolaq) دۇلاق	
بىستە را گويند (döşek) دؤشك	
چىزى را گويند كە تكىيە بىر آن كىندە (dayaq) داياق	

[سین...افعال]

آيدمى (saxlar) و مضارع آن ساخلار (saxladı) امر است يعنى نگاه دار و ماضى آن ساخلادى (saxla) ساخلا	
آيدمى (silər) و مضارع آن سيلر (sildi) امر است يعنى پاك كن و ماضى آن سيلدى (sil) سيل	
آيدمى (süpürür) و مضارع عش سوپورر (süpürdi) باء فارسى امر است يعنى جاروب كن و ماضى آن سوپوردى بە (süpür) سوپور	
آيدمى (sındırur) و مضارع عش سىندپورر (sındırdı) امر است يعنى بش肯 و ماضى آن سىندپوردى (sındır) سىندپور	
آيدمى (sönər) و مضارع عش سونر (söndi) امر است يعنى خاموش شو خطاب به آتش و شعله است و ماضى آن سوندى (son) سون	

و مضارع آن سؤوندوزرور (sövündürdi) امر است یعنی خوشحالش کن و ماضی آن سؤوندوزردي (sövündür) سؤوندوزر
آیدمی (sövündürür).

آیدمی (söndürür) و مضارع آن سؤندوزرور (söndürdi) امر است یعنی خاموشش کن و ماضی آن سؤندوزردي (söndür) سؤندوزر
آیدمی (sövünür) و مضارعش سؤوننور (sövündi) امر است یعنی خوشحالی و خوشنودی کن و ماضی آن سؤونندی (sövün) سؤون
آیدمی.

و مضارعش سؤولر (sövlədi) اند امر است یعنی بگوی و ماضی آن سؤولدی هر دو قسم آورده (səvlə) و سؤله (sövlə) سؤوله
آیدمی (sövlər).

آیدمی (soydi) و مضارعش س بار (soydi) امر است یعنی بر هنه کن و ماضی آن س بیدی (soy) س بی
آیدمی (sögər) و مضارعش سوگر (sögər) کاف فارسی امر است یعنی دشنامش بده و ماضی آن سوگدی به (sög) سوگ

آیدمی (sökər) و مضارعش سوکر (sökdi) معنی آنکه واشکاف امر است و ماضی آن سوکدی کاف عربی به (sök) سوک

و مضارعش سیکر (sikdi) کاف عربی امر است یعنی بگای و ماضی آن سیکدی بایه و بدون بایه هر دو جایز است و به (sik) سیک
آیدمی (sikər).

آیدمی (sərür) و مضارع آن سرور (səridi) شده امر است ببیج و ماضی آن سریدی هر دو قسم ملاحظه (sarı) و ساری (səri) سری
آیدمی (sərdi) و مضارعش سرور (sərdi) امر است یعنی آفتابش کن و ماضی آن سردی (sər) سر

آیدمی (səkirtür) و مضارعش سکیرتور (səkirtdi) کاف عربی یعنی بتازان امر است و ماضی آن سکیرتدی به (səkirt) سکیرت
آیدمی (salur) و مضارعش سالور (saldı) شده امر است یعنی بینداز و ماضی آن سالدی سین و صاد هردو دیده به (sal) سال

آیدمی (sövər) و مضارعش سؤور (sövdi) امر است یعنی دوست بدار و ماضی آن سؤودی (söv) سؤو

آیدمی (sürər) و مضارعش سورز (sürdi) شده امر است یعنی بران و ماضی آن سوردی هردو قسم دیده (sür) و صور (sür)

آیدمی (sorar) و مضارعش س رر (sordı) شده امر است یعنی بپرس و ماضی آن س ردی هردو قسم دیده (sor) و ص ر (sor) س ر

آیدمی (sıcıcar) و مضارعش سیچار (sıcıcdı) جیم فارسی امر است یعنی برین و ماضی آن سیچدی به (sıcıç) سیچ

آیدمی (seçər) و مضارع آن سئچر (seçdi) جیم فارسی یعنی زبده و انتخاب کن و ماضی آن سئچدی امر است به (seç) سئچ
آیدمی (sayar) و مضارعش سایار (saydı) امر است یعنی بشمار و ماضی آن سایدی (say) سای

آیدمی (sanar) و مضارعش سانار (sanadı) هم امر است و به همان معنی شماره کن و ماضی آن سانادی (sana) سانا

آیدمی (sınar) و مضارع آن سپنار (sınadı) امر است یعنی تجربه و امتحانش کن و ماضی آن سپنادی (sına) سپنا
آیدمی (saqar) و مضارعش ساقار (saqdı) امر است یعنی بدوش و ماضی آن ساقدی (saq) ساق

آیدمی (satar) و مضارعش ساتار (satdı) شده امر است یعنی بفروش و ماضی آن ساتدی هر دو نحو دیده (sat) و صات (sat) سات

آیدمی (savaşur) و مضارعش ساوشور (savaşdı) یعنی جنگ کن و ماضی آن ساوشادی (savaş) ساوش

و مضارع آن (sövləşdi) هر دو قسم آمده امر است یعنی گفتگو کن و ماضی آن سؤولشیدی (sövləş) و سؤولش (sövləş) سؤولش
آیدمی (sövləşür) سؤولشور.

آیدمی (sancar) و مضارعش سانجار (sancdı) معنی فرو کن هم آمده و ماضی آن سانجدی امر است یعنی بگز و به (sanc) سانج

آیدمی (sürüd) و مضارعش سرور (süridi) امر است یعنی بزمین بکش و ببر و ماضی آن سوردی (süri) سوری

آیدمی (sancılar) و مضارعش سانجبلار (sancıldı) امر است یعنی به زمین فرو رو و ماضی آن سانجبلادی (sancıl) سانجبل

آیدمی (sallanur) و مضارعش سالانور (sallandı) بلام مشدد امر است یعنی خرامان شو و ماضی آن سالاندی (sallan) سالان

آیدمی (sürtər) و مضارع آن سورتر (sürtdi) امر است یعنی بمال و ماضی آن سورتدی (sürt) سورت

آیدمی (sıqar) و مضارعش سیقار (sıqdı) شده امر است یعنی بفشار و ماضی آن سیقدی هر دو قسم دیده (sıx) و سیچ (sıq) سیق

آیدمی (saydırur) و مضارعش سایدپرور (saydırı) امر است یعنی وادر به شمار آرد و ماضی آن سایدپردي (saydır) سایدپر

آیدمی (sikdürüür) و مضارعش سیکدوزر (sikdürdi) امر است یعنی وادر بگایند و ماضی آن سیکدوزدی (sikdür) سیکدوزر

و مضارعش س یوندورور (soyundurdi) اش کنند و ماضی آن س یوندوردی امر است یعنی وادر بر هنه (soyundur) س یوندور

آیدمی (soyundurur).

و (süpürddi) معنی آنکه وادر جاروب کنند و ماضی آن سوپورتی در هر دو صورت به (süpürt) و سوپورت (süpürd) سوپورد آیدمی (süpürdür) مضارعش سوپوردور و مضارعش (səvlətdi) هر دو قسم امر است یعنی بگفتارش در بیار و ماضی آن سولتدی (səvlətd) و سولد (səvlət) سولت آیدمی (səvlətür) سولتور آیدمی (saqdır) و مضارع آن ساقدور (saqdır) امر است یعنی بدشان و ماضی آن ساقپردي (saqdır) ساقپر آیدمی (səslər) و مضارع آن سسلر (səslədi) امر است یعنی صداش کن و آوازش ده و ماضی آن سسلی (səslə) سسله آیدمی (sınar) و مضارعش سپنار (sındı) بدون یاء و با یاء هر دو جایز است و امر است یعنی شکسته شو و ماضی آن سبندي (sın) سبن آیدمی (sular) و مضارعش سولار (suladı) امر است یعنی آبش ده و ماضی آن سولادی (sula) سولا آیدمی (suvarur) و مضارع آن سووارور (suvardı) امر است یعنی آبش بد و ماضی آن سوواردی (suvar) سووار آیدمی (saxladur) و مضارعش ساخلادور (saxlatdı) امر است یعنی وادر نگاهش دارد و ماضی آن ساخلاندی (saxlat) ساخت آیدمی (sarماşur) چیزی پیچ و بالا رود امر است و ماضی آن سارماشیدی یعنی چیزی به (sarماş) سارماش آیدمی (sızlaşdır) و پا سبزلاشیدی (sızıldadı) امر است یعنی بسوز شو و ماضی آن سبزپلدادی (sızlaş) و سبزلاش (sızıldı) سبزپلدا آیدمی (sızıldar) و سبزلاشور (sızıldar) مضارع آن سبزپلدار مشدد و غیر مشدد هر دو به یک معنی آمده امر است یعنی بپرهیز و احتیاط باش و ماضی آن ساقپنی (saqqın) و ساقبن (saqqın) ساقبن آیدمی (saqındı) و مضارعش ساقپنور (saqındı) ساقپنور آیدمی (saqınur) و مضارعش ساقپنور (saqınur) ساقپنور

[سین... اسماء]

خورده معنی کاه که دواب می (saman)

معنی زرد است هر دو نحو آمده به (sarı) و ساری (saru) سارو

گویندمعنی دسته بیل و امثال آن و یکی ریسمان پنبه را می بایه فارسی بدو معنی آمده یکی به به (sap) ساپ

كاف عربی استخوان را گویندبه (sümük) سوموک

معنی ریش مردانست قاف مشدد به به (saqqal) ساقال

معنی آببه (su) سو

معنی سخن استبه (söz) سوز

معنی جنگبه (savaş) سواش

كاف عربی ذکر استبه (sık) سیک

معنی زاغیستبه (saqsaqan) ساقساقان

معنی سفال استبه (saqsı) ساقسی

معنی بول و شاش است کاف فارسی به به (südüğ) سودوگ

معنی گچشک استبه (sərçə) سرچه

معنی گوشوار به (sırqa) سیرقا

خورندمعنی سیر که می به (sarımsaq) ساریمساق

خورندمعنی شیر است که می هر دو به (süd) و سود (süt) سوت

معنی موش است هر دو به (siçqan) و سچان (siçqan) سیچقان

معنی سلامت به (saq) ساق.

معنی برسش استبه (sorqus) س رقوش.

معنی شکسته به (sinq) سینق.

معنی صوت و صدابه (səs) سس.

معنی درخت بید استکاف عربی به (söküt) سوکوت.

كاف عربی دشنام و فحش به (söküş) سوکوش.

معنی توبه (sən) سن.

معنی شمامه (siz) سیز.

معنی بجیمه (sırıq) سیریق.

بوقچه که در آن رخوت پیچند (saruj) ساروق.

معنی سرد و سرمابه (savuq) ساوق.

یعنی خنک (sərin) سرین.

معنی تابه نان پزی جیم عربی به به (sac) ساج.

جیم فارسی گیسو را گویندبه (saç) ساج.

[فاف...افعال]

آیدمی (qılur) و مضارعش قپلور (qıldı) هر دو صورت امر است یعنی بکن و ماضی آن قپلی (qıl) قپل.

آیدمی (qalur) و مضارعش قالور (qaldı) امر است یعنی بمان و ماضی آن قالدی (qal) قال.

آیدمی (qaçar) و مضارعش قاچار (qaçdı) جیم فارسی یعنی بگریز و ماضی آن قاچدی امر است به (qaç) قاچ.

آیدمی (qavar) و مضارعش قاور (qavdı) امر است یعنی از پی گریخته بتازان و ماضی آن قاودی (qav) قاو.

آیدمی (qapar) و مضارعش آن قاپار (qapdı) باء فارسی امر است یعنی بگیر و ماضی آن قاپدی به (qap) قاپ.

و مضارع قبرار (qırkı) امر است به دو معنی آنکه پاره کن و بگسلان و یکی دیگر قتل کن و بکش و ماضی آن

قبردي (qırı) قبر آیدمی (qırar) (qırar) قبرار.

آیدمی (qazan) و مضارعش قازانور (qazandı) امر است یعنی انتفاع بهم رسان و نفع پیدا کن و ماضی آن قازاندی (qazan) قازان.

آیدمی (qoyar) و مضارعش ۋ يار (qoydı) امر است یعنی بگذار و ماضی آن ۋ يىدى (qoy) ۋ يىدى.

آیدمی (qanar) و مضارع آن قانار (qanadı) امر است یعنی خونین شو و ماضی آن قانادی (qana) قانا.

آیدمی (qınar) و مضارع آن قبناز (qınadı) امر است یعنی منعش کن و ماضی آن قبندی (qına) قبنا.

آیدمی (qaynar) و مضارعش قاینار (qaynadı) امر است بجوش آی و ماضی آن قاینادی (qayna) قاینا.

آیدمی (qizar) و مضارع آن قېزار (qızadı) امر است یعنی گرم شو و ماضی آن قېزدى (qız) قېز.

آیدمی (qalxar) و مضارعش قالخار (qalxdı) امر است یعنی بپاخیز و ماضی آن قالخدی (qalx) فالخ.

آیدمی (qayırur) و مضارعش قایپر (qayırdı) امر است یعنی بساز و درست کن و ماضی آن قایپر دی (qayırdı) قایپر.

آیدمی (qazar) و مضارعش قازار (qazadı) امر است یعنی بکن و ماضی آن قازادی (qaza) قازار.

آیدمی (qavzar) و مضارع آن قاوزار (qavzadı) امر است یعنی بلندش کن و ماضی آن قاوزادی (qavza) قاوزا.

آیدمی (qopar) و مضارع آن ۋ پار (qopdı) معنی آنکه برکنده شو و ماضی آن ۋ پىدى امر است به (qop) ۋ پ.

آیدمی (qurudur) و مضارعش قورودور (qurutdı) امر است یعنی خشک کن و ماضی آن قوروتندی (qurut) قوروت.

آیدمی (qaşur) و مضارع آن قاشور (qaşındı) امر است یعنی بخاران و ماضی آن قاشبندی (qaşı) قاشی.

آیدمی (qazur) و مضارعش قازور (qazudı) معنی واکن است و امر است و ماضی آن قازودی هر دو به (qazi) و قازی (qaz) قاز.

آیدمی (qiyyar) و مضارعش قېبار (qiyydı) امر است یعنی روا دار و ماضی آن قېبندی (qiyy) قېب.

آیدمی (qarar) و مستقبل آن قارار (qaradı) امر است یعنی بر مغزش کف دست بزن و ماضی آن قارادی (qara) قارا.

آیدمی (qondur) و مضارعش قندور (qondur) امر است یعنی پرنده را فرود آر و ماضی آن قندور (qondur) قندور.
 می آید (qondardı) و مضارعش قندار (qondardı) امر است یعنی بر پای دار و ماضی آن قندار (qondar) قندار.
 آیدمی (qurtar) و مضارعش قورتار (qurtardı) امر است یعنی وارهان و ماضی آن قورتار (qurtar) قورتار.
 آیدمی (qılıclı) و مضارعش قپلچلار (qılıclı) امر است یعنی به شمشیر بزن و ماضی آن قپلچلار (qılıclı) قپلچ لار.
 آیدمی (qopartı) و مضارعش قپارتور (qopartı) باء فارسی یعنی بر کن و ماضی آن قپارت (qopartı) و قپارت (qopartı) قپارت.
 آیدمی (qopartı) و مضارعش قپارتور (qopartı) باء فارسی یعنی بر کن و ماضی آن قپارت (qopartı) قپارت.
 آیدمی (qaralı) و مضارعش قارالور (qaralı) امر است یعنی سیاه شو و ماضی آن قارال (qaralı) قارال.
 آیدمی (qonar) و مضارعش قنار (qonar) امر است یعنی فرود آی و نازل شو و ماضی آن قنار (qonar) قن.
 آیدمی (qızarı) و مضارعش قبزار (qızarı) امر است یعنی سرخ شو و ماضی آن قبزار (qızarı) قبزار.
 آیدمی (quyladı) و مضارعش قویلا (quyladı) امر است یعنی در گودالش فرو بر و ماضی آن قویلا (quyladı) قویلا.
 آیدمی (qarışır) و مضارعش قارشور (qarışır) معنی آنکه بهم برآید و در هم شو و ماضی آن قارشی امر است به (qarışır) قارش.
 جیم عربی است یعنی بغل زن و آغوش کش و ماضی آن قوچاقلادی شده و به هر دو قسم دیده (qucaqlı) و قوچاقلا (quc) فوق.
 آیدمی (qucaqları) و مضارع آن قوچاقلار (qucaqları) آیدمی (qanur) و مضارع آن قانور (qanur) آیدمی (qorxar) و مضارعش قرخار (qorxar) امر است یعنی بترس و ماضی آن قرخدی (qorx) قرخدی.
 آیدمی (qışlı) و مضارعش قیشلار (qışlı) امر است یعنی زمستانیش کن و ماضی آن قیشلادی (qışla) قیشلادی.
 آیدمی (qandı) و مضارع آن قاند (qandı) امر است یعنی بفهم و درک کن و ماضی آن قاندی (qan) قان.
 آیدمی (qarşular) و مضارعش قارشو لار (qarşular) امر است یعنی برابر شو و ماضی آن قارشو لادی (qarşula) قارشو لار.
 آیدمی (qovmlaşır) و مضارع آن قوملا شور (qovmlaşır) یعنی خوبیش و قوم شو و ماضی آن قوملا شدی (qovmlaşır) قوملا شدی.
 آیدمی (qapanlı) و مضارعش قاپانلار (qapanlı) امر است یعنی قیانش کن و ماضی آن قاپانلادی (qapanla) قاپانلا.
 آیدمی (qaytarır) و مضارعش قایتار (qaytarır) امر است یعنی بر گردان و ماضی آن قایتار (qaytar) قایتار.
 آیدمی (qurdalar) و مضارعش قوردلار (qurdalar) امر است یعنی بر همش زن و واجوی و ماضی آن قوردلادی (qurdala) قوردلادی.
 آیدمی (qoşar) و مضارعش قشار (qoşar) معنی آنکه حیوانی را با حیوانی همراه کردن و ماضی آن قشیدی امر است به (qoşar) قش.

[caf...اسماء]

معنی کشک استبه (qurut) قوروت.

معنی گرگ درنده هر دو به (qurd) و قورد (qurt) قورت.

شده یعنی سیاه هرسه قسم ملاحظه (qara) قرا، قاره و قارا

معنی دیگ استبه (qazan) و قازغان (qazğan) قازان

معنی خونستبه (qan) قان

معنی ابروی استبه (qaş) قاش

باء فارسی درگاه را گویندبه (qapu) قاپو

معنی سپر استبه (qalxan) قالخان

معنی پرنده استبه (quş) قوش

یعنی طلا (qızıl) قیزبل

معنی همسایه به (qonşı) قنشی

معنی خربزه استبه (qavun) قاون

معنی هندوانه به (qarpuz) قارپوز

معنی گوش استبه (qulaq) قولا

- معنی شکم استیاء و بدون یاء بهبه (qarin) قاربن
 معنی غلام و بنده استبه (qul) ڦل و قول
 معنی بازو استبه (qol) ڦ ل
 معنی جاریه و کنیز استبه (qaravaş) قاراواش
 معنی چاه استبه (quyi) قویی
 است معنی برادر آمده هر دو به (qarındaş) و قاربنداش (qardaş) قارداش
 معنی نی که سفت و سخت باشد به (qarqu) قارقو
 نی که سست باشد مثل نی بوریا (qamış) قامېش
 معنی شمشیر به (qılıc) قبلج
 باء عربی پوست را گویند به (qabuq) قابوق
 معنی گوسفند استبه (qoyın) ڦ پین
 معنی بره استبه (quzı) قوزی
 معنی مهمان استبه (qonaq) ڦ ناق
 معنی کلاخ استبه (qarğası) قارغا
 معنی برف استبه (qar) قار
 معنی شال و کمر بند به (qurşaqq) قورشاڭ
 معنی روده استبه (qursaq) قورساق
 معنی دستبند زنان به (qolbaq) ڦ لباق
 سنگ بزرگ متصل بر کوهستانات و غیره (yaya) قایا
 معنی وزغ استبه (qurbağası) قورباغه
 معنی چرم استبه (qayış) قاپیش
 معنی پَر استه هر دو قسم به (qanad) و قاناد (qanat) قانات
 معنی خشك استبه (quri) قورى
 معنی جفت به (qoşa) ڦ شا
 ته دیگ از پلو و غیر آن گویند (qazmaq) قازماق
 معنی کدوی خوردنی به (qabaq) قباق
 پیشانی (qabaq) قاباق
 عجوزه و پره زال (qarı) قاري
 یعنی زخم و گنده (qalın) قالپن
 زمستان (qış) قېش
 آدم معجب و متکبر را گویند (qoza) ڦ زا
 کرم را گویند (qurd) قورد
 ای است در تركستان اسم طایفه (qalmuq) قالموق
 معنی دختر استبه (qız) قېز
 گرم شده را گویند (qızığın) قېزغېن
 آغوش را گویند (qucaq) قوجاق
 آفتاب است (quyaş) قوياش
 ای است اسم طایفه (qırımlı) قېرىم
 برابر را گویند (qarşılık) قارشو

معنی بوی است اعم از آنکه خوب یا بد باشد به (qoqu) ق فو
باء فارسی به نر گراز و خوک گویندبه (qaban) قابان
معنی سگ حار است به (quduz) قودوز
معنی ترسنده و خوفناک است به (qorxaq) ق رخاق
گویندمی (qoz) معنی جوز و گردکان است و گاهی به خصتین هم ق زبه (qoz) ق ز
معنی تاریکی است به (qaranqu) قارانقو
معنی تراشیده (qirxıq) قپرخیق
اند که تیر اندازی بر آن نمایند معنی چوب بلندی است که در میدانگاه دار کرده به (qapuq) قلپوق
معنی مقراض است جیم فارسی به به (qayçı) قیچی
معنی احوال است جیم عربی به به (qiyqac) قبیقاج
تاول را گویند (qabar) قابار
معنی گوش است شده و به هم دیده (qulağ) معنی گوش است و قولاغ به (qulaq) قولاق
معنی ماده (qancıq) قانچیق.

[كاف...افعال]
مضارع آن است (gəlur) ماضی و گلور (gəldi) کاف فارسی امر است یعنی بیا و گلدی به (gəl) گل
مضارع آنست (gedər) و گندر (getər) ماضی و گنتر (getdi) کاف فارسی یعنی برو و گنتی امر است به (get) گنت
آیدمی (kəsər) و مضارع آن کسر (kəsdi) کاف عربی امر است یعنی ببر و ماضی آن کسدی به (kəs) کس
آیدمی (küsər) و مضارع آن کوسر (küsdi) کاف عربی امر است یعنی قهر کن و ماضی آن کوسدی به (küs) کوس
آیدمی (gördər) و مضارع عش گورر (gördi) کاف فارسی یعنی بین و ماضی آن گوردی امر است به (gört) گور
آیدمی (girər) و مضارع آن گیرار یا گیر (girdi) کاف فارسی امر است یعنی فرو شو و اندرون رو و ماضی آن گیردی به (gir) گیر
و مضارع آن (gomdi) معنی در آن چیز فرو برو و ماضی آن گومدی کاف فارسی یعنی فروش کن به امر است به (gom) گوم
آیدمی (gömər) و مضارع عش گومر (göldi) کاف فارسی امر است یعنی بخند و ماضی آن گولدی به (gül) گول
آیدمی (göstərür) و مضارع عش گوسترور (göstərdi) معنی آنکه بنما و ماضی آن گوستردی کاف فارسی به به (göstər) گوستر
و مضارع عش گورکوزر (görküzdi) کاف عربی ثانی به همین معنی یعنی بنما و ماضی آن گورکوزدی به (görküz) گورکوز
آیدمی (görküzür) و مضارع عش گورکوزر (görküzür) کاف عربی ثانی به همین معنی یعنی بنما و ماضی آن گورکوزدی به (görküzür) گورکوزر
آیدمی (geçər) و مضارع عش گنج (geçdi) جیم فارسی امر است یعنی بگذر و ماضی آن گنجیدی کاف و به (geç) گنج
آیدمی (gəzər) و مضارع آن گزر (gəzdi) معنی جستجو کن و ماضی آن گزدی کاف فارسی امر است یعنی بگرد به به (gəz) گز
آیدمی (kətürür) و مضارع عش گتورر (kətürdi) کاف عربی امر است یعنی بیار و ماضی آن گتوردی به (kətür) گتور
آیدمی (kötürür) و مضارع عش گوتورر (kötürdi) کاف عربی یعنی بردار و ماضی آن گوتوردی به (kötür) گوتور
آیدمی (geyər) و مضارع عش گیبر (geydi) کاف فارسی امر است یعنی بپوش و ماضی آن گیبدی به (gey) گئی
آیدمی (geyindi) و مضارع عش گینونر (geyindi) کاف فارسی امر است یعنی پوشیده شو و ماضی آن گینیندی به (geyin) گئین
آیدمی (geyünür) و مضارع عش گولشور (güləşdi) کاف فارسی امر است یعنی کشتی گیر و ماضی آن گولشدی به (güləş) گولش
آیدمی (güləşür) و مضارع عش گولشور (güləşür) کاف فارسی امر است یعنی کشتی گیر و ماضی آن گولشدی به (güləş) گولش
آیدمی (gəzdürür) و مضارع عش گزدورر (gəzdürdi) کاف فارسی یعنی بگردان و ماضی آن گزدوردی به (gəzdür) گزدور
آیدمی (göndərür) و مضارع عش گوندرور (göndərdi) کاف فارسی امر است یعنی بفرست و ماضی آن گوندردی به (göndər) گوندر
آیدمی (gürüldər) و مضارع عش گورولد (gürüldədi) دی کاف فارسی امر است یعنی نعره بزن و ماضی آن گورولدی به (gürüldə) گورولده
آیدمی (görinür) و مضارع عش گورینور (görindi) کاف فارسی امر است خود را وانما و ماضی آن گوریندی به (görin) گورین

و مضارع آن گوزلشور (gözleşür) کاف فارسی امر است یعنی نگاه کنید و ماضی آن گوزلشده به (gözleşdi) گوزلش آیدمی.

و (girişdi) معنی آنکه پا تو گذار در کار و ماضی آن گیریشدی کاف فارسی امر است بهشود بهو بدون یاء هم می (giriş) گیریش آیدمی (girişür) مضارع آن گیریشور آیدمی.

ایدمی (gizlədi) کاف فارسی امر است یعنی پنهان کن و ماضی آن گیزلدی به (gizlə) گیزله و مضارع (güləşdürüdə) کاف فارسی امر است یعنی به کشتی گرفتن و ادار و ماضی آن گولشدردی به (güləşdür) گولشدر آیدمی (güləşdürüdə) گولشدرر آیدمی.

آیدمی (kəsdür) و مضارعش کسدورر آیدمی (kəsdür) کاف فارسی یعنی ببران و ماضی آن کسدوردی امر است به (kəsdür) کسدور و مضارعش گولدورر آیدمی (guldür) کاف فارسی امر است یعنی بخدان و ماضی آن گولدوردی به (guldür) گولدور آیدمی.

و مضارع آن (gəmişdi) کاف فارسی امر است یعنی باز شکاری به شکار برده و ماضی آن گمیشده به (gəmiş) گمیش آیدمی (gəmüsür) گموشور آیدمی.

آیدمی (gəmürür) و مضارعش گمورر آیدمی (gəmür) کاف فارسی امر است یعنی استخوان را بجاو و ماضی آن گموردی به (gəmür) گمور آیدمی.

آیدمی (geçürür) و مضارع آن گچورر آیدمی (geçür) کاف فارسی امر است یعنی بگذران و ماضی آن گچوردی به (geçür) گچور و مضارعش کوکلر آیدمی (köklədi) کاف عربی امر است یعنی بخیه زن و بدوز و ماضی آن کوکلده هر دو به (köklə) کوکله آیدمی.

آیدمی (görüşür) و مضارع آن گوروشور آیدمی (görüş) کاف فارسی امر است یعنی همیگر ببین و ماضی آن گوروشده به (görüş) گوروش آیدمی.

[کاف... اسماء]

معنی آفتاب است کاف فارسی به به (gün) گون.

معنی روز است کاف فارسی به هر دو به (gün) و گون (gündüz) گوندوز.

است معنی آفتاب رو آمدبه (günəş) معنی آفتاب است و گوئش کاف فارسی به به (günəş) گوئش.

معنی آسمان است کاف فارسی به هر دو به (gög) گوگ.

است معنی کبود هم آمدasherح ایضا به (gög) گوگ.

معنی ریشه و بیخ درخت و غیره گویندکاف عربی به هر دو به (kök) کوک.

معنی چرم است کاف فارسی به به (gün) گون.

افتند و اگر خواهند که کلام ترکی به حد کمال معنی دل است و موافق استعمال کاف ثانی در تلفظ می کاف فارسی به هر دو به (güñül) گونول رسانند باید کاف ظاهر شود و این قول در نزد کل علماء به غایت مستحسن است

معنی چشم است کاف فارسی به به (göz) گوز.

معنی خورک آتش است کاف عربی به به (köz) کوک.

کاف فارسی دبر را گویندبه (göt) گوت.

معنی مژگان است کاف عربی و باء و کاف فارسی به به (kiprig) کیپریگ.

معنی ناف است کاف فارسی به هر دو به (göbəg) گوئگ.

معنی سگ پیر است که بزرگ و کهن باشدکاف عربی و باء فارسی هر دو به هر دو به (köpək) کوپک.

معنی خاکستر است کاف عربی به به (küл) کول.

معنی زور است جم فارسی و عربی به کاف و به (güt) گوج.

معنی رحلت و رفتن قافله و غیره را گویندجیم فارسی به کاف عربی و به (köç) کوچ.

معنی خوبرو و نازنین و مقبول کاف فارسی بهبه (gözəl) گوزل

معنی کپک استکاف عربی بهه سه به (kəklilik) گکلیک

معنی شب استجیم عربی به کاف فارسی و به (gecə) گچه

معنی نمدوش و هر نمدی که باشدجیم فارسی به کاف عربی و به (keçə) کچه

معنی زره استکاف فارسی بهبه (geyim) گئیم

معنی آینه استکاف فارسی بهه دو به (güzgü) گوزگو

کاف فارسی نقره را گویندبه (güümış) گومیش

شده به واو هم ملاحظه (kövnəq) معنی پیراهن است کوونگ کاف فارسی و نون مشدد بهکاف عربی و ثانی بهبه (könnəq) کونگ

همین معنیست به.

معنی سایه استکاف فارسی بهکاف عربی و ثانی بهماول به (kölgə) کولگه

معنی ز غال استکاف عربی بهبه (kömür) کومور

کاف فارسی عروس را گویندبه (gəlin) گلین

معنی مرد است که در عربی رجل گویندکاف عربی بهبه (kişi) کیشی

معنی نارس استکاف عربی بهبه (kal) کال

معنی کلوخ استاول کاف عربی و ثانی کاف فارسی به (kəsəq) کسگ

معنی کبوتر استجیم فارسی به کاف و هر دو (gögərçin) گوگرچین

معنی پل استکاف عربی و باء فارسی بهبه (körpi) کورپی

معنی رفتار استکاف فارسی بهبه (gəliş) گلیش

مشهور و معروف است (keçəl) کلچ

معنی زمین و چیز ناهموار و ناصاف کاف عربی بهبه (ketir) کتیر

معنی گیوه است که پاپوش استکاف عربی بهبه (kaliş) کالپش

معنی دنبال و پس استکاف فارسی بهبه (gəru) گرو

فرشی است از پشم (gəbə) گبه

چسبدجانور معروف است که به حیوانات می (kənə) گنه

دار و برندہ استمعنی برش کاف فارسی بهکاف عربی و ثانی بهماول به (kəsgin) کسگین

معنی کشتی استکاف فارسی بهبه (gəmi) گمی

کاف عربی کور استبه (kor) کر

کاف فارسی قبر استبه (gor) گر

کاف فارسی سینه است هر دو به (gögüs) گوگوس

[باء...أفعال]

آیدمی (iyıær) و مضارع آن بییر (yedi) امر است یعنی بخور و ماضی آن بیندی (ye) بیئ

آیدمی (yandurur) و مضارع آن ياندورور (yandurdı) امر است یعنی بسوزان و ماضی آن ياندوردی (yandur) ياندور

آیدمی (yuvar) و مضارعش یووار (yudi) امر است یعنی بشوی و ماضی آن یودی (yu) یو

آیدمی (yarar) و مضارع آن يارار (yardı) امر است یعنی چیزی را مانند چوب باشد شق بزن و ماضی آن ياردی (yar) يار

آیدمی (yıqlılar) و مضارعش بیقلار (yıqladı) معنی آنکه گریه کن و ماضی آن بیقلادی امر است به (yıqla) بیقل

و (yumurlatdı) شده یعنی چیزی بغلطان و ماضی آن يومورلاتدی هر دو قسم دیده (yumurlad) و يومورلاد (yumurlat) يومورلات

آیدمی (yumurladur) مضارعش يومورلادور.

آیدمی (yixar) و مضارعش پیخار (yixdı) امر است یعنی خراب کن و ماضی آن پیخدی (yix) پیخ
آیدمی (yıqar) و مضارعش بیقار (yıqdı) امر است یعنی گردش کن و ماضی آن پیقدی (yıq) پیق
آیدمی (yanar) و مضارعش یانار (yandı) امر است یعنی بسوز و ماضی آن یاندی (yan) یان
آیدمی (yazar) و مضارعش یازار (yazdı) امر است یعنی بنویس و ماضی آن یازدی (yaz) یاز
آیدمی (yatıar) و مضارعش یاتار (yatdı) امر است یعنی بخواب و ماضی آن یاتدی (yat) یات
آیدمی (yapar) و مضارعش پاپار (yapdı) باء فارسی یعنی آباد کن و بساز و ماضی آن یاپدی به (yap) پاپ
آیدمی (yapışur) و مضارعش پایپشور (yapışdı) امر است یعنی بچسب و ماضی آن یاپیشدی به (yapış) پایپش
آیدمی (yumar) و مضارعش آن یومار (yumdı) امر است یعنی چشمت بر هم نه و ماضی آن یومدی (yum) یوم
آیدمی (yügürür) و مضارعش یوگورر (yügürdü) کاف فارسی امر است یعنی بدو و ماضی آن یوگوردی به (yügür) یوگور
آیدمی (yüglər) و مضارعش آن یوگلر (yüglədi) کاف فارسی امر است یعنی بار کن و ماضی آن یوگلدنده (yüglə) یوگله
می آید (yamar) و مضارعش آن یامار (yamadı) دی امر است یعنی وصله کن و بدور و ماضی آن یاما (yama) یاما
آیدمی (yeriyür) و مضارعش پریبور (yeridi) امر است برفتار آی و برو و ماضی آن پیریدی (yeri) پیری
آیدمی (yetürür) و مضارعش پنتورر (yetirdi) امر است یعنی برسان و ماضی آن پنتیردی (yetir) پنتیر
آیدمی (yatırur) و مضارعش یاتورر (yatırdı) امر است یعنی بخوابان و ماضی آن یاتبردی (yatır) یاتبر
و مضارعش پیریتور (yeritdi) اند یعنی برقتار انداز برود و ماضی آن پیریتدی هر دو قسم آورده (yerid) و پیرید (yerit) پیریت
آیدمی (yetüşdürür) یک معنی امر است در مقام چاپلوسی که در مقام قربان صدقه آورده و گفته دو لفظ متراffند هر دو به (yalvar- yaxar) بالوار- باخار
آیدمی (yalvarur- yaxarur) و مضارعش بالوارور- باخارور (yalvardı- yaxardı) شود و ماضی آن بالواردی- باخاردی می
و مضارعش آن پیتوشدورر (yetüşdürdü) امر است یعنی وارسان که کم رسی نیارد و ماضی آن پیتوشدوردی (yetüşdür) پیتوشدور
آیدمی (yetüşdürür)
و (yollandı) باشد امر است یعنی راهی شو و برو و ماضی آنه لاندی (yollan) به ادغام لام در لام که پ لان (yollar) للان
آیدمی (yollanur) مضارعش آن پ لانور
و یا (yaqaladi) آید یعنی گریبان گیر شو و ماضی آن یاقالادی شده به یک معنی می هر دو دیده (yaxala) و یاخالا (yaqala) یاقالا
آیدمی (yaxalar) و مضارعش آن یاقالا (yaxaladı) یاخالادی
آیدمی (yügürtür) و مضارعش آن یوگورتور (yügürtü) امر است یعنی بدوان اسب و امثال آن را و ماضی آن یوگورتی (yügürt) یوگورت
آیدمی (nırıldadı) و مضارعش نیقلدار (nırıldadı) امر است در مقام آنکه گوید قم کن و ماضی آن نیقلدادی (nırıldadı) نیقلدا
و مضارعش (yañadı) شود امر است یعنی سهو کن و ماضی آن یانادی می و بدون کاف گفته و خوانده کاف نوشتمبه (yaña) یانا
آیدمی (yañar) یانار
و مضارعش یوبانور (yubandı) امر است یعنی تامل و تانی کرد و دست به دست مالید و ماضی آن یوباندی (yuban) یوبان
آیدمی (yubanur) یوبانور
آیدمی (yaşar) و مضارعش یاشر و یا یاشار (yaşadı) امر است یعنی عمر و صاحب سن باش و ماضی آن یاشادی (yaşa) یاشا
آیدمی (yıslatdır) و مضارعش پیسلاتور (yıslatdı) امر است یعنی بخیسان و ماضی آن پیسلاتدی (yıslat) پیسلات
آیدمی (yamatdır) و مضارعش آن یامادر (yamatdı) اش زند و ماضی آن یاماتدی امر است یعنی بده و صله (yamat) یامات
آیدمی (yeşidür) و مضارعش یشیدور (yeşiddi) معنی بشنو هم آمده و ماضی آن یشیددی به (yeşid) یشید
و مضارعش یارادور (yaratdır) شده امر است یعنی بیافرین و ماضی آن یاراندی هر دو قسم ملاحظه (yarat) و یا یاراد (yarat) یارات
آیدمی (yaradur) یارات
و (yelləndi) بشود امر است یعنی باد بردار و ماضی آن ینئندی (yellən) شود که ینئن که لام در لام ادغام می (yellən) ینئلن
آیدمی (yellənür) مضارعش ینئنور

آیدمی. آیدمی (yumruqlar) و مضارعش يومروقلار (yumruqladı) امر است يعني مشتش زن و ماضی آن يومروقلادی (yumruqla)

آیدمی (yengilər) و مضارعش يئنگيلر (yengilədi) كاف فارسي يعني نو اش كن و ماضی آن يئنگيلادي امر است به (yengilə) يئنگيله.

آیدمی (yoqurlar) و مضارعش قورلار (yoqurladı) امر است يعني خمير كن و ماضی آنه قورلادي (yoqur) قور

آيدمی (yasdılalar) و مضارع آن ياسديلار (yasdıladı) امر است يعني پهنش كن و ماضی آن ياسديلادي (yasdila) ياسديلا

آيدمی (yağlar) و مضارع آن ياغلار (yağladı) امر است يعني روغش زن و ماضی آن ياغلادي (yağla) ياغلا

آيدمی (yalquzlar) و مضارعش يالقوزلار (yalquzladı) امر است به تهابي گيرش آر و ماضی آن يالقوزلادي (yalquzla) بالقوزلا

آيدمی (yalınlar) و مضارعش يالبنلار (yalınladı) اش كن و ماضی آن يالبنلادي امر است يعني برهنه (yalınla) يالبنلا

[باء...اسماء]

معنى ستار به (yulduz) يولوز.

معنى سال به (yaş) ياش.

معنى تربه (yaş) ياش.

معنى اشك چشمبه (yaş) ياش.

معنى باران به (yağış) ياغيش.

معنى ماست استبه (yoqurt) قورت.

معنى روغن استبه (yağ) ياخ.

معنى بار است كاف عربي به (yük) يوك.

شده و دور از فصاحت است هم ديده (yayan) معنى بياده است و بعنوان ندرت ياليان به (yayaq) ياياق

معنى خوابگاه استبه (yataq) ياتاق.

معنى پهن استبه (yasdı) ياسدي.

معنى وصلة استبه (yama) ياماق.

معنى همراه استبه (yoldaş) لداش.

معنى بالاست است و بهر دو آمده (yuxarı) و يوخاري (yuxaru) يوخارو.

استمعنى پائين است و بذررت آمدبه (yaşaqa) ياشاقا.

معنى ميوه استبه (yemiş) يئميش.

معنى كمان استبه (yay) ياي.

معنى خواب استهم به (yuqı) و يوخى (yuqı) معنى خواب است، يوقى به (yuqu) يوقو.

معنى آشيانه استبه (yuva) يعوا.

معنى مشت استبه (yumuruq) يومورو.

معنى پشم استبه (yun) يون.

معنى نو است كاف فارسي به به (yengi) يئنگى.

فرد مفت گفتگو كن (yanşaq) يانشاق.

معنى دروغ است هر دو قسم به (yalan) ، يلان (yəlan) يلان.

معنى نصفه و نيمه استبه (yarı) و يارو (yarı) ياري.

معنى تنهابه (yalquiz) يالقوز.

چيزى كه به سبيش حيف و دربغ و افسوس خورند (yazuq) يازوق.

شده معنی خسته و ماندبه (yorqun) رقون

معنی لحاف استبه (yorqan) رقان

معنی بالش و پشتی استبه (yasdıq) یاسدیق

معنی دو دارنده استکاف فارسی بهر دو به (yükürük) یوگوروگ

معنی تخم مرغ استبه (yumurta) یومورتا

معنی چیز نرم و لطیف استبه (yumşaq) یوماشاق

معنی بھار استبه (yaz) یاز

مرد بی چیز درویش را گویند (yoxsul) خسول

معنی زخم حیوانی است که زخم در شانه اش اتفاق افتاده باشد به (yağırlı) پاغبر

معنی بر هنر استبه (yalın) یالین

معنی بد استبه (yaman) یامان

استکاف عربی عوامل خویش را گویند اما بندرت آمدبه (yüküz) یوکوز

معنی سبز استبه (yaşıl) یاشبل

معنی صاحب سن و پیر (yaşlu) یاشلو

معنی رخساره و روی به (yüz) یوژ

بندرت به انگور هم گویند (yüzüm) یوژوم

رفتار را گویند (yeriş) پیریش

معنی بیگانه استدر فارسی به (yad) یاد

ماتم و عزارا گویند (yas) یاس

معنی افکندن به (yax) یاخ

معنی گنده استبه (yoqun) قون

معنی چیز گرد استبه (yumuri) یوموري

معنی سوخته استبه (yaniq) یانق

معنی سال استشده به یاء و الف هر دو خوانده (yıl) یل

که محل گرم و خوش هوا را گویند (qışlaq) محل سکنایی را گویند که خنک و سرد باشد که در مقابل قیلاق (yaylaq) پایلاق

معنی راه استبه (yol) ل

معنی نیک استبه (yaxşı) یاخشی

معنی زمین استبه (yer) پئر

هم گویند (yəhər) و پیر (əyər) معنی زین اسب است و آیربه (yəər) پئر

هم گویند (uzun) معنی بلند است و اووزون به (yuzun) یوزون

عور و لوطر را گویند (yoluq) لوق

معنی گزین و چابک سوار را گویند (yegin) پئگین

خاتمه

ای در هر قاعده و قانون کلمات ترکیه اعم از افعال و اسماء و حروف و لغات در مقدمه و ارکان اربعه ذکر و بیان نموده هر چون نمونه

چند در عین استعجال و سبیل سرعت و بدون تأمل و تفکر حقیقت به بدیهه نوشته و ذکر یافته لیکن بعضی قواعد و مراسم دیگر در میان

نماید که ناظران رساله را تعلم آن از اتراک متداول است که دانستن آنها هم اهم و بعضی را بعنوان شوخی و خوش طبیعی ایراد می

ضروریات است

اول آنکه

ای دارند که در فاصله کلمات که چندین وجه باشد گویند که اول و دویم و سیم و چهارم و پنجم تا دهم، در در کلمات فارسیه قاعده و ضابطه آورند که ترکی امثال آن هم به این ضابطه و قاعده می‌باشد، آنچه می‌گفتند (birimci)، بیشتر (beşimci)، بیشتر (dördümci)، اوچومجی (ükümci)، ایکیمجی (ikimci)، بیزیمجی (birimci)، بیزیمجی (onumci)، اوون (onumci)، دوزگوزومجی (dogğuzumci)، سگیزیمجی (sakkizimci)، بیزیمجی (yeddimci)، بیزیمجی (altımcı)، بر اعداد زیاده و (mcI) آید و در این مقام لفظ مجیتا صد و هزار و هر قدر که خواسته باشد به همین ضابطه و ترتیب می‌باشد (onbirimci). آید و همین ضابطه کلیست شود و معنی به همان ترتیب می‌باشد.

دیگر:

از جمله قواعد کلمات ترکیه آنست که در بعضی مواضع بعضی الفاظ و لغات عربیه و فارسیه را با کلمات ترکی منضم ساخته تکلم خان و شود مصنف گوید که به سندهای موثق از ملا جاجیمینمايند که کلام حقیقه مخلوط به فارسی و عربیست و اما کلام ترکی حساب می‌کند (qıl) و قبل (eylə) و انت (et) ملا پارادانقولی که افصح علمای ترکند روایت و تجویز شده که سه لفظ که آن عبارت است از: ائله تواند شد و نظر معنی بکن فارسی است که همین الفاظ را با کلمات عربیه و فارسیه منضم می‌سازد و تکلم مینمايند و غیر از این نمی‌باشد ای است لهذا سه مثال منضم عربی و سه مثال منضم با کلمه فارسی قلمی می‌سازد که تا ناظران رساله از به آنکه حقیقتاً قاعده و رسم علاحده نظر کردن در آن حقیقت و کیفیت آن را معلوم توانند نمود اما سه مثال عربی که منضم است به کلمه عربی آنکه:

رحم و معنی فارسی آنها چنانست که رحم کن و صبرکن و محبت کن (məhabət qıl) و محبت قبل (səbr et) و صبر انت (rəhm eylə) ائله (sitəm)، ستم قبل (rovşən et)، روشن انت (taxt eylə) شود آنکه: تاخت ائله‌ها اما آن مثالهای ترکی که با کلمه فارسی منضم و تکلم می‌باشد و معنی آنها آنکه تاخت کن و روشن کن و ستم کن و چون مستحضر شدی و کیفیت را دریافتی و دانستی لهذا یکی از آن سه کلمه (qıl) ترکی منضم را با سایر صیق منضم اجمالاً معروض میدارد که بواقی را از آن گونه قیاس نمایند.

رحم ائله (rəhm eyləmaq). مصدر:

رحم ائله (rəhm eylədi).

رحم ائله (rəhm eylər).

رحم ائله (rəhm eylə).

رحم ائله (rəhm eyləmə).

رحم ائله (rəhm eyləməz).

رحم ائله (rəhm eylərmə).

رحم ائله (rəhm eyləyen).

رحم ائله (rəhm olunmuş).

های دیگر... اکسیدیر... عالیشان، معلی بیتان، با سایر صیغه (rəhm etdi) و رحم قبلی (rəhm qıldı) و هم چنین است رحم ائله ای عالی و جلیل، آفا اسمعیل طول رفیع مکان، نتیجه الاعاظم و الاعیان، ثمره شجره انسانیت، و نوباهه حدیقه آدمیت و سداد، مخدومزاده الله تعالیٰ عمره و زید قدره و اعلا شانه، خواهشمند بودند که کلام ترکی یاد گیرند و تکلم فرمایند، بناء علی هذا ماموراً به تسوید و تحریر این اوراق مبادرت شد، چون بدیهتاً و در نهایت سرعت این رساله صورت اتمام پذیرفته، امید که ناظران رساله قلم عفو بر جرايم حقير شده، امید که کاتب را به بکشند و اگر چه این کتاب از اول تا به آخر، غلط و سهو و خطاست و به عبارات دور از فصاحت و بلاغت نوشته شفاعت ترکیت اصلی ببخشایند و معایب آن را ملاحظه بفرمایند، بزرگان نکته بر خردان نگیرند.